



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سلسله مباحث
مهدویت
(۲)

وَجَّالٌ

سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
جزوه علمیة الم

نجم‌الدین طوسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۰	مقدمه ناشر
۳۱	مقدمه نویسنده
۳۲	جلسه ۱
۳۲	اشاره
۳۳	روایات دجال
۳۴	دجال در منابع اهل سنت
۳۴	اشاره
۳۶	روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم
۳۸	تضعیف روایت دجال
۳۸	دجال در منابع شیعه
۳۸	اشاره
۳۸	روایت کمال الدین و تمام النعمه در مورد دجال
۴۰	پرسش اصغ بن نباته از دجال و پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۱	ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق
۴۴	جلسه ۲
۴۴	نکاتی در مورد دجال
۴۴	محور اول: معنای دجال
۴۴	اشاره
۴۴	بیان مجمع البحرین در معنای دجال

۴۵	بیان لسان العرب در معنای دجال
۴۷	محور دوم: روایات
۵۲	جلسه ۳
۵۲	قیام های قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟
۵۲	اشاره
۵۲	دیدگاه اول
۵۳	دفاع از مختار ثقفی
۵۳	ارزیابی روایت
۵۵	نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه
۵۶	جلسه ۴
۵۶	محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه
۵۶	اشاره
۵۶	مجموعه ورام و مؤلف آن
۵۶	اشاره
۵۷	نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام
۵۷	روایت دجال در مجموعه ورام
۵۸	مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال
۵۸	علت عنایت علمای شیعه به روایات از طریق اهل سنت
۶۰	جلسه ۵
۶۰	علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می شوند
۶۰	نکته ای در تعداد روایات در خصوص دجال
۶۳	اعتبار کتاب إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات
۶۶	جلسه ۶
۶۶	ویژگی ها و شمایل ظاهری دجال
۶۶	اشاره
۶۶	تردستی دجال

۶۸	علمای شیعه و استدلال به دجال
۶۸	اشاره
۷۱	متن خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی
۷۳	جلسه ۷
۷۳	اشاره
۷۴	نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذر بن جارود
۷۶	ادامه روایت در بیان اقدامات دجال
۷۶	اشاره
۷۷	ماجرای محاوره امام حسن علیه السلام با پادشاه روم
۸۱	جلسه ۸
۸۱	بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی
۸۲	چرا کتب رجال شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟
۸۲	اشاره
۸۲	آثار زیدی ها در یمن
۸۲	دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی
۸۸	جلسه ۹
۸۸	شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال)
۸۸	دیدگاه علمای رجال در خصوص معلی بن خنیس
۸۹	نتیجه گیری در مورد ابن خنیس
۹۱	تعارض بین دو روایت در مورد دجال
۹۳	جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت
۹۵	جلسه ۱۰
۹۵	روایات تفسیری بحث دجال
۹۵	اشاره
۹۶	طبری و تفسیرش
۹۷	احمد بن حنبل از دیدگاه ذهبی

- ۹۸ اختلاف طبری با احمد بن حنبل
- ۹۹ تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی
- ۱۰۰ طبری از دیدگاه ذهبی
- ۱۰۰ آیا طبری شیعه است ؟
- ۱۰۱ طبری از نظر شیعه
- ۱۰۲ کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است
- ۱۰۴ جلسه ۱۱
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ قتل دجال به نقل از منابع شیعه
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۷ علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین
- ۱۰۹ ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت
- ۱۱۲ جلسه ۱۲
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ دجال از نظر علمای اهل سنت
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ دیدگاه مرحوم مجلسی اول
- ۱۱۴ نتیجه
- ۱۱۸ نافع بن ازرق کیست؟
- ۱۲۰ ترجمه کلام مرحوم صدوق
- ۱۲۱ دیدگاه شیخ مفید
- ۱۲۲ دیدگاه شیخ طوسی
- ۱۲۳ دیدگاه ابن بطریق
- ۱۲۴ بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه
- ۱۲۵ جلسه ۱۳
- ۱۲۵ بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

- ۱۲۷ روایت مصابیح السنه
- ۱۲۸ روایت نافع
- ۱۲۸ بیان برخی از معاصرین در مورد دجال
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ احتمالات در خصوص شخص دجال
- ۱۳۴ جلسه ۱۴
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۱۳۴ روایات دجال در کتاب های اهل سنت
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۵ روایت اول: روایت ابو سعید خدری
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۸ بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام
- ۱۴۲ خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان
- ۱۴۳ جلسه ۱۵
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و استدلال به عمر خضر علیه السلام
- ۱۴۴ کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ به فرد سائل
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۶ روایت، طبق نقل اصول کافی
- ۱۴۶ زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۷ روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود
- ۱۵۱ بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین
- ۱۵۴ جلسه ۱۶
- ۱۵۴ ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام

- ۱۶۰ روایت دوم: روایت نواس بن سمعان
- ۱۶۳ جلسه ۱۷
- ۱۶۳ چرا در کتاب های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می شود؟
- ۱۶۴ محل خروج دجال
- ۱۶۵ آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ روایت اول (خروج دجال از اصفهان)
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۷ وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان
- ۱۶۹ جلسه ۱۸
- ۱۶۹ روایت دوم
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ نزال بن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت
- ۱۷۰ روایت سوم
- ۱۷۲ روایت چهارم
- ۱۷۲ روایت پنجم
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۲ روایت طبق نقل ابن ابی شیبیه
- ۱۷۳ روایت ششم
- ۱۷۳ روایت طبق نقل مسند احمد
- ۱۷۴ بررسی شخصیت ذکوان ابی صالح
- ۱۷۵ تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان
- ۱۷۵ تجلیل اهل سنت از ذکوان
- ۱۷۶ بررسی شخصیت حرب بن شداد
- ۱۷۶ یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت
- ۱۷۸ جلسه ۱۹

- ۱۷۸ احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...)
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۹ سجستان (سیستان)
- ۱۸۰ ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام
- ۱۸۱ روایت خروج دجال از سجستان
- ۱۸۱ خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق
- ۱۸۲ دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسيح الدجال فی الادیان"
- ۱۸۳ روایت نواس بن سمرعان
- ۱۸۳ اشاره
- ۱۸۴ تحلیل سعید ایوب از روایت
- ۱۸۵ بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال
- ۱۸۷ آیا دجال شخص است یا جریان؟
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص
- ۱۸۸ دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان
- ۱۹۰ جلسه ۲۰
- ۱۹۰ خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۰ دیدگاه سید بن طاووس در مورد روایات ابن عباس
- ۱۹۲ روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب
- ۱۹۳ روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوارالمضیئه
- ۱۹۷ ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۷ نقد توجیهاات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم
- ۱۹۷ بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال
- ۲۰۵ بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر

۲۰۸	اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال
۲۰۸	اشاره
۲۱۰	بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور)
۲۱۱	اشکال بر شهید صدر
۲۱۵	روایات مورد استناد مرحوم صدر
۲۱۷	نتیجه نهایی
۲۲۰	کتابنامه
۲۲۴	درباره مرکز

سرشناسه: طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din

عنوان و نام پدیدآور: دجال: سلسله دروس خارج مرکز تخصصی مهدویت / نجم الدین طبسی.

مشخصات نشر: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۱۹۹ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۶-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: دجال

موضوع: Antichrist

موضوع: دجال -- احادیث -- نقد و تفسیر

موضوع: Antichrist -- Hadiths -- Criticism, interpretation, etc.

موضوع: دجال -- احادیث اهل سنت -- نقد و تفسیر

موضوع: Antichrist -- Hadiths (Sunnite) -- Criticism, interpretation, etc.

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت

رده بندی کنگره: BP۲۲۲/۳ ط ۳۵۲۳ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۹۹۶۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

ص: ٣

دجال

سلسله دروس خارج مركز تخصصى مهدويّت

نجم الدين طبسى

ص: ۴

دجال

□ مؤلف: نجم الدین طیبسی

□ ناشر: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت

□ صفحه آرا: رضا فریدی

□ طراح جلد: عباس فریدی

□ نوبت چاپ: اول/زمستان ۱۳۹۷

□ مجری چاپ: گروه فرهنگی آثار غدیر

□ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۳۶-۳

□ شمارگان: هزار نسخه

□ قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

□م: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴/

ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵ / تلفن: ۳۷۸۴۱۴۴۰ / ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۲۳) / فاکس: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

owww.mahdi۳۱۳.ir

oentesharatmarkaz@chmail.ir

کد فایل ۹-۰۲۹۰۱۰۷ docx

فهرست مطالب

مقدمه ۱۲

جلسه ۱۱۴

روایات دجال ۱۵

دجال در منابع اهل سنت ۱۶

روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم ۱۸

تضعیف روایت دجال ۲۰

دجال در منابع شیعه ۲۰

روایت کمال الدین و تمام النعمه در مورد دجال ۲۰

پرسش اصبعین نباته از دجال و پاسخ امیرالمومنین علیه السلام ۲۲

ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق ۲۳

جلسه ۲۲۶

نکاتی در مورد دجال ۲۶

محور اول: معنای دجال ۲۶

بیان مجمع البحرین در معنای دجال ۲۶

بیان لسان العرب در معنای دجال ۲۷

محور دوم: روایات ۲۹

ص: ۶

جلسه ۳۴۳

قیامهای قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟ ۳۴۴

دیدگاه اول ۳۴

دفاع از مختار ثقفی ۳۵

ارزیابی روایت ۳۵

نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه ۳۷

جلسه ۴۳۸

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه ۳۸

مجموعه ورام و مؤلف آن ۳۸

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام ۳۹

روایت دجال در مجموعه ورام ۳۹

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال ۴۰

علت عنایت علمای شیعه به روایات از طریق اهل سنت ۴۰

جلسه ۵۴۲

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می شوند ۴۲

نکته ای در تعداد روایات در خصوص دجال ۴۲

اعتبار کتاب إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات ۴۵

جلسه ۶۴۸

ویژگی ها و شمایل ظاهری دجال ۴۸

تردستی دجال ۴۸

علمای شیعه و استدلال به دجال ۵۰

متن خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی ۵۲

ص: ۷

جلسه ۷۵۴

نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذر بن جارود ۵۵

ادامه روایت در بیان اقدامات دجال ۵۷

ماجرای محاوره امام حسن علیه السلام با پادشاه روم ۵۸

جلسه ۸۶۲

بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی ۶۲

چرا کتب رجال شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟ ۶۳

آثار زیدی ها در یمن ۶۳

دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی ۶۳

جلسه ۹۶۹

شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال) ۶۹

دیدگاه علمای رجال در خصوص معلین خنیس ۶۹

نتیجه گیری در مورد ابن خنیس ۷۰

تعارض بین دو روایت در مورد دجال ۷۲

جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت ۷۴

جلسه ۱۰۷۶

روایات تفسیری بحث دجال ۷۶

طبری و تفسیرش ۷۷

احمد بن حنبل از دیدگاه ذهبی ۷۸

اختلاف طبری با احمد بن حنبل ۷۹

تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی ۸۰

طبری از دیدگاه ذهبی ۸۱

آیا طبری شیعه است؟ ۸۱؟

ص: ۸

طبری از نظر شیعه ۸۲

کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است ۸۳

جلسه ۱۱۸۵

قتل دجال به نقل از منابع شیعه ۸۵

علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین ۸۸

ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت ۹۰

جلسه ۱۲۹۳

دجال از نظر علمای اهل سنت ۹۳

دیدگاه مرحوم مجلسی اول ۹۳

نتیجه ۹۵

نافعین از ررق کیست؟ ۹۸

ترجمه کلام مرحوم صدوق ۱۰۰

دیدگاه شیخ مفید ۱۰۱

دیدگاه شیخ طوسی ۱۰۲

دیدگاه ابن بطریق ۱۰۳

بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه ۱۰۴

جلسه ۱۳۱۰۵

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت ۱۰۵

روایت مصابیح السنه ۱۰۷

روایت نافع ۱۰۸

بیان برخی از معاصرین در مورد دجال ۱۰۸

احتمالات در خصوص شخص دجال ۱۰۹

جلسه ۱۴۱۱۳

احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۱۳

روایات دجال در کتاب های اهل سنت ۱۱۳

روایت اول: روایت ابو سعید خدری ۱۱۴

بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام ۱۱۷

خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان ۱۲۱

جلسه ۱۵۱۲۲

طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و استدلال به عمر خضر علیه السلام ۱۲۲

کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ به فرد سائل ۱۲۳

روایت، طبق نقل اصول کافی ۱۲۵

زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام ۱۲۵

روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود ۱۲۶

بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین ۱۳۰

جلسه ۱۶۱۳۳

ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام ۱۳۳

روایت دوم: روایت نواسبن سمعان ۱۳۹

جلسه ۱۷۱۴۲

چرا در کتاب های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می شود؟ ۱۴۲

محل خروج دجال ۱۴۳

آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟ ۱۴۴؟

روایت اول (خروج دجال از اصفهان) ۱۴۴

وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان ۱۴۶

ص: ۱۰

جلسه ۱۸۱۴۸

روایت دوم ۱۴۸

نزالبن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت ۱۴۹

روایت سوم ۱۴۹

روایت چهارم ۱۵۱

روایت پنجم ۱۵۱

روایت طبق نقل ابن ابی شیبہ ۱۵۱

روایت ششم ۱۵۲

روایت طبق نقل مسند احمد ۱۵۲

بررسی شخصیت ذکوان ابی صالح ۱۵۳

تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان ۱۵۴

تجلیل اهل سنت از ذکوان ۱۵۴

بررسی شخصیت حربین شداد ۱۵۵

یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت ۱۵۵

جلسه ۱۹۱۵۷

احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...) ۱۵۷

سجستان (سیستان) ۱۵۸

ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام ۱۵۹

روایت خروج دجال از سجستان ۱۶۰

خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق ۱۶۰

دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسيح الدجال فی الادیان" ۱۶۱

روایت نواس بن سمعان ۱۶۲

تحلیل سعید ایوب از روایت ۱۶۳

بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال ۱۶۴

آیا دجال شخص است یا جریان؟ ۱۶۶

دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص ۱۶۶

دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان ۱۶۷

جلسه ۲۰۱۶۹

خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟ ۱۶۹

دیدگاه سید بن طاووس در مورد روایات ابن عباس ۱۶۹

روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب ۱۷۱

روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوارالمضیئه ۱۷۲

ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور ۱۷۵

نقد توجیهات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم ۱۷۵

بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال ۱۷۵

بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر ۱۸۳

اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال ۱۸۶

بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور) ۱۸۸

اشکال بر شهید صدر ۱۸۹

روایات مورد استناد مرحوم صدر ۱۹۳

نتیجه نهایی ۱۹۵

کتابنامه ۱۹۸

مسئله «مهدویت» از مسائل اساسی اندیشه اسلامی بوده و طبق روایات پیشوایان دین، معرفت امام معیار زندگی و منش آدمی می باشد و زندگی و مرگ سعادت‌مندان و دوری از زندگی ضلالت و در مسیر گمراهی و مرگ جاهلانه پیوندی ناگسستنی با معرفت امام دارد. بایستگی تحقیق دقیق، جامع و منسجم، پیرامون اندیشه مهدویت و ضرورت پرداخت علمی و روزآمد به باورداشت آموزه مهدویت و پیامدهای آن به فراخور شرایط کنونی و نیز لزوم آسیب شناسی در حوزه معارف مهدویت، به منظور تبیین عرضه صحیح و دفاع معقول از اندیشه مهدویت و زدودن پیرایه های موهوم و موهون از ساحت قدسی این اندیشه از رسالت های اصلی حوزه های علمیه و علمای بزرگوار است. به ویژه که این اندیشه تابناک از ناحیه مدعیان دروغین و رهنان اعتقادی از دیرباز مورد هجوم قرار گرفته و به پیرایه های ناصواب گرفتار شده است که گاه در قالب جریان انحرافی بروز کرده و گاه با تطبیق و توقیت های ناروا جامعه دینی را دچار چالش کرده است و در نتیجه به اختلافات و تفرقه و گاه پیدایش فرقه های باطل منجر شده است. در این رابطه، مرکز تخصصی مهدویت - که در راستای تحقیق، تعمیق و تهذیب در حوزه معارف مهدوی تأسیس گشته است - اقدام به برگزاری «درس خارج مهدویت» نمود تا با بهره گیری از تلاش های خالصانه جمعی از پژوهشگران عرصه مباحث مهدوی، افق های جدیدی را فراروی علاقه مندان بگشاید.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث «درس خارج مهدویت» است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده و به وسیله برخی از شاگردان فاضل ایشان مدون شده و به صورت کتاب در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

در این جا، فرصت را مغتنم شمرده و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، اعلام می دارم. امید است انتشار این اثر، به شکل حاضر - که گام نخست برای ارائه آثاری دیگر به شکلی کامل تر و انجام پژوهش های دیگر در این حوزه می باشد - مورد رضایت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گرفته و برای همه شیفتگان و طالبان معارف دینی مفید واقع شود.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه نویسنده

با عنایت و هدایت پروردگار عزوجل و الطاف ولی نعمت مان حضرت حجت بن الحسن المهدی علیه السلام از سال ۱۳۸۸ شمسی توفیق تدریس بحث خارج مهدویت را در «مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم» یافتیم و در این مدت بیش از ششصد جلسه بحث و تحقیق در حوزه مباحث مهدوی برگزار گردید. هرچند این درس ها بلافاصله از طریق سایت و فضای مجازی به صورت صوتی و نوشتاری در اختیار دیگران قرار می گرفت، ولی باز هم کرارا طی تماس ها و یا ملاقات های حضوری درخواست چاپ و نشر آن به صورت یک مجموعه درس های مهدوی را مطرح می کردند. بالاخره این پیشنهاد را به رغم کثرت اشتغال و عدم توفیق بازنگری دقیق پذیرفتم و پس از اصلاحات لازم انتشارات مرکز تخصصی مهدویت آن را برای استفاده همگان چاپ و در اختیار عموم قرار داده است. امیدوارم خداوند عزوجل این بضاعت ناچیز را قبول کند و بر توفیقات بانیان خیر بیفزاید. ان شاء الله .

نجم الدین طبسی

سالروز میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امام جعفر صادق علیه السلام

جلسه ۱

اشاره

بحث ما در مورد «دجال» است. قبل از ورود به این موضوع، سوالاتی را که در این زمینه مطرح می شود، بیان می کنیم:

الف) معنای لغوی و اصطلاحی دجال چیست؟

ب) آیا دجال اسم شخص است یا کنایه است از حيله تمويه و دجل و مخفی کردن واقعیات و وارونه جلوه دادن حقایق؟

ج) آیا دجال اشاره به یک جریان دارد یا اشاره به یک شخص، از قبیل سفیانی که اسمش عثمان بن عنبسه از پسران خالد، پسر یزید برادر معاویه است؟ (هر دو نظریه از قائلین معاصر طرح شده است).

د) آیا دجال از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و از علائم حتمیه است یا پس از ظهور حضرت خروج می کند؟

هـ) محل ظهور و خروج دجال کجاست؟ (عراق، ایران، پاکستان یا سوریه؟)

و) مدت حکومت دجال چقدر است و عاقبت او چگونه می شود؟

ز) قلمرو حکومتش کجاست؟ (مدت حکومت و قلمرو و خواسته سفیانی... مشخص است؛ آیا دجال هم این گونه است؟) آیا قلمرو حکومت دجال تمام گیتی است یا از جهان فقط مکه و مدینه را اشغال

می کند؟ روایات استثنای مکه و مدینه یا سلطه بر تمام گیتی از اهل سنت است و یا از اهل بیت و طریق خاصه هم وارد شده است؟

ح) خواسته و برنامه دجال چیست؟ از مردم چه چیزی طلب می کند و مردم را به چه چیزی فرا می خواند؟

ط) عاقبت امر دجال چگونه است و قتل او در کجا واقع می شود؟ (در دمشق یا در عراق در کناسه کوفه) او به دست چه کسی کشته می شود؟ (به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یا ضربت حضرت عیسی علیه السلام، نحوه کشته شدن او چگونه است) (حلق آویز کردن او یا با ضربت حضرت عیسی علیه السلام ذوب می شود).

روایات دجال

روایات دجال از طرق شیعه است و یا از طرق اهل سنت هم وارد شده است؟ تفصیلات راجع به دجال، بیشتر در کتاب های شیعه آمده یا در منابع اهل سنت هم به آن پرداخته شده است؟

در منابع شیعه خیلی گذرا در این موارد بحث شده، آن هم نه در مورد خود دجال، بلکه در مورد مسائلی که چندان به دجال ربطی ندارد؛ از قبیل:

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى يَهُودِيًّا وَإِنْ أَدْرَكَكَ الدَّجَالُ آمَنَ بِهِ فِي قَبْرِهِ؛ (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: کسی که بر ما اهل بیت دروغ ببندد، خداوند او را در روز قیامت کور محشور می نماید و اگر دجال را درک نماید در قبرش به او ایمان خواهد آورد.

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶۰، باب ۲۱، کتاب آداب الروایه، ح ۷.

۲. عَنْ رَافِعِ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ إِذَا أَخَذَ بِحَلْقِهِ بَابَ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي أَنَا جُنْدَبُ الْغِفَارِيِّ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: مَنْ قَاتَلَنِي فِي الْأُولَى وَقَاتَلَ أَهْلَ بَيْتِي فِي الثَّانِيَةِ حَشَرَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ مَعَ الدَّجَالِ؛ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَيْفِيْنِهِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَمَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ مَنْ دَخَلَهُ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْهُ هَلَكَ؛ (۱)

رافع غلام ابوذر گفت: ابوذر را دیدم در حالی که حلقه در خانه خدا را گرفته بود و می گفت: هر که مرا می شناسد، می داند که من جندب غفاری هستم و کسی که مرا نمی شناسد، بداند من ابوذر غفاری هستم. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هر که با من در ابتدای اسلام و با اهل بیت من در مرحله دوم، به جنگ برخیزد، خداوند او را با دجال محشور می کند. همانا مثل اهل بیت من در میان شما چون کشتی نوح است؛ هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد و همچنین مثل درب حطه است، هر که داخل گردید نجات یافت و کسی که داخل نشد هلاک گردید.

دجال در منابع اهل سنت

اشاره

بیش تر مطالب مربوط به دجال، در روایات اهل سنت آمده است. راویان این روایات - همانند ابن حماد - جزء افرادی هستند که از نظر ما و اهل سنت محل بحث هستند. افرادی مثل تمیم داری، (۲) قصه دجال را مفصل ذکر می کنند و جای بسی تعجب است که قصه دجال در کتب دست اول اهل سنت نقل شده است.

به طور مثال: کتاب صحیح مسلم که چندین باب راجع به دجال دارد،

۱- شیخ طوسی، الامالی، مجلس دوم، ص ۶۰، ح ۵۷.

۲- وی از اهل کتاب است که مرتکب سرقت شد و چون قرار بود بر او حد جاری شود، اسلام آورد.

روایت مفصلی را از عامر شعبی در این باره نقل می کند.

عامر، معلوم الحال است. وی گرچه از ارکان و بزرگان اهل سنت است، ولی آشکارا نسبت به علی بن ابیطالب بغض داشت و ضد ولایت آن حضرت سخن می گفت و هر جا وارد می شد تبلیغ ضد ولایت می کرد. از جمله تبلیغات وی این بود که می گفت: امیرالمومنین علیه السلام درحالی که قرآن بلد نبود - نعوذ بالله - از دنیا رفت. همچنین شایع کرد که جز سه - چهار نفر از صحابه کسی در جنگ جمل در کنار حضرت علی شرکت نکرد.

روایت را عامر شعبی از فاطمه بنت قیس و وی از تمیم داری نقل می کند. تمیم داری، نصرانی بود و حکومت وقت مدینه کارهای فرهنگی شام و کوفه را به این ها سپرده بود. تمیم داری قبل از خطبه نماز جمعه سخنرانی می کرد. او تازه مسلمان شده بود و در زمان حکومت خلیفه سوم، مدت سخنرانی اش بیش تر شد و جایگاه بالا-تری کسب کرد. (۱) اهل سنت مشکلات اعتقادی شان را مرهون چنین افرادی می دانند.

یکی از مباحثی که تمیم داری (۲) به آن پرداخته، قصه دجال است. اهل سنت قصه دجال را به گونه ای از تمیم نقل می کنند که گویا مردم حرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد دجال باور نمی کردند. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تایید حرف خود به کلام تمیم داری استناد فرمود.

۱- علامه عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۴۴۷.

۲- علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۱۰، ص ۲۸۰، ح ۲۹۴۵۴؛ کان أول من قص تمیم الداری، استأذن عمر بن الخطاب أن یقص علی الناس قائما فاذن له.

روایت دجال طبق نقل صحیح مسلم

حَدَّثَنِي عِيَامِرُ بْنُ شَرَّاحِيلَ الشَّعْبِيُّ، شَعْبُ هَمْدَانَ أَنَّهُ سَأَلَ فَاطِمَةَ بِنْتَ قَيْسِ أُخْتِ الضَّحَّاكِ بْنِ قَيْسٍ وَكَانَتْ مِنَ الْمُهَاجِرَاتِ الْأُولَى... فَلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتِي سَمِعْتُ نِدَاءَ الْمُنَادِي مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ينادي الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُنْتُ فِي صَفِّ النِّسَاءِ الَّتِي تَلَى ظُهُورَ الْقَوْمِ، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَاتَهُ جَلَسَ عَلَى الْمِثْبَرِ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَقَالَ: لِيَلْزَمِ كُلُّ إِنْسَانٍ مِصِيئَةً، ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَغْلَمَ قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ وَ لَكِنْ جَمَعْتُكُمْ، لِأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ كَانَ رَجُلًا نَصِيرَانِيًّا، فَجَاءَ فَبَايَعَ وَاسْلَمَ وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافِقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَالِ؛

... شما را جمع کردم تا حدیثی از تمیم برایتان نقل کنم که این حدیث موافق حرف های است که من برای شما از دجال بیان داشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تایید حرف خودشان - طبق این روایت - به کلام تمیم داری استناد می فرمایند:

حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَةٍ مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَحْمٍ وَجِيدًا فَلَعِبَ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ، ثُمَّ أَرْفَتُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ، فَجَلَسُوا فِي أَقْرَبِ السَّفِينَةِ، فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرُونَ مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ، فَقَالُوا: وَيْلَكَ مَا أَنْتَ؟ فَقَالَتْ: أَنَا الْجَسَّاسَةُ. قَالُوا: وَمَا الْجَسَّاسَةُ؟ قَالَتْ: أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ، فَإِنَّهُ إِلَى خَبْرِكُمْ بِالْمَأْشُوقِ، قَالَ: لَمَّا سَمِعْتُ لَنَا رَجُلًا فَرَقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَهُ، قَالَ: فَأَنْطَلِقْنَا سِرَاعًا حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ، فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلْقًا وَأَشَدَّهُ وَثَاقًا، مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبِيهِ بِالْحَدِيدِ. قُلْنَا: وَيْلَكَ! مَا أَنْتَ؟ قَالَ: قَدْ قَدَّرْتُمْ عَلَى خَبْرِي، فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَةٍ فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِي أَقْرَبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْنا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرِي

مَا قَبْلَهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعْرِ.

فَقَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ. قُلْنَا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَحْبِرُ؟ قَالَ: أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا، هَلْ يَشْمُرُ؟ قُلْنَا: لَهُ! نَعَمْ. قَالَ: أَمَا إِنَّهُ يَوْشِكُ أَنْ لَا تُثْمَرَ قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبْرِيَةِ. قُلْنَا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَحْبِرُ قَالَ: هَلْ فِيهَا مَاءٌ؟ قَالُوا: هِيَ كَثِيرَةٌ الْمَاءِ. قَالَ: أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يَوْشِكُ أَنْ يَذْهَبَ. قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زُعْرٍ. قَالُوا: عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَحْبِرُ؟ قَالَ: هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ؟ قُلْنَا لَهُ: نَعَمْ، هِيَ كَثِيرَةٌ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا. قَالَ: أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ؟ قَالُوا: قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ: قَالَ: أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ؟ قُلْنَا: نَعَمْ. قَالَ: كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ؟ فَأَخْبَرْنَا أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ. قَالَ لَهُمْ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ؟ قُلْنَا: نَعَمْ قَالَ: أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يَطِيعُوهُ وَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ عَنِّي. إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ يُؤَدَّنَ لِي فِي الْخُرُوجِ فَأَخْرَجَ فَاسِيرٍ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدَعُ قَرِيبَهُ إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَيَّ كَلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِي مَلِكٌ بِيَدِهِ السَّيْفِ صَلَّتَا يَصُدُّنِي عَنْهَا وَإِنَّ عَلَيَّ كُلَّ نَقَبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا. قَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ قَيْسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَطَعَنَ بِمُخَصَّرَتِهِ فِي الْمُنْتَبِرِ [با چوبدستی خود به منبر زد]

هَيْدِهِ طَيْبُهُ هَذِهِ طَيْبُهُ هَذِهِ طَيْبُهُ؛ يَعْنِي الْمَدِينَةَ أَمْ هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ؟ [مگر من برای شما نقل نکرده بودم که مدینه محفوظ است؟ الان ایشان هم همین مطلب را نقل می کند]

فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ، فَإِنَّهُ أَعْجَبَنِي حَدِيثُ تَمِيمٍ أَنَّهُ وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْهُ وَعَنِ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ أَلَا إِنَّهُ فِي بَحْرِ الشَّامِ أَوْ بَحْرِ الْيَمِّ-ن. لَأَبْلُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ مَا هُوَ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ؟ مَا هُوَ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ؟ مَا هُوَ؟ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَشْرِقِ، قَالَتْ: فَحَفِظْتُ هَذَا مِنْ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ... (۱)

تضعیف روایت دجال

در میان آن انبوه جمعیت - که در مسجد حاضر بودند، حتی یک نفر از راویان روایت مرد نیست و تنها یک زن روایت کرد. بنابراین می توان گفت سند حدیث محل اشکال است.

دجال در منابع شیعه

اشاره

در کتاب های ما بحث دجال گذرا است. روایتی که در کتاب کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق در مورد دجال نقل شده، از طرق اهل سنت از امیرالمومنین علیه السلام بیان شده است. ضمن این که سند حدیث به نزال بن سبره منتهی می شود که از او نیز نامی در کتاب های ما برده نشده و توثیق نشده است؛ هرچند وی نزد اهل سنت اعتبار دارد.

روایت کمال الدین و تمام النعمه در مورد دجال

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدثنا عبد العزيز ابن يحيى الجلودى بالبصرة قال: حدثنا الحسين بن معاذ قال: حدثنا قيس بن حفص قال: حدثنا يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاک بن مزاحم عن النزال بن سبره قال: ... (۲)

ترجمه

از نزال بن سبره روایت شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما

۱- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، الجامع الصحیح المسمی صحیح مسلم، جزء ۱۴، ص ۱۷، ح، ۵۲۳۵، باب فی خروج الدجال.

۲- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۵، باب ۴۷، حدیث الدجال وما يتصل به من أمر القائم، ح ۱.

خطبه ای خواند و بعد از آن سه بار فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی؛ هر چه می خواهید از من پرسید؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید.»

صعصعه بن صوحان برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! چه زمانی دجال خروج می کند؟ حضرت فرمود: سؤال شونده [در این مورد] از سؤال کننده داناتر نیست؛ [یعنی موضوع از اسراری است که فقط خدا می داند] ولی برای خروج او علاماتی است که مترادف یکی بعد از دیگری به وقوع می پیوندد و نشانه های آن از این قرار است: هنگامی که مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ گفتن را حلال بشمارند و ربا بخورند و ساختمان ها را بلند و محکم بسازند و دینشان را به دنیا بفروشند و موقعی که سفیهان به کار گرفته شوند و با زنان مشورت شده و پیوند خویشان را پاره کنند و از هواهای نفسانی تبعیت شود و ریختن خون ها سبک و بی ارزش شمرده شود و زمانی که بردباری و حلم در میان آنان نشانه ناتوانی به حساب آید و ظلم و ستم فخر باشد. امرای فاجر و وزرای ظالم و سرکردگان دانای خائن و قاریان قرآن فاسق باشند و شهادت به دروغ آشکار گردد و اعمال زشت و گفتار بهتان آمیز و گناه و طغیان و تجاوز علنی شود، قرآن ها آراسته و زینت شود و مسجدها نقاشی و رنگ آمیزی و مناره ها بلند گردد و اشرار مورد احترام و عنایت باشند و صف ها در هم بسته شود و خواهش ها مختلف باشد و پیمان ها و عهدها شکسته شود و وعده ای که داده شده نزدیک شود، زن ها به خاطر حرص و میل شایانی که به امور دنیا دارند در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند، صداهای فاسقان [موسیقی ها و آهنگ های مبتذل] بلند گردد و کلامشان مورد توجه قرار گیرد و رذل ترین و بدترین هر قوم، بزرگ آنان شوند و از شخص فاجر، به خاطر ایمنی از

شرش تقيه شود و دروغگو تصدیق شود و خائن امین گردد و زنان نوازنده و خواننده آلات طرب و موسیقی به دست گرفته نوازندگی کنند و مردم پیشینیان خود را لعنت کنند، زن ها بر زین ها سوار شوند و مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان شوند و شاهد [در محکمه] بدون این که از او درخواست شود، شهادت دهد و دیگری به خاطر حفظ احترام [یا به خاطر دوست خود] بر خلاف حق گواهی دهد و فقاہت را برای غیر دین بیاموزند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش بر گرگ ها پوشانده شود، در حالی که دل های آنان از مردار بدبو تر و متعفن تر است و از صبر تلخ تر می باشد؛ پس در آن موقع شتاب و تعجیل کنید! شتاب و تعجیل کنید! بهترین مکان ها و جاها در آن روز برای سکونت بیت المقدس است؛ بر مردم زمانی بیاید که هر کسی آرزو می کند که ای کاش یکی از ساکنان آن جا باشد. (۱)

پرسش اصبع بن نباته از دجال و پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام

در این هنگام اصبع بن نباته برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! «دجال» کیست؟

حضرت فرمود: [دجال] صائد بن صائد (صید) است. شقی و نگون بخت کسی است که او را تصدیق کند و سعادت مند کسی است که او را تکذیب نماید. از شهری که آن را «اصفهان» می گویند و از روستایی که معروف به «یهودیه» است، خروج می کند. (۲)

۱- ترجمه قطب راوندی، جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص ۸۶۷، باب بیستم.

۲- در محل خروج دجال ۵ تا ۶ قول است که یکی از این اقوال، روستایی از روستاهای اصفهان است که سند روایت ضعیف است و قابل اعتماد نمی باشد.

ادامه روایت کمال الدین مرحوم شیخ صدوق

عَيْنُهُ الْيَمْنَى مَمْسُوحَةً وَالْعَيْنُ الْأُخْرَى فِي جَهْتِهِ تُضَيُّ كَأَنَّهَا كَوْكَبُ الصُّبْحِ فِيهَا عَلَقَةٌ كَأَنَّهَا مَمْرُوجَةٌ بِالْدَمِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ....

دجال، چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و مانند ستاره صبح می درخشد. چیزی در چشم اوست که گویی آغشته به خون است. در بین دو چشم او [پیشانی او] کلمه «کافر» نوشته شده که هر باسواد و بی سواد می تواند آن را بخواند. داخل دریاها می شود و آفتاب با او در گردش است. پیش روی او کوهی از دود است و پشت سرش کوه سفیدی است که مردم گمان می کنند طعام (گندم) می باشد.

او در زمان قحطی شدیدی خروج می کند. بر الاغی سفید رنگ (مایل به سبز و کبود) سوار است که هر گامش به اندازه یک میل راه است و منزل به منزل زمین را طی می کند و از هیچ آبی نمی گذرد، مگر این که آن آب تا روز قیامت در زمین فرورفته و خشکیده می شود. با صدای بلند به طوری که جن و انس و شیاطین از مشرق تا مغرب صدای او را می شنوند، ندا می دهد: ای دوستان من! به سوی من آید! منم کسی که بشر را آفریدم و اندام آنان را معتدل و متناسب ساختم و هر کسی را قدر و اندازه ای داده و هدایت و راهنمایی می کنم! من آن خدای بزرگ شما هستم!!! «دجال»، دشمن خدا، دروغ می گوید، او یک چشم دارد و غذا می خورد و در کوچه و بازارها راه می رود و حال آن که خدای عزّوجلّ یک چشمی نیست و غذا نمی خورد و در کوچه و بازار راه نمی رود و فنا ناپذیر است.

آگاه باشید در آن روز اکثر پیروانش زنازاده اند و چیز سبزی بر دوش دارند! خداوند او را در شام در گردنه ای که به «گردنه افیق» معروف

است، وقتی که سه ساعت از روز جمعه برآمد، به دست کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد (یعنی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) به هلاکت می رساند. آگاه باشید و بدانید که بعد از آن حادثه بزرگی روی می دهد!

گفتند: عرض کردیم یا امیرالمؤمنین! آن حادثه چیست؟ فرمود: آمدن «دابه الارض» (جنبنده زمین) است که از جانب کوه صفا که همراه او انگشتر سلیمان و عصای موسی است. انگشتر را بر روی هر مؤمنی که می گذارد در جای آن نوشته می شود: این مؤمن حقیقی است و بر روی هر کافری بگذارد نوشته می شود: این کافر حقیقی است تا جایی که مؤمن صدا می زند: وای بر تو، ای کافر! و کافر صدا می زند: ای مؤمن خوشا به حالت! کاش امروز مثل تو بودم و به چنین رستگاری بزرگی نایل می آمدم!

سپس آن دابه الارض سرش را بالا می برد؛ و مردمی در بین مشرق و مغرب هستند. بعد به اذن خدا خورشید از جانب مغرب طلوع می کند، او را می بینند. در آن وقت دیگر توبه برداشته می شود؛ نه توبه ای قبول می شود و نه عملی به سوی خداوند بالا می رود و ایمان کسی که قبلا ایمان نیاورده یا در حال ایمان، خیری کسب نکرده بود به حال صاحبش سودی ندارد.

آن گاه حضرت فرمود: از آنچه بعد از آن روی می دهد، از من نپرسید؛ زیرا حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرده که جز به عترت خود اطلاع ندهم.

نزال بن سبره می گوید: به صعصعه بن صوحان گفتم: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این حرف چه بود؟

صعصعه گفت: کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، دوازدهمین شخص از عترت و نهمین نفر از اولاد حسین بن علی علیه السلام است. او خورشیدی است که از مغرب خود (یعنی از محلی که ناپدید شده) طلوع می کند و در بین رکن و مقام ظاهر می شود و زمین را پاک می کند و قانون و ترازوی عدل را برقرار می سازد؛ به طوری که هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: حبیبش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وی پیمان گرفته که آنچه بعد از آن روی خواهد داد، جز به عترت وی (ائمه طاهرین) به کسی اطلاع ندهد. (۱)

۱- ترجمه قطب راوندی، جلوه های اعجاز معصومین، اقامه عدل توسط امام زمان، ص ۷۹۰؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۵، باب ۴۷، حدیث الدجال وما يتصل به من أمر القائم).

نکاتی در مورد دجال

از آنجا که سخن در خصوص دجال است، لذا باید به نکاتی پرداخت:

نکته اول: معنای دجال؛

نکته دوم: روایات دجال در کتب خاصه؛ خصوصا کتب اربعه؛ چون محور بحث روایات مهدویت براساس کتب اربعه است؛

(۱)

نکته سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه؛

نکته چهارم: دیدگاه علمای ما از قدیم و جدید، راجع به این که دجال شخص است یا جریان و آیا قائل به تفصیل نسبت به او هستند؟

نکته پنجم: روایات دجال در کتب عامه.

محور اول: معنای دجال

اشاره

در معنای کلمه دجال به دو کتاب لغت مجمع البحرین طریحی و دیگری لسان العرب (۲) بسنده می کنیم!.

بیان مجمع البحرین در معنای دجال

مجمع البحرین در معنای دجال، ابتدا این دو حدیث را آورده است:

۱- در مورد کتب اربعه مراجعه به شروح این کتاب ها نیز لازم است.

۲- که به نظر بعضی، نویسنده این کتاب هم شیعه است.

فی الحدیث: «لم یصل الدجال مکة و لا المدینه».

و فی آخر:

«الدجال لا یبقی سهلا من الأرض إلا وطئه إلا مکة والمدینه و فیہ: لیزرعن الزرع بعد خروج الدجال. و خروجه عقب ظهور المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف كما جاءت به الروایه».

[مطابق این بیان] دجال بعد از ظهور مهدی خروج می کند، پس دجال جزء علائم و حتی علائم غیر حتمی هم نیست.

روایت دوم می گوید: «یقال سمی دجالاً، لتمویبه من الدجل و التغطیه».

امری را خلاف واقع جلوه دادن؛

یقال: دجل الحق أى غطاه بالباطل؛ حقیقت را می پوشاند.

و دجل: إذا لبس و مؤه؛ سرپوش گذاشتن و تمویبه.

و فی الخبر: «إن أبابکر خطب فاطمه إلى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: وعدتها لعلی و لست بدجال ای خداع و لا ملبس علیک أمرک». (۱)

بیان لسان العرب در معنای دجال

لسان العرب راجع به دجال و مشتقات آن مفصل بحث می کند:

دجل: الدَّجیل و الدُّجَاله القَطِران. و الدَّجَل: شدّه طَلَى الجَزب بالقَطِران؛

قطران، ماده ای است که به بدن شتر مبتلا به بیماری پوستی می مالند. این ماده همه بدن شتر را می پوشاند و چون تند است جرب را می سوزاند.

و دَجَلُ البعیر: طلاه به، و قیل: عَمَّ جسمه بالهناء، و إذا هُنِيَ جسد البعیر أجمع فذلك التَّدجیل، فإذا جعلته فی المشاعر فذلك الدَّسُّ. و البعیر المُدَجَّل: المَهْنوءُ بالقَطِران.

قال: و الدَّجَله التي یَعْسَلُ فیها النَّحل الوحشی. و دَجَل الشیء غَطَّاه. و دَجَلَه: اسم نهر، من ذلك لأنها غَطَّت الأرض بمائها حین فاضت.

قال ثعلب: تقول عبرت دجله، بغير ألف و لنهر صغير متشعب من دجله. و دَجَل الرجل و سِرَج، و هو دَجَال: كَذَب، و هو من ذلك لأنَّ الكذب تغطيه، و بينهم دَوْجَلَه و هَوْجَلَه و دَوْجَرَه و سِرْوَجَه و هو كلام يتناقل و ناس مختلفون. و الدَّاجِل: المُمَوِّه الكَذَّاب، و به سُمي الدَّجَال. و الدَّجَال: هو المسيح الكذاب، و إنما دَجَله سِخره و كَذَّبَه.

ابن سيده: المسيح الدَّجَال رجل من يهود يخرج في آخر هذه الأمه، سُمي بذلك لأنه يدُجَل الحَقَّ بالباطل.

وقيل: بل لأنه يَغْطِي الأرض بكثرتهم جموعه. و قيل: لأنه يَغْطِي على الناس بكفره. و قيل: لأنه يدَّعى الربوبية، سُمي بذلك لكذبه. و كل هذه المعاني متقارِب. قال ابن خالويه: ليس أحد فَسَّر الدَّجَال أحسن من تفسير أبي عمرو قال: الدَّجَال المُمَوِّه.

يقال: دَجَلت السيفَ مَوَّهته و طَلَّيته بماء الذهب. قال: و ليس أحد جَمَعَه إلا مالِك بن أنس في قوله هؤلاء الدَّجَالَه و رأيت هنا حاشيه. قال: صوابه أن يقول لم يجمعه على دَجَالَه إلا مالِك بن أنس، إذ قد جمعه النبي صلى الله عليه و آله و سلم في حديثه الصحيح. فقال: يكون في آخر الزمان دَجَالُون اى كَذَّابون مُمَوِّهون، و قال: إن بين يدي الساعة دَجَالِين كَذَّابِين فاحذروهم.

و قد تكرر ذكر الدَّجَال في الحديث، و هو الذى يظهر في آخر الزمان يدَّعى الإلهية و فَعَّال من أبنيه المبالغه اى يكثر منه الكذب و التليس. الأزهرى: كل كَذَّاب فهو دَجَال، و جمعه دَجَالُون، و قيل: سُمِّي بذلك لأنه يستر الحَقَّ بكذبه. و الدَّجَال و الدَّجَالَه: الرُّفقه العظيمه. و رُفقه دَجَالَه: عظيمه تُغْطِي الأرض بكثرتهم أهلها، و قيل: هى الرُّفقه تحمل المتاع للتجاره و أنشد: دَجَالَه من أعظم الرُّفاق و كُملُ شىء مَوَّهته بماءٍ ذهبٍ؛ فقد دَجَلته و الدَّجَال: الذهب. و قيل: ماء الذهب حكاه كراع و أنشد و وَقَّع صفائح مَخْشُوِيه عليها يد الدهر دَجَالها و هو اسم كالفَدَّاف و الجَبَان،

و قال النابغه الجعدى:

ثم نَزَلْنَا و كَسَرْنَا الرِّمَاحَ

و جَزَرَدْنَا صَفِيحاً كَسَّتْهُ الرُّومُ دَجَالَا

و دَجَلُ الشَّيْءِ بِالذَّهَبِ. التهذيب: يقال لماء الذهب دَجَالٌ و به شُبَّه؛ الدَّجَالُ لَأَنَّهُ يَظْهَرُ خِلاَفَ مَا يَضْمَرُ.

قال أبو العباس: سُمِّيَ الدَّجَالُ دَجَالًا، لَضَرْبِهِ فِي الْأَرْضِ وَ قِطْعِهِ أَكْثَرَ نَوَاحِيهَا وَ يُقَالُ: قَدْ دَجَلَ الرَّجُلُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ.

قال: وَ قَالَ مَرَّةً أُخْرَى سُمِّيَ دَجَالًا لِمُؤَيِّدِهِ عَلَى النَّاسِ وَ تَلْبِيسِهِ وَ تَزْيِينِهِ الْبَاطِلِ. يُقَالُ: قَدْ دَجَلَ إِذَا مَوَّهَ وَ لَبَّسَ.

وَ أَصْلُ الدَّجْلِ: الْخَلْطُ يُقَالُ: دَجَلَ إِذَا لَبَّسَ وَ مَوَّهَ. وَ دَجَلَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَ دَجَّاهَا إِذَا جَامَعَهَا، وَ هُوَ الدَّجْلُ وَ الدَّجْوُ، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ.»

(۱)

بنابراین، معلوم می شود که ریشه دجال به دروغ آراستن و خلاف حقیقت وانمودن است.

محور دوم: روایات

بعد از بحث لغوی راجع به دجال، اکنون روایات را بررسی می کنیم:

در روایات ما به اصل دجال پرداخته شده؛ اما به تفصیلات دجال کم تر توجه شده است، ضمن این که تفصیلات این موضوع

در کتاب های عامه، بیش تر از اسراییلیات است. (۲)

آیا در کتب اربعه ما، از دجال سخنی به میان آمده است؟

در این زمینه چند روایت آمده، ولی به خصوصیات و تفصیلات دجال اشاره ای نشده است.

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۳۶-۲۳۷، ماده دجل.

۲- اخیراً حوزه الازهر مصر تصمیم گرفته است اسراییلیات را از کتاب های خودشان جدا سازد و این تصمیم، اعتراف بزرگی از جانب آن ها به وجود اسراییلیات در کتاب ها و تفاسیرشان است.

در روایت اول، فقط اشاره شده که بعد از خروج دجال (با همه مفاسد و مشکلات پیش آمده برای مردم) زراعت و کشت نخیل ادامه دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَيِّبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَسْمَعُ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّ الزَّرَاعَةَ مَكْرُوهَةٌ. فَقَالَ لَهُ: ازْرَعُوا وَاغْرَسُوا فَلَا وَاللَّهِ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَلَا أَطْيَبَ مِنْهُ وَاللَّهُ لَيَزْرَعَنَّ الزَّرْعَ وَلَيَغْرِسَنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَالِ؛ (۱)

محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد از سیابه نقل کرده مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم؛ شنیدم که مردمی گفتند: زراعت خوب نیست، مکروه است. فرمود: کشت کنید، درخت بکارید، به خدا سوگند مردم کاری انجام نمی دهند که از آن حلال تر و پاکتر باشد، سوگند به خدا که مردم پس از خروج دجال به زراعت و کاشتن خرما پردازند.

گفتاری از علامه مجلسی در مورد روایت اول

علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل روایت بیانی ندارند؛ ولی در مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، (۲) از پدر بزرگوارش مطلبی را در این مورد نقل می کند.

ما کلام مجلسی اول را از کتاب شریف روضه المتقین که شرح من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق است، می آوریم.

۱- کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۶۰، باب فضل الزراعه، ح ۳. همین روایت را شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه (ج ۳، ص ۲۵۱)، شیخ طوسی با همین سند در تهذیب الاحکام (ج ۶، ص ۳۸۵ و ج ۷، ص ۲۳۷)، وسائل الشیعه (ج ۱۹، ص ۳۳)، مستدرک (ج ۱۳، صص ۲۷ و ۴۶۲) و مرحوم مجلسی در بحارالانوار (ج ۱۰۰، ص ۶۹) نقل کرده اند.

۲- ج ۱۹، ص ۳۳۲، باب فضل الزراعه، ح ۳.

مجلسی اول در کتاب روضه المتقین در شرح روایت به نقل مرحوم صدوق می فرماید:

در مورد (ابن سیابه) اختلاف شده که (ابن سیابه) است یا (سیابه)؛ زیرا مرحوم کلینی و شیخ طوسی (ابن سیابه) ذکر کرده اند، ولی مرحوم کافی و شیخ طوسی (سیابه) ذکر کرده اند که این اختلاف از نویسندگان بوده و همان ابن سیابه درست است. (۱)

ادامه بیان مجلسی اول در روضه المتقین

ایشان در شرح روایت سه احتمال را مطرح می کنند:

احتمال اول

بعد خروج الدجال [یعنی] ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم فإنه مع وجوب إشتغال العالمین بخدمته و الجهاد تحت لوائه یزرعون، فإن بنی آدم محتاجون إلى الغذاء و یجب علیهم کفایه تحصیله بالزراعة، فکیف تكون مکروهه، حتی إنه روی عن الأئمة المعصومین فی تفسیر قوله تعالی «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»: أنها تبدل من الخبز و یسأل السائل أنهم فی تلك الحاله العظیمه یشتغلون بالأكل فیجب علیه السلام: أنهم فی جهنم أشغل و مع هذا یا کلون من الزقوم و یشربون من الحمیم فلا بد لهذا البدن من الغذاء.

احتمال دوم

و یمکن أن یشکل المراد أنه لما روی أن عند خروج القائم صلوات الله علیه یشکل معه الحجر الذی کان مع موسی علیه السلام و کان ینفجر منه اثنتی عشره عینا.

۱- «و روی محمد بن خالد» فی الصحیح کالشیخین (مرحوم کلینی و شیخ طوسی) «عن ابن سیابه» و فی (کافی) و (تهذیب شیخ طوسی) (عن سیابه) و السهو من النساخ. ایشان می فرماید کافی و تهذیب درسند «عن سیابه» آورده اند؛ ولی عبارت صحیح همان «ابن سیابه» است که شیخ صدوق درمن لایحضره الفقیه آورده است.

معجزات انبیا همراه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که یکی از آن معجزات، سنگی است که حضرت موسی علیه السلام با خود داشت و از آن ۱۲ چشمه جاری شد. این سنگ نیز همراه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

و يكون طعامهم و شرابهم فكأنه عليه السلام يقول: إن عند خروج القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مع وجود هذا يحتاجون إلى الزرع لأنه عجل الله تعالی فرجه الشریف لا يكون في جميع الدنيا، وإنما هو يجاهد فمن لم يكن معه يحتاج إلى الغذاء.

با این که دوران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوران معجزه است؛ باز مردم به زراعت احتیاج دارند.

احتمال سوم

و يمكن أن يكون المراد أنه بعد خروج الدجال و خوف المؤمنين منه لا يتركون الزراعة، فإن خوف الجوع أشد. (۱)

با این که از دجال رعب و ترس دارند، اما خوف از گرسنگی هم دارند و چون ترس گرسنگی از خوف دجال بیش تر است، از زراعت دست برنمی دارند.

روایت دوم

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكِنْدِيِّ عَنِ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ (۲) عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَخْوَلِ وَ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ زَكَرِيَّا النَّقَّاصِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: النَّاسُ (۳) صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِمَنْزِلِهِ مِنَ اتَّبَعِ هَارُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مِنَ اتَّبَعَ الْعِجْلَ وَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ دَعَا فَأَبَى

۱- مجلسی اول، روضه المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۷، ص ۲۰۲، باب المزارعه و الاجاره، ح ۳۹۰۷.

۲- بعضی این عبارت را مرسل می دانند؛ هرچند به نظر ما منظور این است که چند طریق دارد، به دلیل این که عبارت عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ؛ با مرسل بودن و ارسال تفاوت دارد.

۳- کلمه ناس در روایت معمولاً به اهل سنت اطلاق می شود.

عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْقُرْآنَ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُو إِلَىٰ أَنْ يُخْرَجَ الدَّجَالُ إِلَّا سَيَجِدُ مَنْ يَتَّبِعُهُ وَ مَنْ رَفَعَ رَأْيَهُ ضَلَالَةً فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ؛ (۱)

زکریای نقاض گوید: شنیدم از امام باقر علیه السلام که می فرمود: مردم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همانند کسانی شدند که جمعی از هارون و گروهی از گوساله پیروی کردند و همانا ابوبکر مردم را (به خویش) دعوت کرد، و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و عمر همچنین مردم را (به خویش) دعوت کرد و علی علیه السلام جز به قرآن عمل نکرد، و (از پی آن دو) عثمان مردم را (به بیعت خویش) خواند، و علی علیه السلام (همان طور) جز به قرآن عمل نکرد و تا هنگام ظهور دجال هیچ کس نیست که مردم را به خویش دعوت کند جز آنکه جمعی پیرو پیدا کند، و هر کس پرچم گمراهی برافرازد سرکش و باطل باشد.

۱- کافی، ج ۸، ص ۲۹۷، ح ۴۵۶، حَدِيثُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامِ، روایت در روضه کافی آمده است. روضه کافی جزء کافی است و کلام یک نفر که روضه از کافی نمی باشد، قابل قبول نیست. شیخ طوسی وابن شهر آشوب و نجاشی روضه را از کافی می دانند. برای تحقیق به آخر جلد ۱۹ مستدرک الوسائل مراجعه کنید.

قیام های قبل از ظهور، مقبول و یا مردود؟

اشاره

با توجه به عبارت «مَنْ رَفَعَ رَأْيَ -هَ ضَمًّا لِمَالِهِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ» در روایت دوم و همچنین بعضی از روایات دیگر، بحثی مطرح است که آیا قیام های قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مورد تایید است و یا مردود و یا باید قائل به تفصیل شد؟

دیدگاه اول

یک دیدگاه این که قیام هایی که در عرض یا در طول قیام امام عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق می افتد (یعنی همه قیام ها) مردود است. استناد کسانی که همه قیام ها را مردود می دانند به روایات باب جهاد وسائل الشیعه است؛ (۱) ولی کلام و استدلالشان مردود است، زیرا یا با واقعیت سازگاری ندارد و یا روایات مورد استناد این ها دارای مشکل سندی است.

اشکال به این نظریه

اگر تمام قیام ها مردود باشد در مورد قیام زید و قیام مختار چه می گویند؟

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۱۳، ص ۵۰، باب حُكْمِ الْخُرُوجِ بِالسَّيْفِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَجَلِ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ .

دفاع از مختار ثقفی

مختار به نظر ما، شخصیتی کاملاً مثبت است و افرادی که نسبت به ایشان موضع تردید و یا نفی و انکار دارند، موضعشان حاکی از عدم دقت در روایات طرفین است. روایاتی که مختار را مذمت کرده، یا مشکل سندی دارند و یا قابل توجیه هستند؛ در حالی که روایات مدح از قوت سند برخوردار است.

پس شکی در مردود بودن قیامی که در عرض قیام امام است «مثل روایت دوم» وجود ندارد. ولی قیام اگر در طول قیام امام باشد؛ اشکالی ندارد؛ مثل قیام زید که نیتش این بود که پس از قیام، حکومت را به امام معصوم بسپارد. (۱)

مرحوم مجلسی در ذیل روایت بیانی دارند:

بیان قوله: و إن أبا بكر دعا فمأبى علياً عليه السلام إلى موافقته أو جميع الناس إلى بيعته و موافقته فلم يعمل أمير المؤمنين عليه السلام في زمانه إلا بالقرآن و لم يوافق في بدعه؛ (۲)

ابوبکر از حضرت علی علیه السلام و مردم، موافقت و همراهی و بیعت و تأیید حکومت خود را طلبید؛ ولی حضرت با او همکاری نکرد و بدعت های او را تأیید نکرد و فقط به قرآن عمل می کرد.

ارزیابی روایت

روایت ارتباط چندانی به بحث ندارد؛ زیرا نهایت دلالت روایت این است که دجالی وجود دارد و این که هرکس قبل از دجال پرچی برافرازد، طرفدارانی پیدا می کند.

۱- ما در کتاب تا ظهور مشروحا به این بحث پرداختیم.

۲- بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۴. ح ۳۷، باب ۴، شرح انعقاد السقیفه و کیفیه السقیفه.

نکته: ما روایات خاصه را که متعدد است - و اگر متواتر باشد - بررسی سندی نمی کنیم، ضمن این که اکثر روایات ما، فقط اصل دجال را ثابت می کند و به خصوصیات آن کم تر می پردازد.

روایت سوم

وَ رُوِيَ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: لَا ي-بَقِي م-نْهَا سِوَهُ إِلَّا وَطَنُهُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، فَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْ أَنْقَابِهِمَا مَلَكًا يَحْفَظُهُمَا مِنَ الطَّاعُونَِ وَ الدَّجَالِ؛ (۱)

روایت شده است که امام صادق علیه السلام سخن از دجال به میان آورد، سپس فرمود: هیچ دشتی از آن (زمین) باقی نمی ماند مگر اینکه آن را زیر پا می گذارد، جز مکه و مدینه، زیرا بر سر هر یک از راههای این دو شهر فرشته ای گماشته است که آنها را از دستبرد طاعون و دجال حفظ می کند.

حد دلالت روایت این است که دجالی وجود دارد و نفوذ او، وسعت کره زمین است.

روایت را مرحوم صدوق به صورت «رُوی» نقل می کند. آیا مراسیل من لایحضره الفقیه را می پذیریم یا نه؟ مراسیل مرحوم صدوق، یک سوم (۲) من لایحضره الفقیه است. آیا مراسیل صدوق از مراسیل ابن ابی عمیر کم تر است که طبق مبنا پذیرفته شده است؟

روایت مذکور را فقط مرحوم صدوق نقل می کند.

روایت چهارم

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱- ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۶۴، ح ۳۱۴۸، بَابُ تَحْرِيمِ الْمَدِينَةِ وَ فَضْلِهَا.

۲- ر.ک: کلیات فی علم الرجال، آیت الله سبحانی.

قَالَ: ذَكَرَ الدَّجَالَ قَالَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ لُ (۱) إِلَّا - وَطَنُهُ إِلَّا - مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ، فَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَابِهَا مَلَكًا يَحْفَظُهَا مِنَ الطَّاعُونَِ وَ الدَّجَالَ مِنْهُ، وَاللَّهُ لَنْزَرَعَنَّ الزَّرْعَ وَ لَنْغْرِسَنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَالِ. (۲)

روایت را شیخ طوسی، در امالی خود (با تفاوت سند و متن) و ابن قتال نیشابوری نیز در روضه الواعظین (ج ۲، ص ۴۰۷) ذکر می کند.

تقریباً متن روایت با روایت قبلی یکسان است؛ هرچند در این جا روایت با سند آورده شده است.

نتیجه گیری در خصوص روایات دجال در کتب اربعه

همه روایاتی که در کتب اربعه پیرامون دجال بیان شده، همین چند روایت بود که پیش تر بیان کردیم. بنابراین نتیجه ای که از ذکر این روایات - با اغماض سندی - می گیریم، بدین شرح است:

۱. اصل دجال ثابت است، نه تفصیلات و خصوصیات او؛

۲. خوف و رعبی که دجال در مردم ایجاد می کند، حتمی است؛

۳. گستره نفوذ او همه دنیا جز مکه و مدینه است.

۱- قوله عليه السلام: «فلم يبق منه لُ» في القاموس: المنهل المشرب و الشرب، و الموضع الذي فيه المشرب. (محمد بن يعقوب الفيروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۱).

۲- شیخ طوسی، تهذیب الأحكام، (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص ۳۸۵، بَابُ ۵، تَحْرِيمِ الْمَدِينَةِ وَ فَضْلِهَا وَ فَضْلِ الْمَسْجِدِ وَ الصَّلَاةِ فِيهِ...، ح ۲.

محور سوم: روایات دجال در کتب خاصه، غیر از کتب اربعه

اشاره

بعد از کتب اربعه، اولین کتابی که از دجال سخن به میان می آورد، "مجموعه ورام" است.

مجموعه ورام و مؤلف آن

اشاره

«مجموعه ورام» یا به عبارت دیگر "نزه الناظر و تنبیه الخاطر"، مولفش از نوادگان مالک اشتر است. مرحوم آیت الله خویی (۱) بحثی راجع به این کتاب و مولف آن مطرح می کنند؛ ولی نظر شخصی نمی دهند.

مرحوم مجلسی در دو قسمت از بحارالانوار (۲) مجموعه ورام و مؤلف آن را ارزیابی می کند و چنین می فرماید:

و کتاب تنبیه الخاطر و نزه الناظر للشیخ الزاهد ورام بن عیسی بن أبی النجم بن ورام بن حمدان بن خولان بن ابراهیم (۳) بن مالک الأشتر، و السند إلى هذا الكتاب مذکور فی الإجازات و ذکره الشیخ منتجب الدین فی الفهرس و قال: إنه عالم فقیه صالح شاهده بحله و وافق الخبر و أثنی علیه

۱- خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۹.

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، صص ۱۰ و ۲۹.

۳- ابراهیم فرمانده سپاه بود که از طرف مختار مامور شد لشکر شام را تارومار کند. شامیان بعد از واقعه صفین، کشتاری مثل این جنگ را به خود ندیده بودند.

السید ابن طاوس. (۱)

و در جای دیگر می فرماید:

«اعلم أن أكثر الكتب التي إعتدنا عليها في النقل مشهوره معلومه الإنتساب إلى مؤلفيها». (۲)

همچنین می فرماید:

وكذا كتاب تنبيه خاطر و مؤلفه مذکوران في الإجازات مشهوران، لكنه لما كان كتابه مقصورا على المواعظ و الحكم لم يميز الغث من السمين و خلط أخبار الإماميه بآثار المخالفين، و لذا لم نذكر جميع ما في ذلك الكتاب، بل إقتصرنا على نقل ما هو أوثق، لعدم إفتقارنا ببركات الأئمة الطاهرين إلى أخبار المخالفين، و لذا لم نذكر جميع ما في ذلك الكتاب، بل إقتصرنا على نقل ما هو أوثق. (۳)

نتیجه کلام علامه مجلسی در مورد مجموعه ورام

از سخنان مرحوم مجلسی استفاده می شود که کتاب کاملاً مورد تایید نیست؛ هرچند مولف کتاب کاملاً مورد تایید است (ایشان جد مادری ابن طاووس است).

روایت دجال در مجموعه ورام

یکی از کتاب هایی که از دجال سخن به میان آورده، مجموعه ورام (از ورام بن ابی فراس) است. روایت مفصل است؛ ضمن این که روایت از اخلاقیات است؛ لذا رعایت تشدد و دقت سندی در آن لازم نیست. این روایت مفصل را مرحوم طبرسی نیز در مکارم الاخلاق (حدود ۱۱ صفحه) با سند ذکر می کند. هرچند متن روایت قوی است، اما خاصه آن را نقل نکرده اند.

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰، الفصل الأول فی بیان الأصول و الكتب المأخوذ منها و هی.

۲- همان، ص ۲۶، الفصل الثانی فی بیان الوثوق علی الكتب المذكوره و اختلافها فی ذلك.

۳- همان، ص ۲۹.

مجموعه ورام از دیدگاه علمای رجال

مؤلف مجموعه ورام، فرد جلیل القدری است و قابل تشکیک نیست، ولی بعضی بزرگان مثل شیخ حرعاملی در مورد مؤلف این کتاب، تشکیک می‌کند و دلیل خود را جمع شدن مطالب ضعیف و قوی در کتاب می‌داند. ایشان، طبق نقل علامه در بحارالانوار می‌فرماید:

«قال الشيخ الحرّ في أمل الآمل: ورام بن أبي فراس بحله من أولاد مالك بن الأشتر النخعي صاحب أمير المؤمنين عليه السلام، عالم فقيه ... له كتاب تنبيه الخواطر و نزاهه النواظر حسن إلا أنّ فيه الغثّ و السمين». (۱)

البته بعضی مثل آقا بزرگ تهرانی، تشکیک مذکور را رد کرده و می‌فرماید:

«تعمد ورام في كتابه هذا على خلط آثار الأئمة بأخبار أهل السنه ليرغب فيه العامه فيهدوا، فلا مجال لظعن صاحب «أمل الآمل» على المؤلف بأن فيه الغث و السمين». (۲)

مرحوم مجلسی نیز کتاب مجموعه ورام را کاملاً تایید نمی‌کند و می‌فرماید:

«لکنه؛ لما كان كتابه مقصورا على المواعظ و الحكم لم يميز الغث من السمين و خلط أخبار الإماميه بآثار المخالفين». (۳)

علت عنایت علمای شیعه به روایات از طریق اهل سنت

علمای ما، فقه و تفسیر مقارن می‌نویسند تا شاید علمای اهل سنت به کتاب های شیعه مراجعه کنند و اتمام حجتی بر آن ها باشد؛ مثل طبرسی در

۱- بحارالانوار، المدخل، ص ۱۵۰، ورام بن ابي فراس.

۲- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۱۳۱.

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۹، الفصل الثانی فی بیان الوثوق علی الكتب المذكوره و اختلافها فی ذلك.

تفسیر خود و شیخ طوسی در فقه خود (خصوصاً کتاب خلاف) و مرحوم اربلی در کشف الغمه، روایات اهل سنت را آورده اند و جناب ورام نیز بر اساس بیان آقابزرگ برای رغبت اهل سنت، روایات آن ها را آورده است.

مضمون روایات دجال در کتاب های ما، اصل دجال را ثابت و کم و بیش جزئیاتی را بیان می کند.

روایتی که جناب ورام نقل کرده، طبرسی نیز در مکارم الاخلاق آورده است.

روایت پنجم: روایت اول دجال در غیر کتب اربعه

يَا أَيُّهَا ذُرِّيُّ كُنْ عَلَى عُمُرِكَ أَشْحَ مِنْكَ عَلَى دِرْهِمِكَ وَ دِينَارِكَ. يَا أَبَا ذُرٍّ! هَلْ يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ إِلَّا غَنِيًّا أَوْ فَقْرًا مُنْسِيًّا أَوْ مَرَضًا مُزْمِنًا؛ أَوْ هَرَمًا مُفْنِيًّا، أَوْ مَوْتًا مُجْهِزًا، أَوْ الدَّجَالَ، فَإِنَّهُ شَرُّ غَائِبٍ يُنْتَظَرُ أَوْ السَّاعَةَ وَالسَّاعَةَ أَذْهِي وَأَمْرٌ. (۱)

از روایت یازده صفحه ای، فقط همین عبارت «أو الدجال، فإنه شر غائب ينتظر» در مورد دجال است که می فرماید: دجال بدترین موعود و تلخ ترین تجربه برای بشر است.

روایت ششم: روایت دوم دجال در غیر کتب اربعه

روایت را مرحوم مجلسی در بحارالانوار از رجال کشی نقل می کند:

مَنْ كَذَبَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى يَهُودِيًّا وَإِنْ أَدْرَكَكَ الدَّجَالُ آمِنَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَدْرِكْهُ آمِنَ بِهِ فِي قَبْرِهِ... (۲)

شاهد در روایت «وَإِنْ أَدْرَكَكَ الدَّجَالُ آمِنَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَدْرِكْهُ آمِنَ بِهِ» است؛ ضمن این که از روایت استفاده می شود که طرفداران دجال تهمت زندگان به اهل بیت و نواصب و یهود هستند.

۱- ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (المعروف بمجموعه ورام)، ج ۲، ص ۵۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۷، باب ۲۱، آداب الروایه.

علمایی از شیعه که به نام طبرسی شناخته می شوند

در میان علمای شیعه چند طبرسی داریم که یکی از آن ها ابومنصور، مؤلف کتاب احتجاج است (احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، قرن ۵هـ-)، دیگری ابوعلی، مؤلف مجمع البیان معروف به امین الاسلام (فضل بن حسن طبرسی، قرن ۶هـ-) است و طبرسی دیگر ابونصر، فرزند امین الإسلام، حسن بن فضل بن حسن طبرسی مؤلف «مکارم الأخلاق» است (کان فاضلا فقیها جلیلا) و دیگری ابوالفضل، علی بن حسن بن فضل بن حسن، صاحب مشکات الانوار است که کتابش استدراک بر کتاب پدرش (مکارم الاخلاق) می باشد.

نکته ای در تعداد روایات در خصوص دجال

در روایات منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرامون دجال، حدود ۳۰۰ روایت را معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل می کند؛ در حالی که روایات اهل بیت در مورد دجال بسیار کم است و این حکایت از بی اعتنائی و بی اعتباری بسیاری از روایات در موضوع دجال دارد و به اعتراف علمای عامه، بسیاری از این روایات اسراییلیات است.

روایت هفتم: روایت سوم دجال در غیر کتب اربعه

و ینادی منادی الجرحی علی القتلی و دفن الرجال، و غلبه الهند علی السند، و غلبه القفص علی السعیر، و غلبه القبط علی أطراف مصر، و غلبه

أندلس على أطراف أفريقية. و غلبه الحبشه على اليمن. و غلبه الترك على خراسان و غلبه الروم على الشام و غلبه أهل أرمينية و صرخ الصارخ بالعراق: هتك الحجاب؛ هتك نواميس، وافتضت العذراء؛ و ظهر علم اللعين الدجال. ثم ذكر خروج القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف . (۱)

مصادر روایت

مناقب ابن شهر آشوب (۲) روایت را به صورت مرسل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند. و بحارالانوار (۳) نیز از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند.

برداشت از روایت

در دوران هتك نواميس و مفساد و كشتارها... دجال ظاهر می شود و او ملعون و مطرود است؛ ولی آیا سبب مفساد و هتك نواميس، دجال و جریان وی است؟

روایت هشتم: روایت چهارم دجال در غیر کتب اربعه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ وَبِأَوْلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السُّرُّ الْإِعْلَانُ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ أَيُّهَا النَّاسُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي وَلَا يَسْتَهْوِبَنَّكُمْ عِصْيَانِي وَلَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَشِيعُونَهُ مِنِّي، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ إِنَّ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [وَاللَّهُ] مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ وَلَا جَهْلَ السَّمِيعُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى ضَمَلِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ فَإِذَا فَغَرَّتْ فَاعْرِثَهُ وَ اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطَأْتُهُ عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أُبْنَاءَهَا بِأَيْبَابِهَا وَ مَا جَتِ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا وَ بَدَا

۱- معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف ، ج ۴، ص ۱۴.

۲- ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۴۲۷، فصل في إخباره بالمنيا والبلايا والأعمال.

۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۹، ب ۱۱۴، ح ۴۲.

مِنَ الْمَآئِمَّاتِ كُلُّوْحِهَا وَمِنَ اللَّيَالِي كُدُوْحُهَا فَإِذَا أُنْبِعَ زَرْعُهُ وَقَامَ عَلَيَّ يَنْعِهِ وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ عَقَدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضَمَةَ وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَالْبَحْرِ الْمُتَلْتِمِ هَذَا وَكَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ وَيُحْصَدُ الْقَائِمُ وَيُحْطَمُ الْمَحْضُودُ. (۱)

مصادر روایت

روایت در نهج البلاغه آمده است؛ ضمن این که شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (۲) و ابن میثم بحرانی (۳) هم روایت را آورده اند.

برداشت از روایت

روایت به دجال اشاره نکرده است؛ لذا روایت را در ردیف روایات دجال ذکر کردن (ظاهرا) مسامحه است و احتمال دارد به سفیانی اشاره داشته باشد.

ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه می فرماید:

واعلم أنه ليس في اللفظ دلالة واضحة على أن المراد بالضلليل المذكور معاويه، بل يحتمل أن يريد به شخصا آخر يظهر فيما بعد بالشام كما قيل: أنه السفیانی الدجال.

روایت نهم: روایت پنجم دجال در کتب غیر اربعه

روایت را شیخ حر عاملی در إثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، چنین

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۱ (صبحی صالح) و من خطبه له علیه السلام و هی إحدى الخطب المشتمله على الملاحم.

۲- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹۸، خطبه ۱۰۰، و من خطبه له علیه السلام و هی من الخطب التي تشمل على ذكر الملاحم.

۳- ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹.

نقل می کند:

المهدی من ذریتی، يظهر بين الركن والمقام، و عليه قميص إبراهيم، و حلّه إسماعيل، و في رجله نعل شيث، و الدليل عليه قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم عيسى بن مريم ينزل من السماء، و يكون مع المهدي من ذریتی، فإذا ظهر فاعرفوه، فإنه مربوع القامه، حلك سواد الشعر، ينظر من عين ملك الموت، يقف على باب الحرم فيصيح بأصحابه صيحه، فيجمع الله تعالى عسكره في ليله واحده، و هم ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا من أقاصى الأرض، ثم ذكر تفصيلهم و أماكنهم و بلادهم، إلى أن قال: فيتقدم المهدي من ذریتی، فيصلی إلى قبله جده رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، و يسرون جميعا إلى أن يأتوا بيت المقدس، ثم ذكر الحرب بينه و بين الدجال، و ذكر أنهم يقتلون عسكر الدجال من أوله إلى آخره، و تبقى الدنيا عامره، و يقوم بالقسط و العدل، إلى أن قال: ثم يموت عيسى، و يبقى المنتظر المهدي من آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم فيسير في الدنيا و سيفه على عاتقه، و يقتل اليهود و النصارى و أهل البدع. (۱)

مصادر روایت

روایت را شیخ حر عاملی از هبه الله بن أبی محمد الحسن موسوی در المجموع الرائق من أزهار الحدائق نقل می کند.

اعتبار کتاب إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات

کتاب اثبات الهداه، کتاب وزینی است که مؤلف آن مرحوم عاملی است. بیان شده که ایشان، ۷۰ هزار سند و ۲۰ هزار مدرک را از فریقین جمع آوری کرده است.

۱- شیخ حر عاملی، إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۵، ص ۲۱۷، الفصل الحادی و الستون، ح ۸۰۳.

مرحوم حرعاملی کلام هبه الله موسوی را چنین نقل می کند: «مما ظفرت به من خطب أمير المؤمنين عليه السلام، مما نقلته من الخزائن الرضويه الطاووسيه، من كتاب يتضمن خطبا لأمير المؤمنين عليه السلام منها الخطبه اللؤلؤيه»، سپس به بیان سند روایت می پردازد:

«حدثنا أبو الحسن علي بن عبد الله عن أبيه عن يعقوب الجريمي عن أبي حبيش الهروي عن أبي عبد الله بن عبد الرزاق عن أبيه عن جده عن أبي سعيد الخدري عن جابر بن عبد الله الأنصاري عن أمير المؤمنين عليه السلام ذكر خطبه طويله جدا، فيها علامات آخر الزمان، و أخبار بمغيبات كثيره منها دوله بنى أميه و بنى العباس و أحوال الدجال و السفیانی».

شاهد روایت عبارت: «ثم ذكر الحرب بينه و بين الدجال، و ذكر أنهم يقتلون عسكر الدجال من أوله إلى آخره» است.

برداشت از روایت

روایت به جنگ و قتل لشکر دجال اشاره می کند و توضیح دیگری در مورد دجال نمی دهد.

روایت دهم: روایت ششم دجال در غیر کتب اربعه

و عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، في قصة الدجال، قال ألا و إن أكثر أتباعه أولاد الزنا، لاسبوا التيجان ألا و هم اليهود عليهم لعنه الله، يأكل و يشرب، له حمار أحمر (۱) طوله ستون خطوه مد بصره، أعور اليمين، و إن ربكم عز و جل ليس بأعور، صمد لا يطعم، فيشمل البلاد البلاء؛ و يقيم الدجال أربعين يوما، أول يوم كسسه، و الثاني كأقل، فلا تزال تصغر و تقصر حتى تكون آخر أيامه كليله يوم من أيامكم هذه، يأت الأرض كلها إلا مكة و المدینه و بيت المقدس، و يدخل المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف بيت المقدس، و يصلی

۱- آیا مطلب را حمل بر ظاهر کنیم یا بگوئیم سوار بر حاکمانی است که چنین صفاتی دارند؟ حکام منطقه خالی از این اوصاف نیستند.

بالناس إماما، فإذا كان يوم الجمعة، وقد أقيمت الصلاة، نزل عيسى بن مريم عليه السلام، بثوبين مشرقين حمر، كأنما يقطر من رأسه الدهن، رجل الشعر، صبيح الوجه، أشبه خلق الله عز و جل بأبيكم إبراهيم خليل الرحمن عليه السلام، فإلتفت المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، فينظر عيسى عليه السلام، فيقول لعيسى: يا ابن البتول، صلّ بالناس، فيقول: لك أقيمت الصلاة، فيتقدم المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، فيصلي بالناس، و يصلي عيسى عليه السلام خلفه، و يبایعه، و يخرج عيسى عليه السلام فيلتقي الدجال، فيطعنه، فيذوب كما يذوب الرصاص؛ و لا تقبل الأرض منهم أحدا، لا يزال الحجر و الشجر يقول: يا مؤمن تحتی كافر أقتله، ثم إن عيسى عليه السلام، يتزوج امرأه من غسان، و يولد له منها مولود و يخرج حاجا، فيقبض الله تعالى روحه في طريقه قبل وصوله إلى مكة. (۱)

مصادر روایت

روایت را عقدالدرر (۲) به صورت مرسل از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده و ابن حجر در القول المختصر نیز از عقدالدرر نقل کرده است. در کتاب های ما، احقاق الحق از عقدالدرر نقل کرده است. اما این روایت گرچه از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است؛ ولی مأخذ شیعی ندارد. مضمون روایت، کشته شدن دجال به وسیله حضرت عیسی را بیان می کند.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۴، ص ۸۱۷-۹۱۷.

۲- یوسف بن یحیی بن علی المقدسی الشافعی السلمی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر، ص ۵۹، الباب الثانی عشر فی ما یجری من الفتن فی أيامه و بعد انقضاء مدته، الفصل الثانی فی ما جاء من الآثار الداله علی خروج الدجال و ما یكون فی ضمن ذلك من قحط و فتن و أوجال.

ویژگی ها و شمایل ظاهری دجال

اشاره

چنان که در مباحث گذشته در این موضوع، روایتی از کمال الدین شیخ صدوق نقل شد، مجدداً به طور خلاصه، روایت مطرح می شود:

«عینه الیمنی ممسوحه؛ و العین الأخری فی جبهته تضئ كأنها کوكب الصبح، فیها علقه كأنها ممزوجه بالدم، بین عینه مکتوب کافر، یقرؤه کل کاتب و أمی، یخوض البحار و تسیر معه الشمس، بین یدیه جبل من دخان، و خلفه جبل أبيض یری الناس أنه طعام».

تردستی دجال

«یخرج حین یخرج فی قحط شدید تحته حمار أقرم»؛ آیا واقعا حمار است یا منظور حکامی است که همین وضع را دارند و تحت سلطه دجال هستند؟

خطوه حماره میل، تطوی له الأرض منهلا- منهلا- لا- یمر بماء إلا- غار ()، إلى یوم القیامه، ینادی بأعلى صوته یسمع ما بین الخافقین من الجن والانس و الشیاطین یقول: إلى أولیائی أنا الذی خلق فسوی و قدر فهدی، أنا ربکم الأعلى. و کذب عدو الله، إنه أعور یطعم الطعام، و یمشی فی الأسواق؛ (یعنی بشر است)، و إن ربکم عز و جل لیس بأعور. (۱)

۱- در بعضی از روایات منابع دست اول اهل سنت آمده که عزرائیل برای قبض روح حضرت موسی علیه السلام آمد و چون بدون هماهنگی قبلی آمده بود حضرت موسی مشتی به چشم او زد و او کور شد، لذا عزرائیل یک چشمی است!

و لا يطعم و لا يمشى و لا يزول تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا. (۱)

ألا و إن أكثر أتباعه يومئذ أولاد الزنا، و أصحاب الطياله الخضر.

فرم خاصی از لباس است که گویند مربوط به اروپایی ها است.

يقتله الله عز و جل بالشام على عقبه تعرف بعقبه أفيق لثلاث ساعات مضت من يوم الجمعة على يد من يصلى المسيح عيسى بن مريم عليه السلام خلفه ألا إن بعد ذلك الطامه الكبرى.

نتیجه گیری از روایت

ظاهر روایت این است که دجال شخص است نه جریان.

مصادر روایت

اولین ناقل روایت شیعی، شیخ صدوق (م ۳۸۱) است که دیگران هم به تبع او روایت را نقل کرده اند.

از اهل سنت اولین کسی که روایت را نقل کرده، ابن منادی (م ۳۳۶) در ملاحم است. شیخ صدوق و ابن منادی هر دو در قرن چهارم هستند؛ ولی فاصله زیستن آن ها پنجاه سال است. پس می توان گفت قبل از شیخ صدوق، ابن منادی روایت را نقل کرده است. (روایت از امیرالمومنین علیه السلام از طرق اهل سنت نقل شده است.)

راوی سند ابن منادی غیر از راوی سند صدوق است. شیخ صدوق از نزال بن سبره نقل روایت می کند؛ ولی ابن منادی از اماره بن قعقا نقل می کند. اما در کتاب های رجالی شیعه و سنی نامی از ابن قعقا به میان

۱- در کتاب های اهل سنت آمده که خدا، جوان و بدون ریش و موهای سرش، فروری است- نعوذبالله!- این خدای وهابیت است که وقتی قصد قربت به خدا می کنند، نیتشان تقرب به جوان امرد است! رجوع کنید به کتاب دراسه فی کتب العقائد، الحنابله نمودجا که نویسنده آن، حسن بن فرحان مالکی از اهل سنت معاصر و در ریاض است.

نیامده است. بعد از ابن منادی، أبو عمر و عثمان بن سعید المقرئ الدانی (م ۴۴۴) در کتاب السنن الواردة فی الفتن و غوائلها و الساعه و أشراطها در دو جای از کتابش (ج ۴، ص ۶۸۳۸، و ج ۶، ص ۱۱۹۶) روایت را از نزال بن سبره (طرق صدوق) نقل می کند و بعد از ایشان، محمد بن سلامه، صاحب دستور معالم الحکم و بعد ایشان، زین الفتی و بعد آقای سلمی در عقد الدرر (۳۶۳) روایت را در کتاب های خویش می آورند. پس می توان گفت مرحوم صدوق روایت را به عنوان افحام خصم و القای حجت نقل می کند.

علمای شیعه و استدلال به دجال

اشاره

پس از مطالعه سخنان اکثر علمای شیعه پیرامون دجال، کلامشان در مورد دجال را به عنوان رد اهل سنت (از باب افحام خصم) یافتیم که طول عمر مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را منکر می شوند و علما در جواب آنان می گویند: چگونه شما منکر طول عمر امام زمان می شوید؛ در حالی که برای دجال عمر طولانی قائلید و معتقدید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است؟!

ضمناً حدیث، به نزال بن سبره منتهی می شود که از ایشان در کتاب های ما نامی برده نشده است و اگر در منابع دست چندم شیعه آمده، توثیق نشده است.

روایت یازدهم: روایت هفتم دجال در غیر کتب اربعه

منها أن يستحل بها الدجال الأكبر الأعور الممسوح العين اليمنى، و الأخرى كأنها ممزوجة بالدم، لكأنها في الحمره علقه تأتي الحدقه كهيته حبه العنب الطافيه على الماء فيتبعه من أهلها عده من قتل بالأبله من الشهداء أناجيلهم في صدورهم يقتل من يقتل و يهرب من يهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف

١- «يا أهل المؤتفكه ائفكت بأهلها ثلاثا وعلى الله تمام الرابعه يا جند المرأه وأعوان البهيمه (پشكل شتران را بر می داشتند و بومی کردند و می گفتند پشكل شترأمانا و خود رامتبرك می کردند، همين افرادی که به پشكل شتر متبرك می شوند قائلند که تبرك به قبور اولياء الله شرك است) رغا (شتر سرو صدا كرد) فأجبتهم (همه دورش جمع شديد) وعقر فانهمتم (وقتی شتر پی شد همه فرار كردید، امام حسن عليه السلام شتر را پی كرد، سیزده هزار نفر دورش را گرفته بودند که به شتر و صاحب شتر آسیب نرسد، همين ها امام حسين عليه السلام راتنها گذاشتند) أخلاقكم دقاق وماؤكم زعارق بلادكم أنتن بلاد الله تربه وأبعد من السماء بها تسعه أعشار الشر، المحتبس فيها بذنبه، والخارج منها بعفو الله كأنى أنظر إلى قريتكم هذه وقد طبقها الماء حتى ما يرى منها إلا شرف المسجد، كأنه جؤجؤ طير فى لجه بحر. فقام إليه الأحنف بن قيس فقال: يا أمير المؤمنين! ومتى يكون ذلك. قال: يا أبا بحر إنك لن تدرك ذلك الزمان وإن بينك وبينه لقرونا ولكن ليبلغ الشاهد منكم الغائب عنكم لكي يبلغوا إخوانهم إذا هم رأوا البصره قد تحولت أخصاصها دورا وآجامها قصورا فالهرب الهرب فإنه لا بصيره لكم يومئذ ثم التفت عن يمينه فقال: كم بينكم وبين الأبله. فقال له المنذر بن الجارود: فداك أبى وأمى أربعه فراسخ. قال له صدقت فوالذى بعث محمدا وأكرمه بالنبوه وخصه بالرساله وعجل بروحه إلى الجنه لقد سمعت منه كما تسمعون منى أن قال: يا على هل علمت أن بين التي تسمى البصره والتي تسمى الأبله أربعه فراسخ وقد يكون فى التي تسمى الأبله موضع أصحاب العشور يقتل فى ذلك الموضع من أمتى سبعون ألفا شهيدهم يومئذ بمنزله شهداء بدر فقال له المنذر: يا أمير المؤمنين ومن يقتلهم فداك أبى وأمى؟ قال: يقتلهم إخوان الجن وهم أجيل كأنهم الشياطين سود ألوانهم منتنه أرواحهم شديد كلبهم قليل سلبهم طوبى لمن قتلهم وطوبى لمن قتلوه ينفر لجهادهم فى ذلك الزمان قوم هم أذله عند المتكبرين من أهل ذلك الزمان مجهولون فى الأرض معروفون فى السماء تبكى السماء عليهم وسكانها والأرض وسكانها ثم هملت عيناه بالبكاء ثم قال: ويحك يا بصره ويلك يا بصره من جيش لا رهج له ولا حس قال له المنذر يا أمير المؤمنين: وما الذى يصيبهم من قبل الغرق مما ذكرت، وما الويح، وما الويل؟ فقال: هما بابان فالويح باب الرحمه، والويل باب العذاب يا ابن الجارود نعم ثارات عظيمه منها عصبه يقتل بعضها بعضا، ومنها فتنه تكون بها خراب منازل وخراب ديار وانتهاك أموال وقتل رجال وسبى نساء يذبحن ذبحا يا ويل أمرهن حديث عجب منها أن يستحل بها الدجال الأكبر الأعور الممسوح العين اليمنى والأخرى كآن ها ممزوجه بالدم لكآن ها فى الحمره علقه تأتي الحدقه كهيه حبه العنب الطافيه على الماء فيتبعه من أهلها عده من قتل بالأبله من الشهداء أناجيلهم فى صدورهم يقتل من يقتل ويهرب من يهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف ثم مسخ ثم الجوع الأغر ثم الموت الأحمر وهو الغرق. يا منذر إن للبصره ثلاثه أسماء سوى البصره فى الزبر الأول لا يعلمها إلا العلماء منها الخريبه، ومنها تدمر، ومنها المؤتفكه يا منذر والذى فلق الحبه وبرئ النسمه لو أشاء لأخبرتكم بخراب العرصات عرصه عرصه ومتى تخرب ومتى تعمر بعد خرابها إلى يوم القيامه، وإن عندى من ذلك علما جما وإن تسألونى تجدونى به عالما لا أخطئ منه علما ولا وافيا، ولقد استودعت علم القرون الأولى وما كائن إلى يوم القيامه. قال: فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين أخبرنى من أهل الجماعه ومن أهل الفرقه ومن أهل السنه ومن أهل البدعه؟ فقال: ويحك إذا سألتنى فافهم عنى ولا عليك أن لا تسأل أحدا بعدى: أما أهل الجماعه فأنا ومن اتبعنى وإن قلوا وذلك الحق عن أمر الله وأمر رسوله، وأما أهل الفرقه فالمخالفون لى ولمن اتبعنى وإن كثروا وأما أهل السنه فالمتمسكون بما سنه الله ورسوله لا

العاملون برأيهم وأهوائهم وإن كثروا»؛ (معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف ، ج ٤، ص ١٩٧-١٩٩).

روایت را ابن میثم بحرانی به صورت مرسل از حضرت علی علیه السلام نقل می کند و قبل از ایشان کسی آن را نقل نکرده است. بحارالانوار نیز (ج ۳۲، ص ۲۵۳ - ۲۵۸) روایت را از ابن میثم بحرانی نقل می کند.

متن خطبه امیر المؤمنین علیهم السلام طبق بیان ابن میثم بحرانی

ابن میثم در مقدمه کتاب خویش می گوید: درمکه خطبه های امیرالمومنین علیه السلام را دیدم که در ۲۰ جلد بود؛ شاید این مطالب از آن جا باشد. ابن میثم در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰) می گوید:

«مرسلا عن علی علیه السلام من خطبه خطبها علیه السلام بالبصره بعد ما فتحها. روی أنه لَمَّا فرغ من

حرب أهل الجمل أمر منادياً ينادى في أهل البصره: أنّ الصلاة الجامعه، (۱) لثلاثه أيام من غد إن شاء الله، ولا عذر لمن تخلف إلا- من حجه أو عله فلا- تجعلوا على أنفسكم سيلاً فلماً كان في اليوم الذي إجتمعوا فيه خرج فصلّى في الناس الغداه في المسجد الجامع، فلماً قضى صلاته قام فأسند ظهره إلى حائط القبلة عن يمين المصلّى، فخطب الناس فحمد الله و أثنى عليه بما هو أهله و صلّى على النبيّ صلى الله عليه و آله و سلم و استغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات ثم قال: .. إلى جؤجؤ طير في لجه بحر» و تتمه آن را در جلد سوم ص ۱۵ می آورد.

۱- عبارتی است که برای جمع کردن مردم استفاده می کردند.

امیرالمومنین علیه السلام این سخنان را بعد از فتح بصره، در میان انبوه جمعیت در مسجد جامع شهر بصره بیان کرده است. حضرت ابتدا افرادی را که در برابر فتنه؛ با سکوت و یا همکاری با دشمن، آن حضرت را یاری نکردند، توییح می کند. سپس در سخنانشان حوادثی را که در بصره رخ می دهد بیان می کنند؛ مثل طغیان رودخانه در شهر:

«كأني أنظر إلى قريتكم هذه و قد طبقتها الماء حتى ما يرى منها إلا شرف المسجد، كأنه جؤجؤ طير في لجة بحر».

در این هنگام احنف بن قیس از حضرت سوال می کند:

«يا أمير المؤمنين! ومتى يكون ذلك؟»

زمان حادثه چه موقعی است؟ حضرت به جواب اشاره ای کردند و سپس به طرف راست خود متوجه شدند و سوال کردند:

«كم بينكم و بين الأبله؟ فقال له المنذر بن الجارود: فداك أبي و أمي أربعة فراسخ». حضرت به منذر فرمودند: «صدقت فوالذي بعث محمداً و أكرمه بالنبوه و خصّه بالرساله و عجل بروحه إلى الجنة لقد سمعت منه كما تسمعون مني أن قال: يا علي هل علمت أن بين التي تسمى البصره و التي تسمى الأبله أربعة فراسخ، و قد يكون في التي تسمى الأبله موضع أصحاب العشور، يقتل في ذلك الموضع من أمتي سبعون ألفاً شهيد، هم يومئذ بمنزله شهداء بدر».

حضرت با استناد به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شهادت هفتاد هزار نفر از امت

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمین ابله خبر دادند که در مقام، مانند شهدای بدر هستند. در این هنگام، منذر بن جارود دوباره سوال کرد که چه کسی اینان را می کشد:

یا أمیر المؤمنین و من یقتلهم فداک اَبی و اُمی؟

حضرت در جواب منذر می فرماید:

«یقتلهم إخوان الجنّ و هم أجيل، کأنهم الشیاطین سود ألوانهم منته ارواحهم شدید کلبهم قلیل سلبهم».

حضرت، دوباره مقام شهدا را بیان می فرماید:

طوبی لمن قتلهم، و طوبی لمن قتلوه، ینفر لجهادهم فی ذلک الزمان، قوم هم أذله عند المتکبرین من أهل ذلک الزمان، مجهولون فی الأرض معروفون فی السماء تبکی السماء علیهم و سکانها و الأرض و سکانها ثم هملت عیناه بالبکاء.

خود حضرت هم شروع به گریه می کند. در این جا دوباره منذر سؤال می کند و حضرت پاسخ می دهد.

نکاتی مختصر در مورد شخصیت منذر بن جارود

حضرت امیر علیه السلام منذر بن جارود را به عنوان والی منصوب کرد، ولی منذر خیانت کرد. حضرت نامه ای به وی نوشت و او را مذمت و پدرش را مدح کرد. سپس منذر را عزل و بعد از آن احضارش کرد و مبلغ سی هزار دینار جریمه اش نمود، سپس او را روانه زندان کرد. در این هنگام صعصعه وساطت کرد و به حضرت گفت که خواهر منذر به خاطر زندانی شدن برادرش، گریه امانش را بریده؛ ضمن این که خود صعصعه متعهد شد بدهی منذر را در صورت عدم پرداخت او بپردازد. حضرت به صعصعه فرمود: چرا وی را ضمانت می کنی درحالی که او خود را بدهکار

نمی دانند؟ سپس حضرت فرمود: او را قسم بده که بدهی ندارد و اختلاس نکرده است. صعصعه گفت: او قسم می خورد. حضرت فرمود: من هم گمانم این است که او قسم می خورد و بعد اوصاف و اخلاقیات زشت او را برایش بیان کرد؛ از جمله این که او انسان متکبری است و ... دست آخر منذر را قسم دادند و آزادش کردند. (۱)

نامه های امام حسین علیه السلام به سران بصره، پنج نامه بود که چهار نفر مخاطبین نامه، خیانت نکردند، خصوصاً یک نفرشان که رسالتش را به سرانجام رساند و امام او را دعا کردند: "آمنک الله يوم الفزع الاکبر!" و یک نفر نیز خیانت کرد و که همان منذر بن جارود بود؛ هنگامی که نامه امام را دریافت کرد نزد استاندار بصره رفت و نامه را به او داد. استاندار بصره در آن زمان داماد وی عبیدالله بن زیاد بود. ابن زیاد نامه رسان را بلافاصله دستگیر کرد و به شهادت رساند. لذا اولین شهید جریان کربلا از غیر اهل بیت، جناب سدوسی، کسی است که نامه را به منذر بن جارود تحویل داد. (۲)

- ۱- الشيخ محمد تقی التستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۴۲. وتفصیل ذلک مذکور فی تاریخ یعقوبی، فنقل کتابه إلیه بعزله، قائلاً: فأقبل المنذر فعزله وأغرمه ثلاثين ألفاً (إلى أن قال) فقال صعصعه: يا أمير المؤمنين! هذه ابنة الجارود تعصر عينيها كل يوم لحبسك أخاها المنذر، فأخرجه وأنا أضمن ما عليه من أعطيات ربيعه، فقال عليه السلام: ولم تضمناها وزعم لنا أنه لم يأخذها؟ فليحلف نخرجه، فقال صعصعه: أراه والله سيحلف، قال عليه السلام: "وأنا والله أظن ذلك، أما أنه نظار في عطفيه مختال في برديه تفال في شراكيه، فليحلف بعد أو ليدع" فحلف فحلى سبيله. (تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۴).
- ۲- برای اطلاع بیش تر در مورد منذر به قاموس الرجال مرحوم تستری و کتاب الايام المكيه نگارنده مراجعه نماید.

ادامه روایت در بیان اقدامات دجال

اشاره

در این جا مندر دوباره از حضرت سوالی می کند:

«وما الذی یصیبهم من قبل الغرق مما ذکرت، و ما الویح، و ما الویل؟»

حضرت جواب می دهد:

هما بابان فالویح باب الرحمه، والویل باب العذاب یا ابن الجارود، نعم ثارات عظیمه، منها عصبه یقتل بعضها بعضا، و منها فتنه تکنون بها خراب منازل و خراب دیار و انتهاک أموال و قتل رجال و سبی نساء یدبحن ذبحاً، یا ویل أمرهن حدیث عجب؛ منها أن یتحل بها الدجال الأكبر.

«دجال اکبر» قید توضیحی یا احترازی است؟ که در صورت احترازی بودن معنایش این است که دجال های اصغر نیز هستند؛ ولی آن که مورد بحث است دجال اکبر است.

«الأعور الممسوح العین الیمنی، والأخری کأنها ممزوجه بالدم لکأنها فی الحمره علقه تأتي الحدقه کهیئه حبه العنب الطافیه علی الماء فیتبعه من أهلها عده من قتل بالأبله من الشهداء أناجیلهم فی صدورهم».

پیروان دجال، صلیبیان و مشرکین هستند که قرآن در مورد آن ها می فرماید:

{لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيراً وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ}. (۱)

«یقتل من یقتل و یهرب من یهرب ثم رجف ثم قذف ثم خسف ثم مسخ ثم الجوع الأغبر ثم الموت الأحمر وهو الغرق». (۲)

شاهد، در جملات «منها أن یتحل بها الدجال الأكبر» دجال است که اوصاف

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

۲- معجم احادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۴، ص ۱۹۷-۱۹۹.

دجال و حدود فعالیت او (در بصره) و هوادارانش را که از اهل کتاب هستند، ذکر می کند.

روایت دوازدهم: روایت هشتم دجال در غیر کتب اربعه

... ثم عيسى بن مريم، روح الله و كلمته، و كان عمره في الدنيا ثلاثه و ثلاثين سنه، ثم رفعه الله إلى السماء و يهبط إلى الأرض بدمشق، و هو الذي يقتل الدجال. (۱)

مصادر روایت

روایت را فقط تفسیر قمی نقل می کند:

حدثني الحسين بن عبد الله السكيني عن أبي سعيد البجلي (النحلي) عن عبد الملك بن هارون عن أبي عبد الله عليه السلام عن آبائه ... في قصه محاوره الإمام الحسن السبط مع ملك الروم قال عليه السلام: (۲)

و بعد از ایشان، مرحوم مجلسی در بحار الانوار (ج ۱۴، ص ۲۴۷، ب ۱۸، ح ۲۷) روایت را از تفسیر قمی نقل می کند.

ماجرای محاوره امام حسن علیه السلام با پادشاه روم

روایت امام صادق علیه السلام را تفسیر قمی نقل کرده است:

في قصه محاوره الإمام الحسن السبط مع ملك الروم ...

امام حسن علیه السلام از طرف امیرالمومنین علیه السلام مامور عزیمت به روم شد. در این ماموریت، بین امام حسن علیه السلام و فرمانروای روم محاوره ای صورت گرفت و سوالاتی از حضرت پرسیده شد. یکی از سوالات پیرامون حضرت عیسی علیه السلام بود که امام حسن علیه السلام فرمودند:

شاهد در روایت، جمله «وهو الذي يقتل الدجال» است.

۱- معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲- قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۸ - ۲۷۲، ذیل آیات اول سوره شوری.

از این روایت و روایتی که دجال در کناسه کوفه به دار آویخته می شود و یا روایت اهل سنت که دجال در دمشق کشته می شود، استفاده می شود که دجال شخص است، نه جریان (اگر سند هر دو روایت صحیح باشد، اشکال در مکان قتل او است؛ ولی در مورد قاتل دجال، اگر حضرت عیسی علیه السلام هم باشد، ایشان از فرماندهان بزرگ سپاه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و به فرمان امام کار را انجام می دهد)، پس با روایات دیگر که قاتل او امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، تعارضی ندارد!

مفاد روایت این است که قاتل دجال، حضرت عیسی علیه السلام در دمشق است و دیگر این که دجال شخص است، نه جریان.

نکته ها:

نکته اول: صاحب وسائل الشیعه و مرحوم خوئی، تفسیر قمی را تایید می کنند و روایات تفسیر قمی را مروی از ثقات می دانند (پس بر اساس این نظر، روایت مذکور مشکلی ندارد).

نکته دوم: شکی نیست که علی بن ابراهیم قمی، صاحب تفسیر، از ثقات است. ایشان در کتب اربعه دارای ۷۰۶۸ روایت است که این مطلب دلالت بر جلالت و وثاقت عظمت ایشان دارد.

نکته سوم: در ۷۱۴۰ روایت، سند روایت به جناب قمی منتهی می شود.

نکته چهارم: راوی این تفسیر شخصی به نام عباس بن محمد است که با سه واسطه به امام کاظم علیه السلام منسوب است. ولی در کتب رجالی، ایشان توثیق ندارد (مگر بر اساس مبنای بعضی از اساتید ما که امامزادگان به توثیق نیاز ندارند).

نکته پنجم: این تفسیر، مجموعه ای از روایات است که خود قمی املا کرده و شاگردش نوشته و روایاتی است که شاگردش از ابی جارود و او

از امام علیه السلام نقل می کند. لذا در صورت امکان تفکیک در تفسیر و تشخیص آن بحثی نیست.

نکته ششم: ابی جارود توثیق ندارد. پس نه راوی تفسیر (عباس بن محمد) و نه ابی جارود توثیق نشده اند. عده ای (مانند مرحوم خوئی) قائلند که تمام راویان و افرادی که در این کتاب آمده اند، ثقه هستند. مرحوم خوئی دلیل ثقه بودن این افراد را کلام صاحب تفسیر قمی می داند. جناب قمی در مقدمه تفسیر خود می فرماید:

نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و أوجب ولایتهم و لا یقبل عمل إلا بهم و هم الذین وصفهم الله تبارک و تعالی و فرض سؤالهم و الأخذ منهم فقال: {فَسَدِّئُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} فعلمهم عن رسول الله. (۱)

بر اساس بیان مرحوم خوئی، راویانی که توثیق ندارند و نامشان در تفسیر قمی آمده، توثیق می شوند؛ چون توثیق کلی مرحوم قمی به توثیقات متعدد منحل می شود. بنابراین، مشکل ابراهیم بن هاشم و ابی جارود هم حل می شود. پس اگر این مبنا را بپذیریم تمام مشایخ - چه با واسطه و چه بی واسطه - همه ثقه می شوند؛ ولی مشکل این که آیا تمام این تفسیر از مرحوم قمی است و یا قسمتی از آن به شاگردش مربوط است؛ باقی می ماند.

روایت سیزدهم: روایت نهم دجال در غیر کتب اربعه

یا خیثمه سیأتی علی الناس زمان لا- یعرفون الله ما هو التوحید، حتی یكون خروج الدجال، و حتی ینزل عیسی بن مریم من السماء و یقتل الله الدجال علی یده، و یصلی بهم رجل مِّنْ أَهْلِ الْبیت، ألا تری أَنَّ عیسی یصلی

خلفنا و هو نبی إلا و نحن أفضل منه. (۱)

بحثی که مطرح است این است که انبیا افضل هستند یا ائمه؟ (البته غیر از وجود نازنین خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم که ایشان اشرف همه انبیا و ائمه علیهم السلام هستند) مرحوم مجلسی در این مورد می فرماید:

«فإن أئمتنا صلوات الله عليهم أشرف من أولى العزم، فكيف من غيرهم». (۲)

مصادر روایت

روایت فقط یک مدرک دارد و آن تفسیر فرات کوفی (ص ۴۴) است. مرحوم مجلسی نیز در بحارالانوار (۳) روایت را از تفسیر فرات نقل می کند.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف ، ج ۴، ص ۵۰۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، باب ۳۰، ح ۶، ص ۲۲۶.

۳- همان، ج ۱۴، ص ۳۴۸-۳۴۹، ب ۲۴، ح ۱۰.

بررسی شخصیت و جایگاه فرات کوفی

مؤلف تفسیر فرات کوفی که فرات بن ابراهیم کوفی است، از علمای دوران غیبت صغری است. در مورد ایشان گفته اند: استاد المحدثین فی زمانه، کثیر الحدیث. ایشان معاصر مرحوم کلینی و ابن عقده است. ابن عقده کسی است که مرحوم نعمانی روایات زیادی از وی نقل می کند.

برای ما مهم این است که آیا شخصیت رجالی فرات توثیق دارد یا نه؟ وقتی به کتب رجالی رجوع می کنیم، از فرات بن ابراهیم کوفی نام برده نشده است. اسم خود او و پدرش در اسانید این کتاب مشخص شده است. کتاب شواهدالتزیل حسکانی از این کتاب بسیار نقل می کند و یا در اسناد خود نام وی را می برد. در سند کتاب های شیخ صدوق و تفسیر قمی و کتاب فضل زیاره الحسین (ابن شجری) از مولف تفسیر فرات بسیار نام برده است. کتبه ایشان فقط در دو جا از کتاب ابن شجری کوفی آمده است. با این اوصاف، هنوز شخصیت وی برای ما مجهول است. ایشان در کوفه بوده، ولی از چه قبیله ای؟ اهل کجا؟ عرب یا غیر عرب؟ از موالی یا غیر موالی؟ فکر و اعتقادش؟ شیعه یا اهل سنت بودن وی؟ (گرچه سنخ روایات نقل شده از وی، ارادتش را به اهل بیت می رساند و احتمال سنی بودنش را کمرنگ می کند) برای ما نامعلوم است. عده ای معتقدند وی زیدی بوده است یا تفکر زیدیه داشته و با آنان حشرو نشر داشته است و

دلیل این مطلب را مشایخ و اساتیدش می دانند. کتاب وی نیز بر امامت اثنا عشری نصی ندارد؛ بلکه از صادقین علیهما السلام بسیار روایت نقل می کند؛ آن هم روایاتی که بر عصمتش و امامتشان دلالت دارد؛ ولی از طرفی روایاتی را از زید نقل می کند که عصمت غیر خمسه طیبه را نفی می کند.

چرا کتب رجالی شیعه، از فرات کوفی نام نبرده اند؟

اشاره

چرا کتب رجالی ما از ایشان سخنی به میان نیاورده اند؟ شاید به این دلیل باشد که این فرد نزد رجالیون شیعی مهم نبوده است؛ ضمن این که رجالیون از شیعیانی که در سند روایت قرار می گرفتند بحث می کردند و چون از اهل سنت هم نبوده، کتب رجالی اهل سنت به ایشان اعتنایی نکرده اند. پس وی زیدی کوفی بوده است.

آثار زیدی ها در یمن

آثار زیدی ها محو شده است ولی مقداری از آثار آن ها در یمن باقی مانده است که اگر به آن آثار دسترسی پیدا کنیم شاید بتوان در مورد شخصیت فرات بن ابراهیم کوفی بیش تر اظهار نظر کرد (البته گفته اند زیدی ها یک موسوعه رجالی به نام نسמת الاسحار دارند که نام علمایشان را ترجمه کرده است و مطلع البدور و نسمة السحر هم از تالیفات زیدی ها و به دوران اخیر مربوط است)؛ کتاب وی فقط نزد حسکانی بوده است.

دیدگاه علامه مجلسی در مورد فرات کوفی

مرحوم مجلسی در مورد ایشان می فرماید:

و تفسیر فرات و إن لم يتعرض الأصحاب لمؤلفه بمدح و لا قدح، لكن کون أخباره موافقه لما وصل إلینا من الأحادیث المعتمره و حسن الضبط

فی نقلها مما يعطى الوثوق بمؤلفه و حسن الظن به، و قد روى الصدوق عنه أخباراً بتوسط الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي و روى عنه الحاكم أبو القاسم الحسكاني في شواهد التنزيل و غيره. (۱)

مرحوم مجلسی نیز به کتاب اعتماد کرد و مولف را نیز موثق می داند؛ هرچند توثیق ایشان، توثیق متاخرالمتاخرین است.

نکته ای در مورد تفسیر فرات

نکته قابل ذکر این است که کتاب تفسیر فرات روایات ناب و دست اول راجع به خمسه طیبه دارد؛ با توجه به این که مشکلاتش باقی است.

نتیجه گیری

نام فرات بن کوفی در اسناد آمده است؛ در عین حال مجهول است. تنها کسی که وی و کتابش را قابل اعتماد می داند، مرحوم مجلسی است که از متاخرالمتاخرین است.

روایت چهاردهم: روایت دهم دجال در غیر کتب اربعه

وهو اليوم الذى يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاة الأمر، و يظفره الله تعالى بالدجال، فيصلبه على كناسه الكوفه و ما من يوم نوروز إلا و نحن نتوقع فيه الفرج، لأنه من أيامنا، حفظه الفرس وضيعتموه. (۲)

این روایت که کشتن دجال را به دار آویختن در کناسه کوفه می داند، با روایتی که درگیری دجال را با حضرت عیسی در عقبه عقیق دانسته و سپس حضرت عیسی با سلاح خود به او می زند و او ذوب می شود؛ چگونه قابل جمع است؟

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۷.

۲- معجم احادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۵، ص ۳۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ح ۸۴، ص ۳۰۸.

مفاد روایت

دجال در کناسه کوفه در عراق توسط امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به دار آویخته می شود.

مصادر روایت

اولین کسی که روایت را نقل می کند، ابن فهدحلی (ولادت ۷۵۷ و متوفای ۸۴۱)، صاحب المهدب البارع است. ابن فهد در کتاب طهارت به مناسبت طهارت و اغسال مستحبی می فرماید:

ومما ورد فی فضله و یعضد ما قلناه، ما حدثنی به المولی السید المرتضی العلامه بهاء الدین علی بن عبد الحمید النسابه دامت فضائله، ما رواه یاسناده. (۱)

اثبات یا نفی نوروز؟

ما فعلا- در مقام اثبات یا نفی نوروز نیستیم، ولی کسانی که نوروز را رد می کنند و روایت را مرسل می دانند، باوجود این روایت، حرفشان صحیح نیست؛ چون ابن فهد می گوید: من این روایت را از استادم - که خودش طریق دارد - از معلی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام نقل می کنم:

إلی المعلی بن خنیس عن الصادق علیه السلام: إنَّ یوم النوروز، هو الیوم الذی أخذ فیہ النبی صلی الله علیه و آله و سلم لأمر المؤمنین علیه السلام العهد بغدیر خم، فأقروا له بالولایه، فطوبی لمن ثبت علیها، والویل لمن نكثها، و هو الیوم الذی وجّه فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیاً علیه السلام إلی وادی الجن، فأخذ علیهم العهود و الموائق. و هو الیوم الذی ظفر فیہ بأهل النهروان، و قتل ذا الشدیه، و هو الیوم الذی یظهر فیہ قائمنا أهل البیت و ولایه الأمر و یظفره الله تعالی بالدجال، فیصلبه علی کناسه الكوفه. و ما من یوم نوروز إلا- و نحن نتوقع فیہ الفرج، لأنّه من آیامنا حفظه الفرس و ضیعتموه، ثم إنَّ نبیاً من أنبیاء بنی اسرائیل سأل ربّه

۱- ابن فهد حلی، المهدب البارع، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵.

أن يحيى القوم الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فأماهم الله تعالى، فأوحى إليه أن صبّ عليهم الماء في مضاجعهم، فصبّ عليهم الماء في هذا اليوم، فعاشوا و هم ثلاثون ألفاً، فصار صبّ الماء في يوم النيروز سنة ماضيه لا يعرف سببها إلا الراسخون في العلم، و هو أول يوم من سنة الفرس، قال المعلى: و أملى على ذلك، فكتبته من إملائه؛ (۱)

همانا نوروز، همان روزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای علی علیه السلام در غدیر خم از مردم بیعت گرفت، پس مردم اقرار کردند به ولایت، پس خوشا به حال کسی که به عهد خود ثابت قدم ماند و وای به حال کسی که آن را شکست. و آن همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به سوی وادی جن روانه کرد، پس از آنها عهد و پیمان گرفت. و آن همان روزی است که علی علیه السلام در آن روز بر اهل نهروان غالب شد و ذوالثدیة را کشت.

و آن همان روزی است که قائم ما اهل بیت و صاحب امر ظاهر خواهد شد و خداوند او را بر دجال غلبه می دهد، پس آن حضرت دجال را بر کناسه کوفه به دار می کشد. و هیچ نوروزی نیست مگر آن که ما در آن انتظار فرج را داریم، برای این که نوروز از ایام ماست، ایرانیان آن را حفظ کرده اند، و شما(عرب ها) آن را ضایع کرده اید.

پس پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل از خداوند خواست که زنده کند قومی را که از ترس مرگ از خانه هایشان بیرون رفتند و آنها هزاران نفر بودند و خداوند همه آنها را بمیراند. پس خداوند به آن پیامبر وحی کرد که در گورهای آنها آب بریزید، پس ریختن آب به آنها در همین روز بود، پس زنده شدند و حال این که سی هزار نفر بودند، پس آب ریختن در روز نوروز سنت قدیمی گردید، اما هیچ کس علت آن را نمی داند مگر راسخان در علم و آن اولین روز از سال ایرانیان است.

معلى گفت: امام علیه السلام این حدیث را به من املا کرد و من از املاى امام نوشتم.

در این جا، ابن فهد در ادامه روایت، نقل دیگری را هم می آورد که مرحوم مجلسی روایت را در بحارالانوار (ج ۵۶، باب ۲۲، ح ۱، ص ۹۲) بیان می کند و می فرماید: از کتب معتبر نقل می کنم؛ هر چند نام کتاب را نمی آورد. البته ایشان، قسمتی از روایت را هم در جلد ۵۶، صفحه ۱۱۹ نقل می کند. (۱)

روایت چنین است:

و عن المعلى أيضا قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام في يوم النيروز، فقال: يا معلى أتعرف هذا اليوم؟ قلت: لا، و لكنه يوم يعظمه العجم، يتبارك فيه. قال: كلا و البيت العتيق الذي ببطن مكة ما هذا اليوم إلا لأمر قديم، أفسره لك حتى تعلمه. قلت: لعلى هذا من عندك أحبّ إلى من أن تعيش أترابى و يهلكك الله أعداء كم [أمواتى و تموت أعدائى] قال: يا معلى يوم النيروز، هو اليوم الذي أخذ الله فيه ميثاق العباد (عالم ذر) أن يعبدوه و لا يشركوا به شيئا، و أن يدينوا برسله و حججه و أوليائه، و هو أول يوم طلع فيه الشمس، و هبت فيه الرياح اللواقح، و خلقت فيه زهره الأرض، و هو اليوم الذي استوت فيه سفينه نوح عليه السلام على الجودي، و هو اليوم الذي أحيا الله فيه القوم الذين خرجوا من ديارهم و هم ألو ف حذر الموت، فقال لهم الله: موتوا ثم أحياهم، و هو اليوم الذي هبط فيه جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه و آله و سلم و هو اليوم الذي كسر فيه إبراهيم عليه السلام أصنام قومه، و هو اليوم الذي حمل فيه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أمير المؤمنين عليا عليه السلام على منكبه حتى رمى أصنام قريش من فوق البيت الحرام و هشمها و الخبر بطوله؛ (۲)

-
- ۱- شیخ حرعاملی در وسائل الشیعه (ج ۵، ص ۲۸۸-۲۸۹، ب ۴۸، ح ۲)، روایت را از مهذب با کمی تفاوت نقل می کند. ایشان در اثبات الهداه هم (ج ۳، ص ۱۵۷، ب ۳۲، ف ۴۶، ح ۶۹۳) قسمتی از روایت را از مهذب نقل می کند.
- ۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۶، ب ۲۲، ص ۱۲۰.

از معلی روایت شده که در بامداد روز نوروز بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شدم، پس (حضرت) فرمودند: ای معلی! آیا این روز را می شناسی؟

گفتم: نه. و لکن روزیست که ایرانیان از آن تجلیل می کنند و در آن به همدیگر تبریک گفته و دعای خیر می کنند.

فرمود: این چنین نیست؛ قسم به خانه کهن (کعبه) که در دل (شهر) مکه است، نیست این روز مگر برای یک امر قدیمی که آن را برای تو تفسیر می کنم تا این که از آن مطلع شوی.

پس گفتم: اگر این علمی را که نزد شماست فرا گیرم؛ برای من دوست داشتنی تر است از اینکه تا ابد زندگی کنم، و خداوند دشمنان شما را نابود کند.

فرمود: ای معلی! روز نوروز همان روزی است که خداوند در آن از بندگانش عهد گرفت که او را عبادت کنند و هیچ چیزی را شریک او ندانند و این که به رسولان و انبیا و اولیایش ایمان بیاورند و آن اولین روزی است که خورشید در آن طلوع کرده و بادهای باردار کننده در آن وزیده است و گلها و شکوفه های زمین آفریده شده است و آن روزیست که کشتی نوح علیه السلام به کوه جودی قرار گرفته. و آن روزی است که در آن، قومی که از ترس مرگ از خانه های خود خارج شدند و آنها هزارها نفر بودند، پس خداوند آنها را میراند و سپس آنها را در این روز زنده کرد. و آن روزیست که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید.

و آن همان روزیست که ابراهیم علیه السلام بت های قوم خود را شکست. و آن همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمومنین علی علیه السلام را بر دوش خود سوار کرد تا بت های قریش را از بالای خانه خدا به پائین انداخت و آنها را خرد کرد و ...

شاهد بحث در روایت (محل کشته شدن دجال)

«و هو اليوم الذى يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاء الأمر و يظفره الله تعالى بالدجال، فيصلبه على كناسه (محل ریختن زباله) الكوفه».

دیدگاه علمای رجال در خصوص معلى بن خنيس

نکته اول

مرحوم مجلسی، ظاهراً معلى بن خنيس را رد نمی کند؛ ولی مرحوم شيخ انصاری در مکاسب ایشان را تضعیف می کند. ما بعد از مراجعه، وجهی برای نصب ایشان نیافتیم. مرحوم خوئی در معجم خود (ج ۱۸، ص ۲۳۷) بحث مفصلی درباره ابن خنيس مطرح می کند. ایشان روایات مذمت شده و مدح شده را نقل می کند و سپس در مورد روایات مدح شده می گوید: «هذه الروایات كلها صحاح»؛ ولی برخی از آن ها مشکل سندی دارد.

«هذا والذى تحصل لنا مما تقدم أن الرجل جليل القدر ومن خالصى شيعه أبى عبد الله، فإن الروایات فى مدحه متضافره، على أن جمله منها صحاح كما مر، و فيها التصريح بأنه كان من أهل الجنة قتله داود بن على».

امام صادق عليه السلام قاتل ابن خنيس را نفرین کرد و قاتل وی بعد از نفرین امام عليه السلام بیش از یک روز زنده نماند.

و يظهر من ذلك أنه كان خيراً فى نفسه، و مستحقاً لدخول الجنة، و لو أن داود بن على لم يقتله. نعم، لا مضايقه فى أن تكون له درجه لا ينالها إلا

بالقتل، كما صرح به في بعض ما تقدم من الروايات، و مقتضى ذلك أنه كان رجلاً صدوقاً، إذ كيف يمكن أن يكون الكذاب مستحقاً للجنة، و يكون مورداً لعناية الصادق عليه السلام» و يؤكد ذلك شهادة الشيخ (طوسی) بأنه كان من السفراء الممدوحين، و أنه مضى على منهاج الصادق عليه السلام مع ذلك كله لا يعتنى بتضعيف النجاشي، و إن كان هو خريت هذه الصناعاته، و لعل منشأ تضعيفه - قدس الله نفسه - هو ما اشتهر من نسبه الغلو إليه، و قد نسب ذلك إليه الغلاة؛ و علماء العامه الذين يريدون الإزدراء بأصحاب أبي عبد الله عليه السلام والله العالم.

علمای اهل سنت قصد کوچک کردن شاگردان امام صادق علیه السلام را داشتند، لذا نسبت غلو به آن ها می دادند.

«و أمّا ما تقدم من ابن الغضائري من تضعيفه، و من نسبه أنه كان مغيراً، ثم دعا إلى محمد بن عبد الله فلا يعتنى به، لعدم ثبوت نسبه الكتاب إليه كما تقدم غير مره» (۱)

چون انتساب کتاب ابن غضائری به ایشان معلوم نیست. (۲)

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می گوید:

این کتاب به دشمنان شیعه مربوط است که خودشان را به دروغ شیعه خوانده تا راویان شیعه را خدشه دار کنند.

نتیجه گیری در مورد ابن خنیس

معلى بن خنیس هیچ مشکلی ندارد و اگر بخواهیم وارد تفصیلات دجال شویم، روایت مذکور، روایت متقنی در این زمینه است که مشکل سندی هم ندارد.

یکی از تفصیلات راجع به دجال مربوط به نحوه و مکان و زمان کشته

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۲- آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۸۱.

شدن دجال است که در این روایت آمده است: «وهو اليوم الذي يظفر فيه قائمنا بالدجال فيصلبه على كناسه الكوفه».

لذا با وجود این روایت، روایت اهل سنت که کشته شدن دجال را در دمشق و با ضربت می داند، کنار گذاشته می شود.

نکته دوم

روایت معلى بن خنيس در تاييد نوروز است و از طرفى در مقابل، رواياتى است که نوروز را بدعت مى داند، لذا مرحوم مجلسى هر دو دسته روايات را آورده و بعد به استناد روايت معلى بن خنيس نوروز را تاييد کرده است. اما بيان مرحوم مجلسى:

حُكِيَ أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِالْجُلُوسِ لِتَهْنِئِهِ فِي يَوْمِ النَّبَرُوزِ، وَقَبِضَ مَا يَحْمَلُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِنِّي قَدْ فَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا، وَإِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ، وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ. فَقَالَ الْمَنْصُورُ: إِنَّمَا نَفَعَلُ هَذَا سَيَاسَةً لِلْجُنْدِ فَسَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا جَلَسْتَ فَجَلَسَ إِلَيَّ آخِرَ مَا أُوْرَدْنَا فِي بَابِ مَكَارِمِ أَخْلَاقِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا؛ (۱)

راوی می گوید که منصور دوانیقی از موسی بن جعفر علیه السلام درخواست نمود تا در عید نوروز به جای او دیدار کنندگان را پاسخ گوید و هدایا را تحویل بگیرد. امام کاظم علیه السلام در جواب فرمود: من در بررسی احادیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تائیدی نسبت به این روز ندیده ام و این روز از سنت های ایرانیان است که اسلام آن را باطل کرده است و پناه می برم به خدا که من زنده کننده رسم هایی باشم که به وسیله اسلام از میان رفته است.

منصور گفت: ما این موضوع را برای دلگرمی سربازان انجام می دهیم و شما را به خدا قسم می دهیم که بپذیری، و حضرت پذیرفت.

تعارض بین دو روایت در مورد دجال

مرحوم مجلسی که بین خبر مذکور با خبر معلی بن خنیس، تعارض می بیند؛ می گوید:

بیان هذا الخبر مخالف لأخبار المعلى، و يدل على عدم إعتبار النيروز شرعاً، و أخبار المعلى أقوى سنداً و أشهر بين الأصحاب، و يمكن حمل هذا على التقيه، لإشتمال خبر المعلى على ما يتقى فيه؛ يتقى في إظهار التبرك به في تلك الأزمه في بلاد المخالفين أو على أن اليوم الذى كانوا يعظمونه غير النيروز المراد في خبر المعلى، كما سيأتى ذكر الاختلاف فيه؛ (۱)

این خبر مخالف اخبار معلى است، و دلالت بر عدم اعتبار نوروز از نگاه شرع دارد، ولی اخبار معلى سندش قوى تر و میان اصحاب مشهورتر است، و ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود، چون خبر معلى مشتمل بر مطالبی است که تقیه داشته و باید در آن دوران [دوران امام کاظم علیه السلام] از چنین مضامینی تقیه کرد و از آن مضامین جریان غدیر است { یا مقصود از آن تعظیم روز دیگری است جز روزی که در خبر معلى است.

روایت پانزدهم: روایت یازدهم دجال در کتب غیر اربعه

عن الفضل بن شاذان فى كتاب إثبات الرجعه، بسنده حدثنا محمد بن عبد الجبار قال: قلت لسیدی الحسن بن علی علیه السلام: یا ابن رسول الله، جعلنى الله فداك: أحب أن أعلم من الإمام و حجه الله على عباده من بعدك؟ فقال علیه السلام: إن الإمام و حجه الله من بعدى ابني، سمى رسول الله و كنيه صلى الله عليه و آله و سلم الذى هو عليه السلام خاتم حجج الله، و آخر خلفائه عليه السلام قال: ممن هو يا بن رسول الله؟ قال: من ابنه ابن قيصر ملك الروم، ألا إنه سيولد و يغيب عن الناس

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، باب ۳۲، ص ۱۰۰، ح ۲.

غیبه طویلہ ثم یظهر؛ (۱)

محمد بن عبد الجبار از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که درباره جانشین پس از وی پرسیدم؟ حضرت فرمود: امام و حجت خدا پس از من پسر است، وی هم نام و کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او آخرین حجت خدا و اوصیای اوست. گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن فرزند از چه کسی به وجود می آید؟ فرمود: از دختر پسر قیصر، پادشاه روم. آگاه باش، او متولد خواهد شد و در غیبتی طولانی از مردم نماند و سبس ظهور می کند.

چند نکته مربوط به روایت

۱. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کنیه آن حضرت، همان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. به نظر ما بیان کردن اسم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت به دلیل وجود روایات متعدد در این مسئله جایز نیست؛ هر چند به زبان آوردن کنیه ایشان اشکالی ندارد. (۲)

۲. روایات متعددی با عبارات مختلف مثل (الائمة یا الخلفاء) تعداد جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوازده نفر معرفی می کند «عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». (۳)

روایات صحیح السنندی که به صورت متواتر از خاصه و عامه به طرق مختلف نقل شده است. شیعه نیز بیش از سی طریق در این زمینه روایت دارد. روایت ائمه اثنا عشر بدین دلیل است که مردم گمراه نشوند؛ اهل سنت چگونه می توانند مصادیق این روایات را بیابند؟ ائمه ۱۲ نفر فقط بر

۱- معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۶، ص ۴۹؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ح ۶۷۹، ص ۱۹۶.

۲- برای مطالعه بیش تر ر. ک: تاضهور، نگارنده.

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ح ۱۱۹، ص ۲۳۰.

امامان معصوم قابل تطبیق است؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الْأَيُّمَةُ مِنْ بَعِيدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَيَّ يَدِيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا.»

(۱)

۳. بعضی چون جاسم حسین تشکیک می کنند که جنگی با روم در آن مقطع زمانی صورت نپذیرفته است؛ درحالی که مسلماً جنگ رخ داده و اسارت نیز اتفاق افتاده است. (۲)

مصادر روایت

روایت را اثبات الهداه (ج ۲، ص ۵۱، ح ۱۳۳) از کتاب اثبات الرجعه فضل بن شاذان نقل می کند. اربعین خاتون آبادی هم روایت را از اثبات الرجعه فضل بن شاذان از اثبات الهداه نقل می کند؛ اما با تفاوت عبارت: « و يقتل الدجال، فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً فلا يحل لأحد أن يسميه أو يكتبه قبل خروجه صلوات الله عليه.»

و سپس وی از مستدرک الوسائل (ج ۱۲، ص ۲۸۰، ب ۳۱، ح ۳) روایت را از فضل بن شاذان نقل می کند.

جواز و عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت

دلیل این که مرحوم نوری روایت مذکور را در مستدرک خود - که کتاب روایی فقهی است - ذکر می کند؛ این است که ایشان بعد از نقل روایات متعدد (از جمله همین روایت) در باب تحریم تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به عدم جواز تسمیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قائل می شود، و حتی ادعای اجماع بر تحریم را از محقق داماد در رساله شرعیة التسمیه و یا نسبت

۱- همان، باب ۴۱، ح ۱، ص ۲۲۶.

۲- ر. ک: ذهبی، تاریخ اسلام، حوادث سال ۲۴۱، ص ۱۲.

تحریم به اکثر را از محدث جزایری بیان می کند، تا این که نظر حرعاملی را که به جواز تسمیه اصرار دارد، بیان می کند، و تعجب خود را از این قول با وجود این همه روایات اظهار می دارد:

فلما وصلت النوبه إلى صاحب الوسائل المصرّ علی القول بالجواز، كتب رساله طویلہ، و استدلل علی الجواز بأخبار کثیره تقرب من مائه، و لا یکاد ینقضی تعجیبی من هذا العالم، کیف رضی لنفسه التمسک بها؟! بل أوقع نفسه فی مهلكه بعض التکلفات.

(۱)

شاهد بحث ما (دجال)، طبق نقل اربعین خاتون آبادی که در آن به مسئله قتل دجال اشاره شده است: "...و یقتل الدجال...".

۱- محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۹، باب ۳۱ (بَابُ تَحْرِيمِ تَسْمِيَةِ الْمَهْدِيِّ وَ سَائِرِ الْأَيْمَةِ).

روایات تفسیری بحث دجال

اشاره

جلد هفتم «معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف» مجموعه ای از آیات (حدود ۴۰۰ آیه) مرتبط با مهدویت است که در جلد مذکور ده مورد (چه بسا بیش تر) در ذیل آیات، روایاتی نقل شده که با بحث ما (دجال) مرتبط است.

روایات مربوط به قصه دجال، گاهی در کتب خاصه و گاهی در کتب عامه و گاهی در کتب فریقین آمده است و ما برای تکمیل بحث، این روایات را نیز بررسی می کنیم.

مورد اول

وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ (۱)

و با مردم، در گاهواره و در حالت میانسالی سخن خواهد گفت و از شایستگان است.

ذیل این آیه شریفه، ابن زید می گوید:

قد كلمهم عيسى في المهدي، و سيكلمهم إذا قتل الدجال و هو يومئذ كهل؛ (۲)

حضرت عیسی در گهواره با مردم سخن گفت؛ و دوباره با مردم سخن

۱- سوره آل عمران، آیه ۴۶.

۲- معجم أحادیث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۷، ص ۷۷.

خواهد گفت زمانی که به قتل دجال اقدام کند و او آن روز، در سن میانسالی است.

بیان مذکور، روایت نیست؛ بلکه جمله ای است که از ابن زید نقل شده است؛ هرچند ابن زید از قدماست، مضمون جمله این است که قاتل دجال حضرت عیسی علیه السلام است.

مصادر روایت

اثر مذکور را ظاهراً هیچ مدرک شیعی نقل نکرده؛ اما اولین راوی اهل سنت، طبری است که در تفسیر خود (ج ۳، ص ۱۸۸) بیان کرده است: حدیثی یونس، (خودش از یونس نقل می کند): قال: أخبرنا ابن وهب (ابن وهب برای جمعی نقل کرده که یونس هم در آن جمع بوده است) قال سمعته، (یعنی ابن زید) يقول فی قوله.

بعد از طبری، سیوطی در کتاب الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۵) از طبری و سپس در کتاب نزول عیسی بن مریم (ص ۸۵، ح ۶۲) مرسله از طبری نقل می کند. از معاصرین هم کتاب تصریح الکشمیری (م ۱۳۵۲، ص ۲۹۱) از طبری نقل می کند. پس تنها مدرک این اثر (صرف نظر از ابن زید و اعتبار وی) تفسیر طبری است.

طبری و تفسیرش

اهل سنت نسبت به طبری و تفسیر وی، نظر مثبت دارند. سیوطی در طبقات المفسرین (ص ۹۶ و ۹۷) در مورد طبری چنین اظهار می دارد:

وله التصانيف العظيمة، منها تفسير القرآن وهو أجل التفاسير (از معتبرترین تفاسیر)؛ (لم يؤلف مثله)؛ (نظیر ندارد)؛ كما ذكره العلماء قاطبة؛ منهم النووي في تهذيبه و ذلك دليل إعتبار تفسير، لأنه جمع فيه بين الرواية و الدراية (روایی محض نیست)؛ و لم يشار كه في ذلك أحد لا قبله و لا بعده.

هیچ کس مانند طبری تفسیر نوشته است؛... و در آخر به درگیری بین ایشان و سلفی ها اشاره می کند:

و قال أبو محمد الفرغاني: كان ابن جرير ممن لا تأخذه في الله لومة لائم؛ ملامت ملامتگران رابه جان می خرید، مع عظیم ما يلحقه من الأذى و الشناعات من جاهل و حاسد و ملحد، فأما أهل العلم و الدين فغير منكرين علمه و زهده في الدنيا مولده بآمل سنه أربع و عشرين و مائتين و مات عشيه يوم الأحد ليومين بقيا من شوال سنه عشر و ثلاثمائه.

احمدبن حنبل از دیدگاه ذهبی

ذهبی در سیر أعلام النبلا (ج ۱۳، ص ۵۲۲) در شرح حال فرزند احمدبن حنبل؛ عبدالله بن احمد که مسند پدر را جمع آوری کرده است، مطلبی را از ابن منادی نقل کرده و سپس آن را رد می کند.

قول ابن منادی این است:

لم يكن في الدنيا أحد أروى عن أبيه من عبد الله بن أحمد، لأنه سمع منه المسند، و هو ثلاثون ألفا، و التفسير، و هو ما ألف و عشرون ألفا، سمع منه ثمانين ألفا؛

ما حافظتر از عبدالله، پسر احمدبن حنبل نداریم؛ چون از پدرش مسند را که مشتمل بر سی هزار حدیث است، شنیده و همچنین هشتاد هزار سطر از تفسیر پدر را که مشتمل بر صد و بیست هزار سطر میباشد شنیده است.

بنابراین احمد بن حنبل هم دارای تفسیر است.

آیا احمد بن حنبل کتابی تفسیری داشته است؟

ذهبی منکر اصل تفسیر احمدبن حنبل می شود و می گوید:

قلت: ما زلنا نسمع بهذا التفسير الكبير لأحمد على ألسنه الطلبة؛

ما دائم از زبان طلبه ها می شنویم که احمد دارای تفسیر است.

و عمدتهم حکایه ابن المنادی هذه؛

ریشه این حرف به ابن منادی بر می گردد.

و هو كبير قد سمع من جدّه و عباس الدورى، و من عبد الله بن أحمد، لكن ما رأينا أحدا أخبرنا عن وجود هذا التفسير، و لا بعضه و لا كراسه منه؛

یک جزوه از این تفسیر را هم برای ما نقل نکرده اند؛ ...

و لو كان له وجود، أو لشيء منه لنسخوه؛ و لإعتنى بذلك طلبه العلم و لحصلوا ذلك، و لنقل إلينا؛

اگر چنین تفسیری بود، برای ما نسخه برداری می کردند و طالبین علم به دنبالش می رفتند و برای ما از آن نقل می کردند.

و لإشتهر، و لتنافس أعيان البغداديين، (علمای بغداد)، فی تحصیله، و لنقل منه ابن جریر؛ فمن بعده فی تفاسیرهم، و لا - والله - يقتضى أن يكون عند الإمام أحمد فی التفسیر ما ألف و عشرون ألف حدیث؛

اگر احمد بن حنبل (م ۲۴۰هـ-) چنین تفسیری داشت، حتما ابن جریر (م ۳۱۰هـ-) که ۶۰ سال بعد او بود، از تفسیر احمد نقل می کرد.

اختلاف طبری با احمد بن حنبل

طبری با احمد بن حنبل معاصر نبود، بلکه متأخر از ابن حنبل است و علت اختلاف وی با احمد این بود که می گفت احمد بن حنبل فقیه نیست، نه این که مفسر و محدث نباشد. طبری کتاب فقهی نوشت و نام فقها را در آن کتاب ذکر کرد، ولی نامی از احمد بن حنبل به میان نیاورد. سلفی ها وقتی از او به دلیل عدم ذکر نام احمد در کتابش گله کردند؛ گفت: احمد فقیه نیست.

به همین جهت، سلفی ها به بهانه توهین به احمد بن حنبل (فقیه ندانستن احمد) با او درگیر شدند و بعد (طبق نقل ابن اثیر) با همکاری اراذل و اوباش خانه اش را سنگسار کردند. او دیگر نتوانست از خانه

بیرون بیاید لذا در همان خانه فوت کرد و کسی او را تشییع نکرد؛ چون سلفی ها اجازه تشییع ندادند.

خلاصه این که ذهبی می گوید: «و هذا التفسیر لا وجود له و أنا أعتقد أنه لم یکن؛ احمد چنین تفسیری ندارد». و بعد در جملاتی جایگاه بغداد را بالا می برد؛ ضمن این که به شیعه حمله کرده و علت سقوط بغداد را حضور شیعه می داند (شبه حرف های استادش ابن تیمیه).

بغداد لم تزل دار الخلفاء، (بغداد دائم دارالخلفا بوده) و قبه الاسلام و دار الحدیث و محله السنن و لم یزل أحمد فیها معظما فی سائر الأعصار و له تلامذه كبار و أصحاب أصحاب و هلمّ جرا إلى بالأمس حین استباحها جيش المغول و جرت بها من الدماء سیول.

این حرف های ابن تیمیه است که البته واقعیت غیر از این است.

تفسیر طبری از دیدگاه ذهبی

و قد اشتهر ببغداد تفسیر ابن جریر و تراحم علی تحصیله العلماء؛ تلاش می کردند که از تفسیر طبری نسخه برداری کنند.

و سارت به الرکبان؛ از هر طرف رو به این تفسیر می آوردند.

و لم نعرف مثله فی معناه، و لا ألف قبله أكبر منه؛ تفسیری به عظمت تفسیر طبری قبل و تالیف نشده است.

و هو تفسیر فی عشرين مجلده؛ بیست جلد، و ما یحتمل أن یكون عشرين ألف حدیث، بل لعله خمسة عشر ألف إسناد، فخذ، فعدده إن شئت.

پس تفسیر طبری نزد اهل سنت جایگاه والایی دارد، ولی راجع به مؤلف تفسیر، نزد اهل سنت جای بحث است و عمده جوسازی و سیاه نمایی ها در مورد ابن جریر (صاحب تفسیر) از حنابله و سلفیهاست.

طبری از دیدگاه ذهبی

ذهبی در سیر أعلام النبلا (ج ۱۴، ص ۲۶۷) شرح حال و نام کتاب های او را می آورد:

كان أحد أئمة العلماء، يحكم بقوله؛ طبق نظر او حکم می کردند.

و يرجع إلى رأيه لمعرفة و فضله، و كان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه أحد من أهل عصره، فكان حافظاً لكتاب الله، عارفاً بالقراءات، بصيراً بالمعاني، فقيهاً في أحكام القرآن، عالماً بالسنن و طرقها، صحيحها و سقيمها، و ناسخها و منسوخها، عارفاً بأقوال الصحابه و التابعين، عارفاً بأيام الناس و أخبارهم، وله الكتاب المشهور في أخبار الأمم و تاريخهم، و له كتاب التفسير لم يصنف مثله، و كانت الحنابلة حزب أبي بكر بن أبي داود، فكثرُوا و شغبوا على ابن جرير.

در آن زمان هم سلفی ها به عنوان حزب مطرح بودند.

و ناله اذی، و لزم بینه؛ نعوذ بالله من الهوی؛ آزار و اذیتش کردند و او را خانه نشین کردند.

آیا طبری شیعه است؟

ذهبی گوید: بعضی ایشان را شیعه می دانند؛ ولی این گونه نیست.

ابن جریر من رجال الکمال، و شنع علیه بیسیر تشیع؛ او را به اندک تشیعی متهم کرده اند.

و ما رأینا إلا الخیر منه؛ آدم خوبی بوده ولی شیعه نبوده است. (۱)

۱- یادم نمی رود اوایل انقلاب مقدسمان در مسجد الحرام بودم. یکی از استاتید دانشگاه بنگلادش نزد بنده آمد و گفت: الخمینی مسلم و لیس بشیعی؛ چند بار استغفار از این که به او شیعه نگفته باشد. تبلیغات دشمنان، شیعه را در برابر اسلام جلوه داده بود، هر چند شیعه در برابر اسلام امویان جبهه می گیرد. گرایش به شیعه را تهمت و ناروا می پندارند و در مقام تنزیه و تبرئه می گویند: ما چیزی جز خیر از او ندیدیم!!

و بعضهم ينقل عنه أنه كان يجيز مسح الرجلين في الوضوء، و لم أجد ذلك في كتبه؛ اتهامش به تشیع بدین جهت است که بعضی نقل می کنند او به جای شستن پا در وضو، مسح پا را نیز جایز می داند، ولی این مطلب در کتاب های او موجود نیست.

(۱)

طبری از نظر شیعه

برای شناخت طبری از منظر شیعه به قاموس الرجال تستری مراجعه کنید. مرحوم تستری چندین صفحه در شرح حال ایشان و نظریات و مواضعش می نویسد. به نظر ما طبری نه تنها شیعه نیست بلکه بسیار متعصب است و مواضع ایشان، از قبیل جریان ابوذر، نسبت دادن ریشه تشیع به عبدالله بن سبا که ریشه و اصل این اتهام و نسبت، از طبری است و دیگران هم از او نقل کرده اند و یا عدم نقل نامه معاویه به محمد بن ابی بکر، به بهانه این که مردم تحمل ندارند؛ گویای این مطلب است. بعضی (مانند علامه عسکری) قائلند که طبری در انتخاب نصوص بدسلیقه بوده، ولی بنده معتقدم که ایشان آگاهانه و مغرضانه سعی داشته است مطالبی را که موجب پریشان خاطری عامه می شود، نقل نکند.

مفاد اثر

تنها برداشتی که ما از اثر طبری داشتیم، کشته شدن دجال به وسیله

۱- مسح پا هنگام وضو، سیره صحابه: به کتاب مغنی ابن قدامه که بر مسح علی بن ابیطالب، ابن عباس، انس و شعبی تصریح می کند، مراجعه نمایید. چگونه مسح پا مشکل دارد، با این وجود که همه صحابه پشت سر امیرالمومنین علیه السلام حداقل در دوران پنج ساله حکومت ایشان نماز می خواندند؟!

حضرت عیسی علیه السلام است، زیرا این موضوع در روایات متعدد آمده است.

مورد دوم

{إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ وَارْتَفِعْ بِهَا صُلُوبَكَ إِلَىٰ مَطَهْرِكُمْ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا}؛ (۱)

هنگامی که خدا به عیسی علیه السلام فرمود: من، تو را برمی گیرم و به سوی خود بالا- می برم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک می سازم.

ذیل آیه، مطلبی را کعب الاحبار از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند. کعب، پیامبر را ندیده است تا به پیامبر مطلبی را نسبت دهد. کعب تابعی است و جای بسی تعجب است که صحابه از او روایت نقل می کنند!

کعب الاحبار، تنها از نظر معاویه معتبر است

کعب الاحبار نزد شیعه و اهل سنت هیچ اعتباری ندارد و تنها کسی که کعب را کمی توثیق کرده، معاویه بن ابی سفیان است؛ هرچند خلافت و حکومت مدینه عملا او را توثیق می کردند و کارهای فرهنگی را به او سپرده بودند و سخنرانی قبل از خطبه ها با او بود و تفسیر و حدیث می گفت. کتب اهل سنت پر از حرف های کعب یهودی است که به سلیقه خودش حرف ها را به اسلام نسبت داده است. لکن امام باقر علیه السلام در مورد وی می فرمایند: «کذب کعب».

لما رأى عيسى بن مريم قلبه من معه؛ هنگامی که عیسی تعداد یاران خود را کم دید؛ شکی الی الله تعالی. فقال الله: إني رافعك إلی و متوفيك؛ تو را بالا می برم و حفظ می کنم. و ليس من رفعت عندي يموت، این گونه نیست که هر که را نزد خودم بالا ببرم، بمیرد. و إني باعثك على الأعور الدجال فتقتله، ثم تعيش بعد ذلك

أربعة و عشرين سنة؛ ثم أتوفاك ميتة الحق؛ (۱) بعد از کشتن دجال بیست و چهار سال زندگی می کنی، سپس تو را می میرانم. باتوجه به این روایت و سایر روایات که مدت حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ۷، ۹، ۱۰ و ۲۰ سال عنوان شده است. حضرت عیسی علیه السلام بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود، ولی ظاهراً قضیه این طور نیست؛ ضمن این که جمله مذکور از کعب، روایت نیست.

برای بنده مبرهن و قریب به علم است که حرف های کعب الاحبار جزء اسراییلیات است.

مصادر اثر

این اثر را فتن ابن حماد (ج ۲، ص ۸۵۷) از کعب نقل می کند:

«حدثنا نعیم ثنا بقیه بن الولید عن صفوان بن عمرو عن المشایخ عن کعب قال: و لم یسندہ إلى النبی صلی الله علیه و آله و سلم».

بعد از ایشان عبدالرحمان ثعالبی (م. ۵۸۷) در جواهرالحسان (ج ۱، ص ۲۵۸) این روایت را نقل می کند. وی تنها راوی شیعی است که این روایت را نقل می کند. پس از او محمد بن ابوطالب حسنی (قرن ۱۰) در تسلیه المجالس و زینه المجالس (ج ۱، ص ۱۳۱) این را نقل می کند.

در واقع هیچ مفسری جز أبو زید، عبد الرحمن ثعالبی، در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن ذیل آیه (۵۵ آل عمران) مطلب کعب را نیاورده است. اهل سنت، طبری را در تحقیق و تدقیق، به عرش می رسانند؛ با این حال، طبری نیز در تفسیر خود، مطلب کعب را ذیل آیه نیاورده است. تنها فتن ابن حماد (ج ۲، ص ۸۵۷) این مطلب را آورده؛ هرچند طبق مبانی خودشان سند روایت و کتاب هر دو مشکل دارد؛ ضمن این که مطلب، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلمهم استناد داده نشده است. بعد از ابن حماد (اوایل قرن سوم) کسی از عامه این مطلب را نقل نکرده است تا أبو زید عبد الرحمن ثعالبی (م ۸۷ هـ-) در الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن (ج ۱، ص ۲۵۸) این مطلب را آورده است.

قتل دجال به نقل از منابع شیعه

اشاره

در میان راویان شیعه تنها کسی که اثر را نقل می کند، محمد بن ابوطالب حسنی (قرن ۱۰) در تسلیه المجالس وزینه المجالس (ج ۱، ص ۱۳۱) است. ایشان ذیل آیه شریفه (۵۵ آل عمران) می گوید:

«قیل ای بعد نزولک من السماء فی آخر الزمان» (به قتل دجال اشاره ای نشده است) بنابراین، تنها کسی که در ذیل آیه اشاره می کند که عیسی علیه السلام به زمین می آید و مأموریت او قتل دجال است و بعد از قتل دجال، بیست و

چهار سال عمر می کند؛ ابن حماد است.

نکته

ما اصل جریان دجال و کشته شدن او را قبول داریم، ولی بحث ما پیرامون خصوصیات دجال است که به آن خواهیم پرداخت.

مورد سوم

این مورد، روایت نیست، بلکه استظهار است مگر اینکه آن را بصورت روایت از ابن عباس بپذیریم؛ چرا که از نظر ما، ابن عباس مورد تایید است و روایاتش به طور معمول از امیرالمومنین علیه السلام است؛ چون سن ابن عباس اقتضای نقل این همه روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندارد و در زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۰ ساله (طبق نقل بخاری) یا ۱۱ ساله و حداکثر ۱۳ ساله بوده است.

و نقل این همه روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (بیش از دو هزار روایت) با مدت زمان معاشرت کوتاه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تناسب ندارد. لذا با توجه به موثق بودن ابن عباس، باید برای نقل این همه روایات به دنبال توجیه بود. ابن طاووس محمل و توجیه مقبولی برای این مطلب نقل می کند که امیرالمومنین علیه السلام روایات خود را به ابن عباس می فرمود و ابن عباس با حذف واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کرد؛ چون حکومت و خلیفه وقت نسبت به امیرالمومنین علیه السلام حساسیت داشتند و اصرار داشتند که از امام علی علیه السلام نقل نکرده و نشنوند؛ به همین دلیل حضرت برای جلوگیری از محو شدن روایات، آن ها را به ابن عباس انشاء می فرمود تا او خودش بدون واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کند.

اما بیان مورد:

{وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته و يوم القيامة يكون عليهم شهيدا}. (۱)

از عامه، اولین راوی روایت، طبری است. او در تفسیر خود (ج ۶، ص ۱۴) می گوید:

«حدثنا يونس قال: أخبرنا ابن وهب قال: قال ابن زيد في قوله: وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل موته».

علاوه بر ابن زید، ابن عباس، أبو مالک و حسن بصری نیز می گویند:

«إذا نزل عيسى بن مريم فقتل الدجال، لم يبق يهودى فى الأرض إلا آمن به». (۲) بر اساس این بیان، منظور از «وإن من أهل الكتاب» یهود است و جمله «إلا ليؤمنن به قبل موته» می رساند که همه یهودیان قبل از موت عیسی یا موت هر شخصی از اهل کتاب، به حضرت عیسی ایمان می آورند.

«قال: و ذلك حين لا ينفعهم الإيمان»؛ چون نزدیک قیامت است و عالم تکلیف ظاهرا برداشته شده است؛ ایمان آوردن شان نفعی ندارد.

نظر شیخ طوسی در مورد مرجع ضمیر هاء در موته

قبل از بیان مابقی مصادر اهل سنت، مطلبی را از شیخ الطائفه طوسی در التبیان (ج ۳، ص ۳۸۶) می آوریم:

و اختلفوا فى الهاء، قبل موته، إلى من ترجع؟ فقال قوم: هى كناية عن عيسى، كأنه قال: لا يبقى أحد من اليهود إلا يؤمن بعيسى قبل موت عيسى بأن ينزله الله إلى الأرض إذا خرج المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف و أنزله الله لقتل الدجال فتصير الملل كلها مله واحده، و هى مله الإسلام الحنيفيه دين إبراهيم عليه السلام. ذهب إليه ابن عباس و أبو مالک و الحسن بصرى و قتاده و ابن زید و

۱- سوره نساء، آیه ۱۵۹.

۲- معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۷، ص ۱۲۵.

ذلک حین لا ینفعهم الإیمان، و اختاره الطبری.

اگر ابن عباس این مطلب را به عنوان روایت نقل کند، ظاهراً از امیرالمومنین علیه السلام است.

آیا تمام یهودیان که در تمام دوران ها می زیستند، حتی مردگان آن ها قبل از فوت عیسی علیه السلام به او ایمان می آورند یا یهودیانی که فقط زمان نزول باشند، به عیسی ایمان می آورند؟

«قال: و الآیه خاصه لمن یکون فی ذلک الزمان، و هو الذی ذکره علی بن إبراهیم فی تفسیر أصح».

بعد از طبری، أبو اللیث سمرقندی (م: ۳۸۳) در تفسیر خود (ج ۲، ص ۴۵۹) ظاهراً از مجاهد چنین مطلبی را نقل می کند.

علم ائمه اطهار علیهم السلام در اعتراف مخالفین

مجاهد، قتاده، عکرمه، ضحاک و... حرف های درست و حساب شده را از ما می گیرند و بدل آن را تحویل می دهند. عامه، اهل بیت را کنار گذاشته و به افرادی همچون مجاهد و قتاده روی آورده اند. این ها خود نیز اقرار دارند که حرف صحیح نزد اهل بیت علیهم السلام است.

تاریخ نمونه ای را در این باب چنین منعکس می کند:

شهر بن حوشب می گوید:

قال لی الحجاج: بأنّ آیه فی کتاب الله قد أعیتنی؛ آیه ای در قرآن کریم است که مرا خسته و گیج کرده است؛ چون معنای آن را نمی فهمم.

فقلت: أیها الأمير أیه آیه هی؛ ای امیر! کدام آیه را می گویی؟

فقال: قوله (تعالی): {وإن من أهل الكتاب إلا لیؤمنن به قبل موته}.

حجاج، ضمیر «به» را به پیامبر اسلام و ضمیر «موته» را به خود اهل کتاب برگردانده بود. طبق ارجاع حجاج معنای آیه این است: هیچ اهل

کتابی نیست، مگر این که قبل از مرگش به پیامبر و اسلام ایمان می آورد.

والله إني لأمر باليهودي و النصراني فيضرب عنقه، ثم أرمقه بعيني فما أراه يحرك شفثيه حتى يخمد.

حجاج می گوید: درحالی که به خدا قسم دستور قتل یهودی و نصرانی را صادر می کنم و تا آخرین لحظات جان دادن نظاره گر او هستم، ولی آن اهل کتاب ایمان نمی آورد و شهادتین بر زبان جاری نمی کند. واقعیت غیر از مفاد آیه است و با هم مطابقت ندارد.

فقلت: (شهر بن حوشب) أصلح الله الأمير ليس على ما تأولت.

منظور از آیه این نیست. قال: (حجاج) كيف هو؟؛ پس معنای آیه چیست؟. قلت: إن عيسى ينزل قبل يوم القيامة إلى الدنيا فلا يبقى أهل مله يهودى و لا نصرانى إلا آمن به قبل موته، و يصلّى خلف المهدي.

آیه راجع به دوران ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که: و له أسلم من فى السموات و الأرض.

قال (حجاج): ويحك أنى لك هذا، و من أين جئت به؟ آفرین به تو که مشکل مرا حل کردی؛ ولی این حرف، حرف تو نیست، از کجا نقل می کنی؟

فقلت: حدثني به محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام؛

گفتم: از محمد باقر علیه السلام شنیدم.

فقال (حجاج): جئت بها والله من عين صافيه؛

به خدا قسم مطلب را از چشمه زلال فرا گرفته ای. (۱)

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹. البته مرحوم شوشتری نسبت به این روایت نظر دیگری دارد. به ترجمه شهر بن حوشب مراجعه شود، از جمله مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ج ۴، ص ۲۲۲. ۶۹۱۱ - شهر بن حوشب: نقل للحجاج تعداد رجال بدر وأحد والخندق، فقال الحجاج: عنمن أخذت؟ فقال: أخذت عن جعفر بن محمد عليهما السلام. فقال الحجاج: ضل والله من سلك غير سبيله. كما ج ۶، ص ۴۴۳ و ۵۰۹، وجد ج ۱۹، ص ۱۸۰، و ج ۲۰، ص ۱۱۲. ورواه فى الكافى، ج ۵، عن أبى حمزه الثمالى، عن الصادق عليه السلام، ص ۴۵ و ج ۱، ص ۲۹۸.

مجاهد بیان دیگری نیز دارد که صحبت دیگران را در کنار بیانات ائمه علیهم السلام می گذارد.

ایمان تمامی اهل کتاب به عیسی علیه السلام قبل از رجعت

مجاهد می گوید:

«ما من أحد من أهل الكتاب»، اختصاص به یهود ندارد و همه اهل کتاب را شامل می شود؛ إلا لیومنّ بعیسی قبل موته، فقیل له و إن غرق أو احترق، نعم».

کلمه «نعم» گویای آن است که همه اهل کتاب؛ حتی اموات آنان قبل از فوت عیسی به او ایمان می آورند؛ ما چه استفاده ای می کنیم؟ آیا امواتی که به عیسی ایمان می آورند، رجعت کرده یا در عالم برزخ به او ایمان می آورند؟ عالم برزخ، عالم تکلیف نیست که ایمان بیاورند. پس این ها با این بیان، نوعی رجعت را پذیرفته اند.

کتاب "التاج الجامع للاصول" در این باره مطلبی دارد که می گوید اهل سنت قائلند پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالت کفر از دنیا رفتند (نعوذ بالله) و از طرفی برای منصفین اهل سنت، کافر بودن والدین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هنگام مرگ امری سنگین و غیر قابل قبول است؛ لذا صاحب کتاب التاج می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شدند، والدین ایشان در قبر زنده شدند. پیامبر، اسلام را به ایشان عرضه کرد؛ والدین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را پذیرفتند و دوباره فوت

شدند یا رحلت کردند. (۱)

منابع دیگری که اثر مذکور را نقل کرده است؛ أبو الفتح الرازی (ج ۴، ص ۶۴) و سیوطی در الدر المنثور (ج ۲، ص ۲۴۱) به نقل از طبری است. سیوطی در کتاب نزول عیسی بن مریم (ص ۸۳) می گوید:

«إذا نزل عیسی فقتل الدجال ولم یبق یهودی فی الأرض إلا آمن به».

در ص ۵۳ کتاب مذکور مطلبی را از ابومالک غفاری به همین مضمون نقل می کند. تصریح الکشمیری (ص ۲۸۳) و مختصر تفسیر ابن کثیر (ج ۱، ص ۴۵۷) هم، اثر را نقل می کنند. از شیعه نیز شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان (مجمع البیان تهذیب و تنظیم تبیان شیخ طوسی است)، اثر را در منابع خود ذکر کرده اند.

مفاد روایت

دجال به دست عیسی علیه السلام کشته می شود و بعد تمام یهود و یا همه اهل کتاب ایمان می آورند.

مورد چهارم

«إن تعذبهم فإنهم عبادك و إن تغفر لهم فإنك أنت العزيز الحكيم». (۲)

ذیل این آیه، سیوطی در الدر المنثور (ج ۲، ص ۳۵۰)، از ابوالشیخ (از بزرگان و مفسرین اهل سنت) و ایشان از ابن عباس چنین نقل می کند: عبیدک قد استوجبوا العذاب بمقالتهم؛ این ها به خاطر حرف هایی که زدند مستوجب عذاب هستند؛ مثل این که گفته اند: عیسی پسر خداست.

کبرت کلمه تخرج من أفواههم و إن تغفر لهم ای من ترک منہم؛ رهایشان کنی و مدّ فی عمره، عمرشان طولانی گردد.

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۲.

۲- سوره مائده، آیه ۱۱۸.

حتى أهبط من السماء إلى الأرض بقتل الدجال، فنزلوا عن مقاتلهم؛ وقتى به چشمشان عیسی را بینند، دست از گفته های کفرآمیزشان برمی دارند؛ و وحدوک و أقروا إنا عبید؛ و اقرار می کنند که ما بنده تو هستیم.

«و إن تغفر لهم حيث رجعوا عن مقاتلهم، فإنك أنت العزيز الحكيم». (۱)

مصادر روایت

راویان روایت فقط سیوطی در الدرالمثور و کشمیری در تصریح (ص ۲۹۲ - ۲۹۳، ح ۱۰۰) از سیوطی هستند.

مفاد روایت

سرانجام حضرت عیسی از آسمان به زمین می آید و دجال را می کشد و سپس همه مسیحیان مسلمان می شوند.

۱- معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف ، ج ۷، ص ۱۳۹.

آیا دجال از علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف محسوب می شود؟

آیا علمای ما همان طور که نسبت به «صیحه آسمانی» و «یمانی» و «نفس زکیه» بحث کرده و این موارد را جزء علامات حتمی می دانند؛ از دجال نیز به عنوان یکی از علائم حتمی ظهور سخن گفته اند؟ یا سخن در مورد دجال به عنوان بحثی حاشیه ای در آثار و کلمات علمای ما مطرح بوده است؟ در صورت بیان دوم آیا بحث پیرامون دجال در کلمات علما، به عنوان القای حجت و احتجاج بر مخالفین است؟

دجال از نظر علمای اهل سنت

اشاره

چون عامه، دجال را به عنوان شخصی که از زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون زنده بوده و عمر طولانی دارد، قبول دارند؛ علمای شیعه بحث دجال را مطرح کرده اند، چون عامه باید امکان طولانی بودن عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را که از لوازم اعتقاد به زنده بودن دجال است؛ بپذیرند.

معمولا در کتب ما به عنوان القای حجت از دجال صحبت شده و بیشتر از این در غالب کتب ما از دجال سخن به میان نیامده است.

دیدگاه مرحوم مجلسی اول

مرحوم مجلسی اول، دجال را یکی از علائم ظهور دانسته و فاصله بین ظهور دجال و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را ده روز بیان کرده است و در این

مدت کوتاه، فساد دجال در زمین رخ می دهد.

مرحوم مجلسی اول ضمن بیان فرع فقهی می گوید:

مکروه است نماز خواندن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه.

«و روی آنه لا یصلی فی البیداء و لا ذات الصلاصل و لا فی وادی الشقره و لا فی وادی ضجنان».

نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت آورده شده است که «مکروه است نماز خواندن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه: یکی بیدا است و آن مسمی است به ذات الجیش که لشکر سفیانی در زمان ظهور حضرت صاحب الامر در آن جا به زمین فرو خواهد رفت و در بعضی از روایات وارد است که قبل از ظهور حضرت، آن لشکر در این جا به زمین فرو می رود و ده روز قبل از ظهور آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف، دجال خروج خواهد کرد و اکثر لشکر او یهودیان خواهند بود و حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف که در مکه معظمه ظهور فرماید. جمعیتی که با آن حضرت بیعت خواهند کرد، سیزده تن از اولیاء الله خواهند بود که قوام دنیا، بلکه عالم به ایشان است و دجال متوجه آن حضرت شود و حضرت عیسی علیه السلام در روز خروج آن حضرت از آسمان به زمین آید و حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا به تو اقتدا کنیم یا رسول الله!

حضرت عیسی علیه السلام می گوید: من امت جد توام و تابع شما؛ شما پیش بایستید. پس، حضرت پیش بایستد و عیسی علیه السلام نماز جمعه را به او اقتدا کند و اهل مکه همه بیعت کنند؛ جمعی با میل و جمعی با اکراه و متوجه مدینه مشرفه شوند که در این حالت، دجال در قرب مدینه مشرفه در ذات الجیش به ایشان برسد و دجال دعوی الوهیت کند. حضرت صاحب

الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف، حضرت عیسی را که مقدم لشکر حضرت خواهد بود، به دعوت، به نزد دجال فرستاده، او را به اسلام بخواند و او قبول نکند. لذا حضرت عیسی علیه السلام او را بکشد و زمین بیدا که دو فرسخ است دجال و مرکبش و لشکرش را فرو برد...» (۱)

مرحوم مجلسی خروج دجال را ده روز قبل از ظهور می داند.

در ادامه، بحث خواهیم کرد که دجال به دست حضرت عیسی علیه السلام و یا به دست امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف کشته می شود؟ و یا طبق بیان مرحوم مجلسی اول، دجال و مرکب و لشکرش در زمین فرو خواهند رفت.

نتیجه

مرحوم مجلسی اول، دجال را از علائم حتمی ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف و پیدایش او را ده روز قبل از ظهور می داند. (۲)

منظور ما از نقل مطلب مذکور، آن است که در بعضی از کتب شیعی، سخن درباره دجال به عنوان یکی از علائم و نشانه های غیر حتمی ظهور مطرح شده است؛ هر چند تفصیل مذکور را فقط در این کتاب یافتیم و کتب دیگر از بحث پیرامون دجال خیلی گذرا عبور کرده اند.

دیدگاه شیخ صدوق

در کتب ما صحبت از دجال در مقام احتجاج بر عامه است. در اینجا ما به عنوان نمونه بیان مرحوم صدوق، از کتاب کمال الدین و تمام النعمه را نقل می کنیم. این کتاب از قدیم ترین کتب علمای شیعه است که در آن به صحبت درباره دجال پرداخته است.

۱- مجلسی اول، لوامع صاحبقرانی المشتهر بشرح الفقیه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۲- در بعضی از منابع عامه، چهل روز قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف می داند.

روایت طبق نقل مرحوم صدوق

خَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ الْفَضْلِ الْعُقَيْلِيُّ الْفَقِيهُ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مَشَائِخِهِ عَنْ أَبِي يَعْلَى الْمُوصِلِيِّ عَنْ عَبْدِ
 الْأَعْلَى بْنِ حَمَّادِ النَّزِسِيِّ عَنْ أَيُّوبَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَّى ذَاتَ يَوْمٍ بِأَصْحَابِهِ
 الْفَجْرَ ثُمَّ قَامَ مَعَ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى بَابَ دَارٍ بِالْمَدِينَةِ، فَطَرَقَ الْبَابَ فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ، فَقَالَتْ: مَا تُرِيدُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ؟ فَقَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ اسْتَأْذِنِي لِي عَلَى عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَتْ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَمَا تَضِيعُ بَعْدَ اللَّهِ؟ فَوَلَّى اللَّهُ إِنَّهُ
 لَمَجْهُودٌ فِي عَقْلِهِ يَخْدِثُ فِي ثَوْبِهِ وَإِنَّهُ لَيَرَاوَدُنِي عَلَى الْأَمْرِ الْعَظِيمِ، فَقَالَ: اسْتَأْذِنِي عَلَيْهِ؟ فَقَالَتْ: أَعَلَى ذِمَّتِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَتْ:
 ادْخُلْ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ فِي قَطِيفَةٍ لَهُ يَهْنِمُ فِيهَا فَقَالَتْ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَاجْلِسْ، هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسَكَّتْ وَجَلَسَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا لَهَا لَعْنَهَا اللَّهُ لَوْ تَرَكَتَنِي لِأَخْبِرْتُكُمْ أَمْ هُوَ هُوَ؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا تَرَى؟ قَالَ:
 أَرَى حَقًّا وَبَاطِلًا وَأَرَى عَرْشًا عَلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اسْتَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: بَلْ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي
 رَسُولُ اللَّهِ فَمَا جَعَلَكَ اللَّهُ بِذَلِكَ أَحَقَّ مِنِّي، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّانِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ ثُمَّ نَهَضَ فَنَهَضُوا مَعَهُ
 حَتَّى طَرَقَ الْبَابَ، فَقَالَتْ أُمُّهُ: ادْخُلْ فَدَخَلَ فَإِذَا هُوَ فِي نَحْلِهِ يَعْرُدُّ فِيهَا، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ انزِلْ هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسَكَّتْ،
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَا لَهَا لَعْنَهَا اللَّهُ لَوْ تَرَكَتَنِي لِأَخْبِرْتُكُمْ أَمْ هُوَ هُوَ؟ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِأَصْحَابِهِ الْفَجْرَ ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضَ الْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى أَتَى ذِمَّتَكَ الْمَكَانَ، فَإِذَا هُوَ فِي غَنَمٍ لَهُ يَنْعِقُ بِهَا، فَقَالَتْ لَهُ
 أُمُّهُ: اسْكُتْ وَ اجْلِسْ هَذَا مُحَمَّدٌ قَدْ أَتَاكَ فَسَكَّتْ وَ جَلَسَ وَ قَدْ كَانَتْ نَزَلَتْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ آيَاتٌ مِنْ سُورَةِ الدُّخَانِ فَفَرَأَهَا بِهِمْ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ، ثُمَّ قَالَ: اسْتَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: بَلْ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَمَا جَعَلَكَ اللَّهُ بِذَلِكَ أَحَقَّ مِنِّي، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ:
 الدُّخَانُ الدُّخَانُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: احْسَبْ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعُدُّوْا أَجَلَكَ وَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَ لَنْ تَنَالَ إِلَّا مَا قُدِّرَ لَكَ، ثُمَّ
 قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ الدَّجَالَ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَخَّرَهُ إِلَى يَوْمِكُمْ هَذَا، فَمَهْمَا تَشَابَهَ عَلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِهِ، فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ إِنَّهُ يَخْرُجُ عَلَى حِمَارٍ عَرُضٌ مِا بَيْنَ أُذُنَيْهِ مِثْلُ يَخْرُجُ وَمَعَهُ جَنَّةٌ وَ نَارٌ وَ جَبَلٌ مِنْ خُبْرٍ وَ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ أَكْثَرُ أَتْبَاعِهِ الْيَهُودُ وَ النَّسَاءُ وَ الْأَعْرَابُ (۱) يَدْخُلُ آفَاقَ الْأَرْضِ كُلَّهَا إِلَّا مَكَّةَ وَ لَابَتَيْهَا وَ الْمَدِينَةَ وَ لَابَتَيْهَا. (۲)

۱- منظور از اعراب بادیه نشین ها هستند و کسانی که در امور دین تفقه نمی کنند و حدود خدا را بلد نیستند. اعراب کسانی هستند که قرآن در مورد آنها می فرماید: «الاعراب أشد كفرا ونفاقا»، پس منظور از اعراب، عرب ها نیستند، عرب و اعراب عموم و خصوص من وجه است.

۲- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۸- ۵۲۹، باب ۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۹. ترجمه روایت: ابن عمر می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود نماز صبح را به جای آورد؛ برخاست و به اتفاق اصحاب به درب خانه ای در مدینه آمد و در را کوبید، زنی بیرون آمد و گفت: ای ابو القاسم! چه می خواهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای امّ عبد الله! می خواهم مرا نزد عبد الله ببری. آن زن گفت: ای ابو القاسم! با عبد الله چه کار داری؟ به خدا سوگند او عقلش را از دست داده و جامه اش را آلوده می کند و از من امر عظیمی را می خواهد. فرمود: مرا به نزد او ببر! گفت: آیا مسئولیت آن بر عهده خود شماست؟ فرمود: آری، گفت: داخل شو. پیامبر داخل شد و او را دید که در قتیفه است و با خود زمزمه می کند. مادرش گفت: ساکت باش و بنشین که این محمد است که به نزد تو آمده است و او ساکت شد و نشست، و به پیامبر (ص) گفت: خدا این زن را لعنت کند! اگر مرا به حال خود می گذاشت به شما می گفتم که آیا او همان است؟ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه می بینی؟ گفت: حقّی و باطلی را می بینم و عرشی را می بینم که بر روی آب است. فرمود: شهادت بده که خدایی جز الله نیست و من رسول خدایم. گفت: بلکه تو شهادت بده که خدایی جز الله نیست و من رسول خدایم! خداوند تو را به رسالت سزاوارتر از من قرار نداده است. چون روز دوم فرا رسید پیامبر نماز صبح را با اصحابش خواند. سپس برخاست و همراه اصحاب به درب خانه آن زن آمدند و پیامبر در زد. مادر عبد الله بیرون آمد و گفت: داخل شو و او بر بالای درخت خرما می بود و آواز می خواند. مادرش گفت: ساکت باش و پایین بیا که این مرد محمد است که به نزد تو آمده است و او ساکت شد. بعد از آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خدا این زن را لعنت کند اگر مرا به حال خود می گذاشت، به شما می گفتم که آیا او همان است؟ چون روز سوم فرا رسید پیامبر نماز صبح را با اصحابش خواند. سپس برخاستند و به آن مکان آمدند و دیدند او در میان گوسفندان است و آن ها را می راند. مادرش به او گفت: ساکت باش و بنشین که این محمد است که نزد تو آمده است و او ساکت شد و نشست و در آن روز آیتی از سوره دخان نازل شده بود و پیامبر اکرم آن آیات را در نماز صبح خوانده بود. پیامبر فرمود: آیا به یکتایی خداوند و رسالت من شهادت می دهی؟ گفت: بلکه تو باید به یکتایی خداوند و رسالت من شهادت دهی که خداوند تو را به رسالت سزاوارتر از من قرار نداده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من چیزی را برای تو نمانده ام. آن چیست؟ او گفت: دود، دود. پیامبر فرمود: دور شو که تو از اجلت در نگذری و به آرزویت نرسی و تو جز به آنچه برایت مقدر شده است؛ نایل نشوی. سپس به اصحابش فرمود: ای مردم! خداوند هیچ پیامبری را به رسالت مبعوث نکرد، جز آن که قومش را از دجال ترسانید و خدای تعالی آن را تا به امروز بر شما تأخیر انداخته است و اگر امر بر شما مشتبه شد بدانید که

خداوند یک چشم نیست و دجال بر حماری که فاصله بین دو گوشش یک میل است، خروج کند. او به همراه بهشت و دوزخ و کوهی از نان و نهری از آب خروج می کند و بیش تر پیروان او یهود و زنان و اعرابند و به همه کرانه های زمین جز مکه و دو حومه آن و مدینه و دو حومه آن درآید.

شیخ صدوق، روایت را از نافع از ابن عمر نقل می کند. البته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر کم بودن سن ابن عمر حضور در جنگ را به وی اجازه نمی داد. با این حال، عامه روایات زیادی از وی نقل کرده اند.

نافع بن ازرق کیست؟

نافع جزء نواصب و خوارج است و در مورد امیرالمومنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام نظر منفی دارد و آشکارا جسارت و تکفیر می کند. برای شناخت بیش تر شخصیت وی به مستدرکات علم رجال الحدیث مرحوم نمازی و مرحوم تستری مراجعه کنید. (۱)

۱- ایشان در مورد نافع می گوید: «نافع بن الأزرق: عدو المامقانی مجهولاً. وهو مولی عمر بن الخطاب، مذموم من الخوارج. سؤاله عن ابن عباس - كما فی روایه العیاشی -: صف لی إلهک الذی تعبده. فأطرق ابن عباس طویلاً، فقال له مولانا الحسین صلوات الله وسلامه علیه: یا بن الأزرق المتورط فی الضلاله، المرتکس فی الجهاله، أجبیک عما سألت عنه. فقال: ما إیاک سألت فتجیبنی. فقال له ابن عباس: مه! سل ابن رسول الله فإنه من أهل بیت النبوه ومعه من الحكمه. فقال له: صف لی. فقال: أصفه بما وصف به نفسه، وأعرفه بما عرف به نفسه. لا یدرک بالحواس، ولا یقاس بالناس، قریب غیر ملزق، وبعید غیر منقص، یوحد ولا یمعض، لا إله إلا هو الکبیر المتعال. فبکی ابن الأزرق بکاء شدیداً. فقال له الحسین علیه السلام: ما یمکیک؟ قال: بکیت من حسن و صفک. قال: یا بن الأزرق إنی أخبرت أنك تکفر أبی وأخی وتکفرنی!» (نمازی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۵۵ - ۵۶).

مرحوم صدوق پس از نقل روایت - که به دجال در مدینه مربوط است - می فرماید:

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: إن أهل العناد والجحود يصدقون بمثل هذا الخبر و يروونه فى الدجال و غيبته و طول بقائه المده الطويله و خروجه فى آخر الزمان، و لا يصدقون بأمر القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف و أنه يغيب مده طويله ثم يظهر فيملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً مع نصّ النبى صلى الله عليه و آله و سلم و الأئمه عليهم السلام بعده عليه باسمه و غيبته و نسبه و إخبارهم بطول غيبته إرادته لإطفاء نور الله عز و جل و إبطالاً لأمر ولى الله ﷻ و يأتى الله إلا أن يتم نوره و لَو كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ} و أكثر ما يحتجون به فى دفعهم لأمر الحجه عجل الله تعالى فرجه الشريف أنهم يقولون: لم نرو هذه الأخبار التى تروونها فى شأنه و لا نعرفها.

و هكذا يقول من يجحد نبوه نبينا صلى الله عليه و آله و سلم من الملحدين و البراهمه و اليهود و النصرى و المجوس، أنه ما صحّ عندنا شىء مما تروونه من معجزاته و دلائله و لا نعرفها، فنعتقد ببطلان أمره لهذه الجبهه، و متى لزمننا ما يقولون لهم ما تقوله هذه الطوائف، و هم أكثر عدداً منهم و يقولون أيضاً ليس فى موجب عقولنا أن يعمر أحد فى زماننا هذا عمراً يتجاوز عمر أهل الزمان فقد تجاوز عمر صاحبكم على زعمكم عمر أهل الزمان.

فقول لهم: أصدقون على أن الدجال فى الغيبه يجوز أن يعمر عمراً يتجاوز عمر أهل

الزمان و كذلك إبليس اللعين و لا تصدقون بمثل ذلك لقائم آل محمد عجل الله تعالى فرجه الشريف مع النصوص الواردة فيه بالغيه و طول العمر و الظهور بعد ذلك للقيام بأمر الله عز و جل و ما روى في ذلك من الأخبار التي قد ذكرتها في هذا الكتاب و مع ما صحَّحَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سلمٍ إِذْ قَالَ: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّمِ السَّالِفَةِ يُكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقَدَمِ بِالْقَدَمِ، وَ قد كان فيمن مضى من أنبياء الله عز و جل و حججه معمرين أما نوح عليه السلام فإنه عاش ألفي سنة و خمسمائة سنة و نطق القرآن بأنه لبث في قومه أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا.

ترجمه کلام مرحوم صدوق

مصنّف این کتاب رحمه الله می گوید:

اهل عناد و انکار امثال این خبر را (که در صحاح سته آن ها آمده است) تصدیق می کنند و درباره دجال و غیبت و مدّت عمر طولانی و ظهورش در آخر الزّمان آن ها را روایت می کنند. اما اخبار قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف و این که او مدّتی طولانی غیبت می کند و آن گاه ظاهر می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند، از آن پس که آکنده از ظلم و جور شده باشد؛ تصدیق نمی کنند؛ با وجود آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام به نام و غیبت و نسب او تصریح کرده اند و از طولانی بودن غیبت او خبر داده اند و مقصود آن ها خاموش کردن نور خدای تعالی و باطل ساختن امر ولی الله است؛ اما خدای تعالی نورش را تمام می سازد، اگر چه مشرکان را ناخوش آید و بیش ترین احتجاج آن ها در امر انکار امر حجّت عجل الله تعالی فرجه الشريف این است که می گویند اخباری که شما در این باره روایت می کنید، ما روایت نکرده ایم و آن ها را نمی شناسیم.

ملحدین و براهمه و یهود و نصارا و گبران، همین را می گویند که ما آنچه را شما مسلمانان درباره معجزات و دلایل پیامبر خود روایت می کنید، صحیح نمی دانیم؛ زیرا آن ها را نمی شناسیم و روایت نکرده ایم و

از این جهت به بطلان امر او معتقد شده ایم و اگر دلیل منکران امر غیبت، ما را ملزم سازد؛ دلیل منکران نبوت هم آن ها را ملزم خواهد ساخت و نیز تعداد آن اقوام از این ها افزون تر است. همچنین می گویند به موجب عقل ما، هیچ کس نمی تواند عمری افزون بر عمر اهل زمانه داشته باشد و عمر صاحب شما، افزون از عمر اهل زمانه است. ما به آن ها می گوییم: آیا شما تصدیق می کنید که دجال و ابلیس در غیبت، عمری بیش تر از عمر اهل زمانه داشته باشند؛ اما مثل آن را برای قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف روا نمی شمارید؟ با وجود آن که درباره غیبت و طول عمر و ظهور او برای قیام به امر الهی نصوصی وارد شده است و بعضی از آن روایات را در این کتاب ذکر کرده ام و با وجود آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: هر آنچه در امت های پیشین واقع شده است، طبق التعل بالتعل و مو به مو در این امت واقع خواهد شد.

همچنین در میان پیامبران و حجّت های الهی در گذشته، کسانی بوده اند که عمری طولانی داشته اند؛ چنان که نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال عمر کرده است و قرآن کریم می فرماید: تنها در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.

نتیجه

هدف مرحوم صدوق از نقل این روایت، قبول این روایت نیست؛ بلکه به انگیزه احتجاج بر مخالفین که طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را منکر می شوند؛ روایت مذکور را نقل می کند.

دیدگاه شیخ مفید

شیخ مفید در کتاب الفصول العشره در مورد جریان دجال خیلی گذرا عبور کرده و به علامت بودن دجال قبل از ظهور اشاره دارد:

فصل: فإنا نقول إن الأخبار قد جاءت عن أئمة الهدى من آباء الإمام المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف بعلامات تدلّ عليه قبل ظهوره و تؤذن بقيامه بالسيف قبل سنته، منها: علامات ظهور إمام الزمان، خروج السفيناني و ظهور الدجال، و قتل رجل من ولد الحسن بن علي عليه السلام يخرج بالمدينه داعياً إلى إمام الزمان؛ (۱) و خسف بالبيداء.

و قد شاركت العامه و الخاصه في الحديث عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم بأكثر هذه العلامات (عامه نیز با ما در نقل اكثر روايات علامات شريكند) و أنها كائنه لا محاله على القطع بذلك قطعاً اين ها اتفاق می افتد و الثبات و هذا بعينه معجز يظهر على يده يبرهن به عن صحه نسبه و دعواه. (۲)

نتيجه

شيخ مفيد، جريان دجال را یکی از علائم غير حتمی ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف می داند.

دیدگاه شيخ طوسی

شيخ طوسی در الغیبه می فرماید:

و روى أصحاب الحديث أنّ الدجال موجود و أنّه كان في عصر النبي صلى الله عليه و آله و سلم و أنه باق إلى الوقت الذي يخرج فيه، و هو عدو الله، فإذا جاز في عدو الله لضرب من المصلحه، فكيف لا يجوز مثله في وليّ الله، إن هذا من العناد. (۳)

بنابراین، سر باز زدن عامه در پذیرش اصل قضیه مهدویت به خاطر عدم قبول روایت نیست، بلکه عدم پذیرش آنها در عناد و لجاجت ریشه دارد.

۱- احتمال دارد که نفس زکیه همین شخص باشد.

۲- شيخ مفيد، الفصول العشره، ص ۱۲۲.

۳- شيخ طوسی، الغیبه، ص ۱۱۳، فصل اول.

شیخ طوسی از باب احتجاج و القای حجت بر مخالف، روایت دجال را نقل می کند؛ ولی ظاهراً علامت بودن دجال را به عنوان علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قبول ندارد. پس شیخ صدوق و شیخ طوسی هر دو روایت را به عنوان احتجاج بر خصم ذکر می کنند و علامت بودن دجال را قبول ندارند.

دیدگاه ابن بطریق

ابن بطریق در کتاب العمده (از کتاب های خوب و قابل استفاده) مطلبی را از ثعلبی نقل می کند. ثعلبی از علمای عامه و صاحب تفسیر الکشف و البیان (متوفای ۴۲۷ هـ-) است. ایشان تقریباً منصف است و حرف هایی را نقل می کند که سایر اهل سنت از گفتن آن ابا دارند. روایات العمده معمولاً از اهل سنت در مقام القای حجت است.

بیان ابن بطریق در کتاب العمده

ذكر الثعلبی فی تفسیر قوله تعالی: " و إنه لعلم للساعة " قال: ذلك (ساعة) عیسی بن مریم علیه السلام. و روی ذلك عن جماعه یاسناده و قرأ ابن عباس و أبو هریره و قتاده و مالک بن دینار و ضحاک: " و إنه لعلم للساعة " بفتح العین و اللام ای أماره و علامه و فی الحدیث: إن عیسی علیه السلام ينزل فی ثوبین، مهرودین ای مصبوغین؛ بالهرد و هو الزعفران، و فی الحدیث: ينزل عیسی بن مریم علیه السلام علی ثنیه من الأرض المقدسه یقال لها: اثنی و علیه ممصرتان و شعر رأسه دهین و بیده حربه و هی التي یقتل بها الدجال، فیأتی بیت المقدس و الناس فی صلاه العصر، والإمام یؤم بهم فیتأخر الإمام فیکدمه عیسی و یصلی خلفه علی شریعه محمد علیه السلام، ثم یقتل الخنازیر و یکسر الصلیب و یخرب البیع و الکنایس و یقتل النصارى إلا من آمن به. (۱)

ابن بطریق به علامت بودن دجال اشاره ای ندارد، بلکه قتل دجال و نزول حضرت عیسی علیه السلام را به عنوان علامت قیامت معرفی کرده؛ ضمن این که روایت را از تفسیر ثعلبی نقل می کند. هرچند قتل دجال به وسیله حضرت عیسی علیه السلام روایات متعددی دارد. بر اساس روایات ما و بعضی روایات عامه، حضرت عیسی علیه السلام به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا می کند.

بیان مرحوم اربلی در کشف الغمه

همان گونه که مؤلف در مقدمه کتاب خود می گوید، مطالب خود را جهت مطالعه و تلقی به قبول آنان معمولاً از اهل سنت نقل می کند.

قال قد تواترت الأخبار و استفاضت بکثره رواتها عن المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فی المهدی و أنه یملک سبع سنین.

(۱)

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هفت سال حکومت می کند:

و یملاً الأرض عدلاً و أنه یرج مع عیسی بن مریم و یساعده فی قتل الدجال؛ (۲)

حضرت عیسی علیه السلام در قتل دجال، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را کمک می کند.

مرحوم اربلی فقط مساعدت حضرت عیسی علیه السلام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قتل دجال را ذکر کرده و به علامت بودن دجال اشاره ای نمی کند.

۱- کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲؛ الباب الحادی عشر فی الرد علی من زعم أن المهدی هو المسیح عیسی ابن مریم، ص ۴۸۳.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۸۶.

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

ایشان ابتدا کلامی را از ابوسلیمان نقل می کند:

و قال أبو سلیمان: (۱) و الذی عندی أنّ هذه القصة إنما جرت أيام مهادنه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیهود و حلفاءهم؛

ابوسلیمان می گوید: این قصه و جریان بعد از قرارداد و آتش بس بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یهود مدینه اتفاق افتاده است.

و کان ابن الصیاد منهم؛ و ابن صیاد شخصی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طبق روایت مذکور به دیدار او می رود نیز با آنها بود.

أو دخیلا فی جملتهم؛ و یا جزء حلفای یهود بوده.

و کان یبلغ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبره و ما یدعیه من الکهانہ؛

و خبر ابن صیاد و ادعای او در کهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسیده است؛

فامتحنه بذلك فلما کلمه علم أنه مبطل و أنه من جمله السحره أو الکهنه؛ پس، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را امتحان کرد و بعد از ملاقات و سخن گفتن با او متوجه ناحق و باطل بودن وی شد و این که او از ساحران یا کاهنان است.

أو ممن یأتیه رئی الجن؛ یا از کسانی است که جنیان با او رفت و آمد و ارتباط داشتند.

۱- الخطابی الشافعی العلامه الحافظ صاحب التصانیف، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۳.

أو يتعاهده الشيطان؛ يا شيطان با او در رفت و آمد است.

فيلقى على لسانه بعض ما يتكلم به؛ پس بعضی کلماتش بر اثر القائات شیطان است.

فلما سمع منه قوله الدخ زبره و قال اخساً فلن تعدو قدرك؛

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سخن از دود را از او شنید، او را نهی کرد و فرمود: دور شو! تو به آرزویت نمی رسی و یا به معنای اینکه از حدود خود فراتر مرو.

يريد أن ذلك شيء ألقاه إليه الشيطان، و ليس ذلك من قبل الوحي؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست به او بفهماند که حرفش از القائات شیطان است، نه از طرف خداوند عزوجل.

علامه مجلسی می فرماید:

أقول: اختلف العامه في أن ابن الصياد هل هو الدجال أو غيره؟ فذهب جماعه منهم إلى أنه غيره؛

جماعتی از عامه گفته اند که ابن صیاد غیر از دجال است.

لما روی أنه تاب عن ذلك و مات بالمدينه، و كشفوا عن وجهه حتى رأوه الناس ميتاً؛ چون روایت دارد که ابن صیاد از اعمالش توبه کرده است و در مدینه وفات کرده است؛ در حالی که طبق اعتقادات آن ها دجال زنده است.

و روى عن أبي سعيد الخدري أيضا ما يدل على أنه ليس بدجال؛

روایتی از ابی سعید خدری هم وارد شده است که ابن صیاد غیر از دجال است.

و ذهب جماعه إلى أنه هو الدجال رويه عن ابن عمر و جابر الأنصاري؛ و جماعتی به دلیل روایت ابن عمر و جابر انصاری معتقدند که ابن صیاد همان دجال است.

علامه مجلسی فقط نظر علمای عامه را نقل کرده و این به معنای قبول مطالب نزد ایشان نیست.

علامه مجلسی اختلاف عامه در دجال بودن ابن صیاد و یا دجال نبودن وی را بر اساس روایات می داند، مثلاً طبق روایت ابوسعید خدری، دجال غیر از ابن صیاد است و اما طبق روایت ابن عمر و جابر انصاری ابن صیاد همان دجال است.

اکنون به این روایات - که علامه مجلسی فقط به ذکر آخرین نفر از سلسله سند بسنده کرده است - می پردازیم:

روایت مصابیح السنه

روایتی را هم مصابیح السنه بغوی از ابوسعید خدری بیان می کند. ابوسعید خدری از نظر ما اعتبار دارد. در هجوم لشکریان شام به دستور یزید به مدینه در واقعه حره هزاران مسلمان و هزار صحابی کشته شدند. اعمال منافی عفت و تجاوز به نوامیس مسلمین توسط لشکر یزید صورت گرفت و بعضی از صحابه را مورد ضرب و جرح قرار داده و حتی ریش برخی را کردند که ابوسعید خدری جزء همین افراد بود.

متن روایت:

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: صَاحِبُ ابْنِ الصَّيَادِ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: قَدْ لَقِيتُ مِنَ النَّاسِ يَزْعُمُونَ أَنِّي الدَّجَالُ؛ أَلَسْتَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّهُ لَا يُولَدُ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَقَدْ وُلِدَ لِي، أَوْلَيْسَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ وَلَا مَكَّةَ، قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَقَدْ وُلِدْتُ بِالْمَدِينَةِ وَهَا أَنَا أُرِيدُ مَكَّةَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي فِي آخِرِ قَوْلِهِ: أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَوْلَدَهُ، وَمَكَانَهُ وَأَيْنَ هُوَ، فَلَبَّسَنِي؛ (۱)

۱- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، صحيح مسلم، ج ۱۴، ص ۱۴۷، ح ۵۲۰۹.

ابوسعید خدری می گوید: در مسیرم به مکه با ابن صیاد همسفر بودم. وی گفت من از مردم خسته شدم؛ آن ها گمان می کنند من دجال هستم! آیا از رسول خدا نشنیده ای که فرمود: دجال نسل و فرزند ندارد؟! گفتم: بله. گفت: در حالی که من فرزند دارم. آیا از رسول خدا نشنیده ای که فرمود: دجال وارد مدینه و مکه نمی شود؟ گفتم: آری.

گفت: من در مدینه متولد شدم و اکنون اراده رفتن به مکه را دارم.

نتیجه گیری از روایت

طبق روایت ابوسعید خدری، دجال غیر از ابن صیاد است.

روایت نافع

و قال نافع: كان عبد الله يقول: لا والله ما أشك أن المسيح الدجال ابن الصياد؛

نافع از ابن عمر نقل می کند: به خدا قسم شک ندارم که مسیح دجال همان ابن صیاد است.

نتیجه: طبق بیان ابن عمر دجال همان ابن صیاد است.

بیان برخی از معاصرین در مورد دجال

اشاره

با این که بیش تر احادیث دجال را عامه نقل کردیم و نیز روال قدمای ما بی اعتنایی به بحث دجال و عبور گذرا از آن بوده است، در متون بعضی از کتب معاصرین نسبت به دجال صحبت فراوان و اهمیت خاصی داده شده است.

فاضل معاصر می گوید:

الدجال الأعور؛ دجال یک چشمی است.

أحاديثه في مصادر السنه كثيره جداً و في مصادر الشيعة قليلة؛

احادیث دجال در منابع اهل سنت بسیار، ولی در منابع شیعه کم است.

و تتفق تقريباً على أنه من علائم الساعة و أنه مولود و موجود منذ عهد

رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم؛

روایات شیعه و عامه و اتفاق هر دو این است که دجال از علائم قیامت و از زمان رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم تا کنون زنده است.

- آیا بر اساس بیان فاضل معاصر، واقعا همین گونه است که دجال در روایات شیعه جزء علائم قیامت است؟! آیا در روایات خاصه آمده که دجال از زمان رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم زنده است یا این که چنین بحثی در کتب عامه نقل شده است؟

و أنه يستعمل عجائب السحر فيغري أتباعه و يضلهم و يدعى الربوبية؛ دجال شگرد جادوگری دارد و پیروان خودش را فریب می دهد و گمراهشان می کند و ادعای ربوبیت می کند.

و أنّ المهدي و المسيح عليه السلام يقاتلانه؛

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و حضرت مسیح علیه السلام با او می جنگند.

و تتضمن أحاديثه غرائب غير مألوفه تحيط بشخصيته و حرکته و أفعاله؛

احادیث دجال مطالبی دارد که عقل سلیم آن ها را قبول نمی کند.

احتمالات در خصوص شخص دجال

احتمال اول: دجال شخص حقیقی است و وجود خارجی دارد.

و أقوى الاحتمالات أن يكون شخصا حقیقيا؛

احتمال قوی تر این است که دجال شخص حقیقی است.

- ما إن شاء الله بحث خواهیم کرد که دجال شخص است یا جریان.

يستغل التطورالذی تصل إليه العلوم الطبیعیه فی ظلّ الدوله الإسلامیه بقياده المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف فی أساليب من السحر؛

دجال از پیشرفت علم و تکنولوژی در زمان دولت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سوء استفاده کرده و سحر و جادوگری را به کار می گیرد.

كما يستغل رده الفعل السلبى للرفاهيه العامه التى يعيشها الناس.

گاهی مسائل رفاهی نتیجه معکوس دارد. منظور این که دجال و همراهان او از امکانات دوران ظهور برای گمراهی مردم استفاده می کنند، مثل معرفی است که حیوان، وقت گرسنگی، درنده می شود و انسان وقت سیری درنده خو می گردد.

- از این بیان می توان فهمید که منظور مولف، وجود دجال بعد از ظهور است. در حالی که در بعض روایات، وجود دجال را قبل از ظهور معرفی کرده و ما این معنا را در کلمات خود آورده ایم.

فیغری أتباعه بالمحرمات و الإباحیه و یلبس علیهم السحر و الشعوذه؛ پس پیروانش را به وسیله محرمات و اباحی گری گمراه کرده و برایشان مخفی کاری و سحر و شعبده انجام می دهد.

و علی هذا فإن الطابع الاسطوری الذی تتصف به أحداثه یكون له أساس من الصحه؛

افسانه هایی که برای دجال ذکر می کنند، دور از واقعیت نیست.

- در حالی که ایشان ابتدا می گوید حرف ها در مورد دجال اسطوره است؛ ولی دوباره می گوید صحیح است؛ ولی (به نظر ما) خیلی از آن ها مورد بحث است.

و إن أضاف علیه بعض الرواء؛

اگر چه برخی راویان، چیزهایی به آن اضافه کرده اند.

احتمال دوم: دجال همان شیطان است.

و یلیه فی القوه أن یكون الدجال هو الشیطان أبلیس الذی طلب من الله أن ینظره إلى یوم یبعثون فأجابه عز و جل فإنک من المنظرین إلى یوم الوقت المعلوم، و قد ورد إن قتله فی یوم الوقت المعلوم یكون علی ید المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ؛

و احتمال دارد دجال همان شیطان باشد که از خداوند تا روز قیامت مهلت خواست و خداوند در جوابش فرمود: تا روز وقت معلوم از مهلت داده

شدگان هستی و در روایت آمده که قتل دجال به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز وقت معلوم است.

منظور این که روز وقت معلوم، همان دوران ظهور است.

احتمال سوم: دجال همان سفیانی است.

و یوجد احتمال آخر أن يكون الدجال نفس السفیانی و قد وقع التضخيم في أوصافه و أحاديثه؛ قضیه را از حد گذرانده و بزرگ کرده اند.

طریق تطبیق دجال بر سفیانی

و قد ذكرت بعض الروایات أن السفیانی يبدو أعور و ليس بأعور...؛ در بعضی روایات آمده است که به نظر می رسد سفیانی یک چشمی است؛ ولی یک چشمی نیست.

در برخی روایات از یک چشمی بودن دجال سخن به میان آمده است. پس این دو گروه روایات بر هم تطبیق می کنند.

و لكن يبقى هذا الإحتمال ضعيفاً، لأن أكثر الصفات الواردة في الدجال لا تنطبق على السفیانی و منها إداء الربوبية و عجائب السحر؛

ولكن این احتمال ضعیف است؛ چون بیش تر روایات دجال مثل ادعای ربوبیت و جادوگری وی بر سفیانی قابل تطبیق نیست.

سفیانی و دجال دو شخص متفاوتند

- ما در کتاب "تا ظهور" بیان کردیم که سفیانی با جریان دجال فرق دارد. محدوده حرکت سفیانی به شام و عراق و حجاز و بخشی از جنوب ایران منحصر می شود و سرلوحه برنامه او، دشمنی با اهل بیت و تشیع

است؛ ولی دجال ادعای ربوبیت می کند و حدود حرکت او در سطح وسیع و همه دنیا جز یکی دو مکان است. (۱)

اگرچه می بینیم در روایات ما از دجال زیاد صحبت نشده، بدان دلیل است که دجال عنوانی برای سفیانی است. بنده این معنا را در کلمات مرحوم آقای ملاصالح مازندرانی دیدم؛ البته ایشان هم به قطع و یقین معنای مذکور را اراده نکرده است.

احتمال چهارم: دجال یک جریان است

و احتمال آخر آن یكون الدجال أو الدجال تعبیرا مجازیا عن أغراء الحضارة المادية (تمدن غربی ها) الكاذبه المزيفه أو اغراء الدنيا و رفاهيتها الكاذبه... و هو أيضا ضعيف، لصراحه الأحاديث بأنه شخص حقیقی من نوع خاص يقود حركة عسكرية و اضلالیه فی آخر الزمان.

- دجال یک جریان است. نظر حضرات آیات مرحوم صدر و مکارم شیرازی (استاد ما) همین است.

و ینبغی التحرز فی بحث أحادیث الدجال من أمرین؛

و شایسته است در بحث دجال از دو امر دوری گردد:

أحدهما: أن غالبیه أحادیثه تقریبا عن كعب الأخبار؛

اول این که اغلب احادیث دجال از کعب الاحبار است.

- ما بارها بیان کرده ایم که کعب و کتابش (مولفا و مولفا) نزد ما مشکل دارد.

والثانی: أن من عقائد اليهود أن المسيح المنتظر عندهم یقتل الدجال؛ (۲)

از عقاید یهود این است که مسیح منتظر، دجال را به قتل می رساند.

۱- ر.ک: تا ظهور، ج ۲، ص ۶۳۷.

۲- درسه اولیه لعلامات الظهور، ص ۲۰.

در سیر بحث دجال به این نکته رسیدیم که سخن علمای ما در کتاب هایشان راجع به دجال، معمولاً به عنوان القای حجت است و از باب من فمک ادینک؛ به کارگیری و استفاده علما از چیزی که آن‌ها قبول دارند؛ یعنی در مقام احتجاج بر اهل سنت برآمده‌اند؛ اهل سنتی که غالباً منکر وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند؛ هر چند اصل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول دارند.

احتجاج به وجود دجال برای اثبات عمر طولانی امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

سخن اهل سنت این است که چگونه ممکن است امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این مقدار عمر کند؟ اهل سنت این اشکال را وارد می‌کنند در حالی که خودشان اذعان دارند به دجالی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده است و حتی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و تا امروز در قید حیات است. پس علمای ما معمولاً بحث از دجال را برای احتجاج با اهل سنت در کتب شان ذکر می‌کنند و این که اهل سنت با پذیرش حیات طولانی دجال، به طریق اولی باید وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را قبول کنند.

روایات دجال در کتاب‌های اهل سنت

اکنون به بررسی روایات دجال در کتب اهل سنت می‌پردازیم؛ اگر چه در منابع ما در مورد دجال بحثی گذرا مطرح شده و در کتب اربعه ما هم

اشاره چندانی به دجال نشده است، اما در کتاب های اهل سنت (در منابع دست اولشان) به قضیه دجال پرداخته شده و علتش نیز برای بنده نامعلوم است.

روایت اول: روایت ابو سعید خدری

اشاره

فَمَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَدِيثًا طَوِيلًا عَنِ الدَّجَالِ.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک روایت مفصل راجع به دجال فرمودند. خود ابو سعید تمام روایت را نقل نمی کند.

«قَالَ يَأْتِي» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن صحبت هایشان فرمودند: دجال می آید.

وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ فَيَنْتَهِيَ إِلَى بَعْضِ السَّبَاخِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ؛ وَ فِي حَالِي كَمَا وَرَدَ بِهِ مَدِينَةَ بَرِّ الدَّجَالِ مِنْ هَرِ طَرِيقِي حَرَامٌ اسْتَوَى وَ أَوْ بِه نَزْدِيكِي مَدِينَةَ مِي رَسَدِ.

فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ؛

پس مردی که بهترین مردم و یا از بهترین مردم است، به سوی دجال خارج می شود.

فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دِينَهُ؛

پس می گوید: شهادت می دهم تو دجالی هستی که پیامبر برای ما تعریف می کرد.

فَيَقُولُ الدَّجَالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَخْبَيْتُهُ أَتَشْكُونَ فِي الْأَمْرِ؛

پس دجال به طرفدارنش می گوید: اگر من این شخص را بکشم و سپس او را زنده کنم، آیا در امر من شک می کنید؟

(دجال گاهی مدعی الوهیت و گاهی مدعی نبوت می شود. او مسیح دجال است؛ یعنی مسیح کذاب است؛ زیرا او ادعا می

کند من مسیح هستم و کارهای خدایی

انجام می‌دهم! مسیحی که آقایان ادعا می‌کنند ابن‌الله و یا هوالله (نعوذ بالله) است).

فَيَقُولُونَ: لا؛ پس می‌گویند: نه.

قَالَ: فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَحْيِيهِ؛ دجال آن مرد را می‌کشد و سپس او را زنده می‌کند. فَيَقُولُ: حِينَ يَحْيِيهِ وَ اللَّهُ مَا كُنْتُ فِيكَ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْآنَ؛ مقتول وقتی زنده شد، می‌گوید: من به کذاب بودن تو شناخت و بصیرت داشتم؛ هرچند اکنون بصیرتم مبنی بر این که تو همان مسیح دجال هستی، افزوده شد.

قَالَ: فَيَرِيدُ الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يَسْلُطُ عَلَيْهِ؛ پس، دجال دوباره کشتن مرد را اراده می‌کند، ولی بر او مسلط نمی‌شود.

و بلغنی أنه يجعل على حلقة صفيحة من نحاس؛ خضر یعنی ورقی از مس برابر گلو و سینه اش به عنوان سپر گذاشته و مانع ضربت دجال به خودش می‌شود.

و بلغنی أنه الخضر الذي يقتله الدجال ثم يحييه. (۱)

معمّر که از زهری نقل می‌کند، بیانی دارد مبنی بر این که شخص درگیر شونده با دجال، حضرت خضر است. طرز قتل او از سوی خضر این گونه است که دجال را خفه می‌کند.

نکته

این روایت راجع به آخر عمر دجال است که به مدینه نزدیک شده و حضرت خضر مقابل او می‌ایستد. دجال مطرح شده در روایت اهل سنت، وجود دارد و خضر هم زنده است. این روایت در منابع دست اول اهل سنت است.

۱- معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۳، ص ۱۸۳.

راویان شیعه، مرحوم اربلی در کشف الغمه (ج ۳، ص ۲۹۱) و زهره المقول ابن شدقم (م ۱۰۳۳) و علامه مجلسی در بحارالانوار (ج ۵۱، ص ۹۸) روایت را نقل کرده اند، و هرسه منبع ذکر می کنند که روایت را از صحیح مسلم نقل می کنند، و این بدان معناست که روایت مذکور در کتب و طرق شیعه نیامده است.

روایت در کتب اهل سنت در صحیح بخاری (ج ۹، ص ۷۶) و بعد او صحیح مسلم (ج ۴، ص ۲۰۲۵۶) آمده؛ ولی هردو روایت را با همان عبارت و نص عبدالرزاق نقل می کنند. عبدالرزاق (م ۲۱۱) صاحب مصنف و از بزرگان اسلام است و نزد اهل سنت جایگاه بسیار والایی دارد (البته خودش، نه کتاب وی).

ذهبی می گوید: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی مثل عبدالرزاق درسش شلوغ نبود. بعضی مدعی هستند که وی شیعه بوده؛ عقیده بنده نیز این است که عبدالرزاق از ولایت مدارها است و به ولایت اهل بیت معتقد بوده است. کسی که کتاب نجاشی (۱) را مطالعه کند، به این مطلب اذعان می کند. ایشان شخصیتی است که مورد قبول مسلمین است. روایت را ایشان در مصنف خودش (ج ۱۱، ص ۳۹۳) نقل می کند. ما نسبت به عبدالرزاق ایرادی نداریم. اگر نسبت به معمر هم اغماض کنیم؛ ولی راجع به زهری خیلی حرف داریم. اهل سنت این متن را تلقی به قبول و به آن اعتماد کرده؛ به همین دلیل در کتب دست اول خودشان نقل کرده اند. کتاب السنه شیبانی (ص ۱۱۷)، سنن الکبری بیهقی تا مسند ابی

یعلی (ج ۲، ص ۵۳۴)، معجم الکبیر (ج ۷، ص ۴۰) و حاکم در مستدرک (ج ۴، ص ۵۳۷) و... روایت را نقل کرده اند؛ چون این روایت را اهل سنت تلقی به قبول کرده اند بنابراین از نقل سایر مصادر مستغنی هستیم.

بیانی در مورد حضرت خضر علیه السلام

به مناسبت وجود نام حضرت خضر علیه السلام در روایت، مقداری پیرامون خضر علیه السلام صحبت می کنیم.

خضر کیست؟ آیا در روایات ما از خضر سخنی به میان آمده است؟ آیا حیات دارد یا وفات کرده است؟

دیدگاه علامه مجلسی در مورد حضرت خضر علیه السلام

مرحوم مجلسی در مرآه العقول ذیل روایت، بیانی دارد؛ ایشان می فرماید:

المشهور بیننا أنه عليه السلام كان نبيا و الآن من أمه نبينا صلى الله عليه و آله و سلم؛

مشهور بین ما این است که خضر پیامبر بوده و اکنون نیز از امت پیامبر ما است. منظور این که خضر زنده است.

و يبقى إلى نفخ الصور، لأنه شرب الماء الحياه؛

و تا زمان دمیدن صور زنده است؛ چون آب حیات نوشیده است.

و هو مونس للقائم عجل الله تعالى فرجه الشريف؛

و او در این دوران مونس حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف است.

و قال عياض من علماء العامه: قد اضطرب العلماء في الخضر عليه السلام هل هو نبي أو ولي؛

عياض، یکی از علمای عامه گفته است: کلام علمای عامه در مورد حضرت خضر علیه السلام مضطرب است که آیا او پیامبر است و یا نبی؟

و احتج من قال بنبوته، بكونه أعلم من موسى عليه السلام إذ يبعد أن يكون الولي أعلم من النبي صلى الله عليه و آله و سلم؛

کسی که قائل به نبوت حضرت خضر است؛ دلیلش این است که خضر از موسی اعلم بود و بعید است که ولی از نبی اعلم باشد.

و بقوله تعالى: { مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي } لأنه إذا لم يفعل به أمره فقد فعله بالوحي، فهذه هي النبوه؛

و دلیل دیگر این که خداوند از زبان حضرت خضر علیه السلام فرمود: این کارها را از پیش خودم انجام ندادم. اگر کارها را به امر خودش انجام نداده باشد، کارها را با وحی انجام داده و این همان نبوت است.

و أوجب بأنه ليس في الآية تعيين من بلغه ذلك عن الله تعالى، فيحتمل أن يكون نبی غیره أمره بذلك؛ (۱)

بعضی به این دلیل اشکال وارد کرده اند که در آیه تعیین نشده که ابلاغ به او از طرف خداوند تعالی بوده، چه بسا پیامبر دیگری او را به آن امور امر کرده است.

و قال المازری: القائل بأنه ولي، هو القشيري و كثير؛

۱- «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ وَ إِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيَسَلُّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَى شَخْصَهُ وَ إِنَّهُ لَيَحْضُرُ حَيْثُ مَا ذُكِرَ فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلَيْسَ لَمْ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَ يَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَيَّ دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيُؤَنِّسُ اللَّهُ بِهِ وَحْشَهُ قَائِمًا فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَحِدَتَهُ. حسن بن علی بن فضال گوید از امام هشتم شنیدم، فرمود: به راستی خضر از آب حیات نوشید و زنده است و نمیرد تا دمیدن در صور، او نزد ما می آید و بر ما سلام می دهد و آوازش را بشنویم و خودش را نبینیم و او هر جا نامبرده شود حاضر گردد و هر کدام از شما نام او را برد بر او سلام دهد. او هر سال در موسم حج حاضر گردد و همه مناسک را بجا آورد و در عرفه وقوف کند و بر دعای مؤمنان آمین گوید و خدا بدو وحشت قائم ما را در حال غیبت بزدايد و تنهائی او را مبدل به وصلت کند»؛ (کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ۲، باب ۳۸، ح ۴، ص ۳۹۰).

مازری می گوید: قشیری و بسیاری از علما از قائلین به ولی بودن حضرت خضر علیه السلام هستند.

و قال الشعبي! هو نبي معمر محبوب عن أكثر الناس؛

شعبی می گوید: حضرت خضر پیامبری است که عمر طولانی دارد و از نظر بیش تر مردم پنهان است.

و حکى الماوردى فيه قولاً ثالثاً أنه ملك؛ ماوردی می گوید: حضرت خضر پادشاه ملک است. و القائلون بأنه نبي إختلفوا فى كونه مرسلًا؛

قائلین به نبوت خضر در مرسل بودن وی اختلاف کرده اند.

فإن قلت: يضعف القول بنبوته لحديث: لا نبي بعدى؛

اگر گفته شود، قول به نبوت خضر به خاطر حدیث پیامبر مبتنی بر این که «بعد از من پیامبری نیست» ضعیف است.

قلت: المعنى لا نبوه منشأها بعدى، و إلا لزم فى عيسى حين ينزل فإنه بعده أيضاً؛

جواب داده می شود منظور از حدیث لا- نبی بعدی؛ آن است که ممکن نیست پیامبری بعد از پیامبر خاتم مبعوث شود و اگر غیر از این باشد، اشکال مذکور راجع به حضرت عیسی علیه السلام نیز پیش می آید؛ زیرا حضرت عیسی علیه السلام، هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با منصب نبوت می آید. پس اگر پیامبری قبل از پیامبر ما حیات داشته و الان هم موجود باشد، روایت «لا نبی بعدی» چنین پیامبری را نفی نمی کند. منظور روایت، پیامبری است که منشأش بعد از نبوت پیامبر ما باشد.

و قال الثعلبي: (۱) قد إختلف فقيل: كان فى زمن إبراهيم عليه السلام؛

۱- صاحب تفسیر الکشف و البیان عن تفسیر القرآن؛ تفسیر روایی، قرن پنجم، م ۴۲۷، از قدیمی ترین تفاسیر اهل سنت است.

حضرت خضر زمان حضرت ابراهیم بوده است.

و قیل: بعده بقلیل؛ بعد ابراهیم مدت کوتاهی بوده.

و قیل: بعده بکثیر؛ بعد ابراهیم مدت زیادی بوده است.

اما بیان علامه مجلسی

و حکایات اجتماعهم به فی مواضع الخیر و أخذهم منه و سؤالهم له و جوابه لهم لا تحصی کثره؛ (۱)

ملاقات هایی که با حضرت خضر در امکانه شریف اتفاق افتاده و گرفتن مسائل و سوال و جواب از او به جهت کثرت، قابل شمارش نیست.

و شد بعض المحدثین فأنکر حیاته؛

و بعضی از محدثین عامه، منکر حیات او شده اند.

کتاب فردوس الأخبار از کتاب های ارزشمند اهل سنت

ضمن این که روایتی از اهل سنت به همین مضمون وارد شده است. روایتی از ابن شیرویه، ابن شهردار دیلمی صاحب کتاب فردوس الاخبار نقل شده است. این کتاب از کتاب های بسیار قدیمی و خوب اهل سنت است؛ تقریباً هزار سال قبل، مولف آن وفات کرده؛ این کتاب پنج جلدی از مصادر بحار الانوار است. ده هزار حدیث دارد. در چاپ اول، هزار حدیث از این کتاب را حذف کرده اند (کمیته ای از اهل سنت زیر نظر سلفیان سعودی، مربوط به حذف روایاتی که صلاح نمی بینند، این کار را انجام داده است). در چاپ دوم نیز ۱۰۰۰ حدیث را حذف کرده اند. البته یادشان نبوده که در مقدمه کتاب نوشته اند: یحتوی علی عشرة آلاف حدیث؛ در حالی که کتاب اکنون ثمانیه آلاف (۸۰۰۰) حدیث دارد! لذا ممکن است

در چاپ سوم این جمله را از مقدمه حذف کنند!

این کتاب از مصادر بحارالانوار است. حدیث فردوس الاخبار (ج ۲، ص ۲۰۲) از انس، خادم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

ما در شخصیت انس تامل داریم. انس جز کسانی است که امام صادق علیه السلام نسبت به وی نظر مثبتی نداشتند و می فرمودند: سه نفرند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دروغ می بستند. با این حال، ایشان حدیث مذکور را نقل می کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد نمی دهد.

خضر و الیاس، دو پیامبر جاودان

الخضر فی البحر و الیاس فی البر، یجتمعان کل لیلہ عند الردم الذی بناه ذو القرنین بین الناس و بین یاجوج و ماجوج و یحجان کل سنه، و یشربان من زمزم شربه تکفیهما إلی قابل، طعامهما ذلک؛ (۱)

خضر در دریا و الیاس در خشکی است. هر شب کنار سدی که ذوالقرنین بین مردم و یاجوج و ماجوج بنا کرد، اجتماع دارند. هر سال حج می روند و از زمزم، مقداری آب می نوشند که آن ها را تا سال آینده از نوشیدن بی نیاز می کند، غذایشان همین است.

روایت مذکور در مصادر ما نیامده است.

۱- ابن شیرویه، ابن شهردار دیلمی، الفردوس شهردار، ج ۲، ص ۲۰۲، ح ۳۰۰۰ مرسلا، عن أنس بن مالک؛ کتر العمال، ج ۱۲، ص ۷۱؛ عن الحارث.

سخن در مورد روایات دجال در کتب اهل سنت بود که بحث درگیری حضرت خضر علیه السلام با دجال در کتب عامه به میان آمد. البته در منابع خودمان درگیری حضرت خضر علیه السلام با دجال را نیافتیم. به همین مناسبت ما فصلی راجع به خضر از نگاه روایات شیعه، شروع کرده و ضمن اشاره به چند روایت در این زمینه، شخصیت خضر علیه السلام و نقش ایشان را در دوران غیبت از کتب خاصه بیان کردیم. حال روایات باقی مانده را مرور می کنیم.

طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و استدلال به عمر خضر علیه السلام

معمولاً ائمه علیهم السلام هنگام سخن گفتن از حضرت خضر علیه السلام؛ مسئله طول عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن بزرگوار را مطرح می کردند. گویا قضیه حیات و طولانی بودن عمر حضرت خضر و غایب بودن ایشان جزء فرهنگ و مسائل مورد قبول و از مسلمات بوده است. همچنین افراد وقتی از طولانی بودن عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت ایشان از ائمه سوال می کردند، ائمه به زنده بودن و طولانی بودن عمر حضرت خضر علیه السلام اشاره می کردند.

روایتی که از عامه نقل کردیم، گویای این مطلب بود که عمر خضر بر اساس روایت خود اهل سنت، طولانی و تا زمان ظهور دجال خواهد

بود؛ هرچند در این که دجال قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا بعد از ظهور باشد، اختلاف است.

بعضی از اهل سنت با توجه به آیه ۵۷ سوره مریم:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾،

قائلند که حضرت ادريس زنده است؛ ولی غالب علمای ما این بیان را قبول ندارند.

کلامی از امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ به فرد سائل

اشاره

روایتی از کتاب محاسن برقی نقل شده است؛ محاسن از قدیمی ترین کتبی است که قمی ها نوشتند:

عنه عن أبيه عن أبي هاشم الجعفری رفع الحديث قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: دخل أمير المؤمنين عليه السلام المسجد ومعه الحسن عليه السلام فدخل رجل، فسلم عليه، فرد عليه شبيهاً بسلامه فقال: يا أمير المؤمنين جئت أسألك. فقال: سل. قال: أخبرني عن الرجل إذا نام أين تكون روحه؟ و عن المولود الذي يشبه أباه كيف يكون؟ و عن الذكر و النسيان كيف يكونان؟ قال: فنظر أمير المؤمنين عليه السلام الى الحسن عليه السلام فقال أجبه. فقال الحسن: إن الرجل إذا نام فإن روحه متعلقه بالريح، و الريح متعلقه بالهواء، فإذا أراد الله أن يقبض روحه جذب الهواء الريح و جذبت الريح الروح، و إذا أراد الله أن يردّها في مكانها جذبت الروح الريح، و جذبت الريح الهواء، فعادت إلى مكانها، و أما المولود الذي يشبه أباه، فإن الرجل إذا واقع أهله بقلب ساكن و بدن غير مضطرب وقعت النطفه في الرحم، فيشبه الولد أباه، و إذا واقعها بقلب شاغل و بدن مضطرب، فوعدت النطفه في الرحم، فإن وقعت على عروق أعمامه يشبه الولد أعمامه، و إن وقعت على عرق من عروق أخواله يشبه الولد أخواله، و أما الذكر و النسيان، فإن القلب في حق و الحق مطبق عليه، فإذا أراد الله أن يذكر القلب سقط الطبق، فذكر، فقال الرجل: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، و أشهد أن أباك أمير المؤمنين وصي محمد حقا

حقاً، و لم أزل أقوله، و أشهد أنك وصيه، و أشهد أنّ الحسين وصيك، حتى أتى على آخرهم، فقال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فمن كان الرجل؟ قال: الخضر عليه السلام؛ (۱)

امیر مؤمنان علیه السلام وارد مسجد شد و همراه او امام حسن علیه السلام بود. سپس مردی داخل مسجد شد و سلام کرد. حضرت امیر همان گونه که آن مرد سلام کرده بود، جواب فرمودند. پس آن مرد گفت: آمده ام سوال کنم یا امیرمؤمنان! مرا آگاه کن از انسان که وقت خوابیدن روحش کجا می رود؟ و این که چرا فرزند شبیه پدرش است؟ و به یاد آمدن و فراموشی چگونه است؟ حضرت امیر المؤمنین به امام مجتبی علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: همانا انسان وقتی می خوابد، روح آدمی مرتبط به بادهای است. اگر خداوند بازگشت روح را به بدن صاحبش اجازه ندهد، هوا ریح را جذب می کند و ریح نیز روح را به سمت خود می کشد. اگر خدای تعالی اجازه فرماید که آن روح به صاحبش برگردد، همان روح، ریح را جذب نموده و آن ریح هوا را، و روح مراجعت نموده و در بدن صاحبش جای می گیرد. علت شباهت برخی از فرزندان به عموها و دایی ها این است که هر گاه انسان با دلی آسوده و بدنی غیر مضطرب با همسر خود نزدیکی کند، نطفه در کیسه رحم ساکن شده و فرزند به پدر خود شبیه می شود و چنانچه عمل نزدیکی با دلی ملتهب و جسمی مضطرب انجام شود در این صورت نطفه در رحم ساکن شده (پس نطفه بر یکی از رگ ها قرار می گیرد) که اگر آن رگ های عموها باشد شبیه عموها شده و اگر بر رگ های دایی ها قرار بگیرد شبیه ایشان می شود. ذکر و فراموشی: قلب انسان در جعبه و حقه کوچکی قرار دارد، و بر آن حقه سرپوشی نهاده شده است. هر گاه خداوند اراده کند که قلب به خاطر آورد، آن سرپوش کنار رود؛ پس قلب فراموش شده را به یاد آورد.

آن فرد سائل گفت: شهادت می دهم که هیچ معبودی جز الله نیست و شریکی

ندارد و این که محمّد رسول خدا و بنده او است و شهادت می دهد که پدرت، امیرالمومنین جانشین برحق پیامبر است و پیوسته نیز بدان معترف بودم و شهادت می دهد که تو وصی پدرت و جانشین اوئی! و شهادت می دهد که حسین بن علی وصی و جانشین پدرش پس از تو است. سپس تا به آخر ائمه را نام برد. راوی از امام صادق علیه السلام سوال می کند که آن سائل که بود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خضر.

این روایت در کافی شریف هم آمده، ضمن این که حضرت خضر علیه السلام پس از نام بردن دوازده امام، به امیر مومنان سلام می کند.

روایت، طبق نقل اصول کافی

وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! اتَّبِعْهُ فَإِنِّي أَنْظُرُ أَيْنَ يَقْصِدُ؟ فَخَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ. فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَتَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ. قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ؛ (۱)

حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! برو دنبالش بین کجا می رود؟ او به دنبالش رفت؛ ولی اثری از او نیافته و گفت: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت، متوجه نشدم به کجا رفت. خدمت پدر رسیدم و جریان را باز گفتم. آن حضرت فرمود: ای ابا محمد! آیا دریافتی او که بود؟ گفتم: خدا و رسول و امیرالمومنین داناترند. فرمود: او خضر علیه السلام بود.

زنده بودن خضر علیه السلام در عصر ائمه اطهار علیهم السلام

اشاره

نکته: از این روایت استفاده می شود که حضرت خضر در آن زمان در

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۶، بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِثْنَيْنِ عَشَرَ وَ النَّصِّ عَلَيْهِمْ؛ ح ۱.

قید حیات بوده است. روایت مذکور از روایاتی است که فقط شیعه آن را نقل می کند و حتی یک منبع از منابع عامه آن را نیاورده است.

مصادر روایت

روایت را محاسن برقی (ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۳)، اصول کافی (ج ۱، ص ۵۲۶)، اثبات الوصیه (ص ۱۳۶)، کمال الدین و تمام النعمه، (ج ۱، ص ۳۱۵)، علل الشرائع (ج ۱، ص ۹۸)، تفسیر قمی (ج ۲، ص ۴۴) و... نقل کرده اند. مدارک مذکور از قوت بسیار محکمی برخوردار است. بنابراین، مدارک قائلین به حیات خضر همین هاست.

روایتی دیگر: امام عسکری علیه السلام و معرفی جانشین خود

حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن علي و أنا أريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق إن الله تبارك و تعالی لم یخل الأرض منذ خلق آدم علیه السلام و لا- یخلیها إلى أن تقوم الساعة من حجه لله علی خلقه، به یدفع البلاء عن أهل الأرض و به ینزل الغیث و به ینزل برکات الأرض. قال: فقلت له: یا ابن رسول الله! فمن الإمام و الخلیفه بعدک؟ فنهض علیه السلام مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج و علی عاتقه غلام كأن وجهه القمر لیله البدر من أبناء الثلاث سنین. فقال: یا أحمد بن إسحاق! لولا کرامتک علی الله عز و جل و علی حججه ما عرضت علیک ابني هذا، إنه سمی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کنیه، الذی یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. یا أحمد بن إسحاق! مثله فی هذه الأمه مثل الخضر علیه السلام، و مثله مثل ذی القرنین، والله لیغیبن غیبه لا ینجوا فیها من الهلکه إلا من ثبته الله عز و جل علی القول بإمامته و وفقه [فیها] للدعاء

بتعجیل فرجه (۱) فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامه يطمئن إليها

۱- تبلیغات شدید و زرق و برق و مسائل مادی، بسیاری از مردم را در آن دوران غیبت متزلزل می کند،... قَالَ: يا زُرَّارَةُ إِذَا أَدْرَكَتْ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ (کافی، ج ۱، ص ۳۳۷). در چنین موقعیتی باید از خداوند عزوجل بخواهیم که جزء گمراهان نباشیم، «يا الله يا رحمان يا رحيم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۲۶) خیلی ها سال ها سرسفره ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند؛ نمک خوردند، ولی نمکدان شکستند و دینشان را به دنیای دیگران فروختند. دوران غیبت دوران سختی است، دوران مرحوم صدوق (م ۳۸۱) با این که ۱۲۱ سال از زمان غیبت (۲۶۰) می گذرد؛ بنا به فرموده ایشان دوران شک و تردید در امر غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. شیخ صدوق در مقدمه کمال الدین می گوید: انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، و دیدم بیش تر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می کردند، در امر غیبت حیرانند و درباره امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم و ائمه اطهار: تلاش خود را در ارشاد ایشان به کار بستم تا آن ها را به حق و صواب دلالت کنم. تا این که شیخی از اهل فضل و علم و شرف که از دانشمندان قم بود، از بخارا بر ما وارد شد. من به جهت آن که وی دیندار و خوش فکر و راست کردار بود، از دیر زمان آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم و او شیخ نجم الدین، محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت بود و پدرم از جد او، محمد بن احمد بن علی بن صلت روایت می کرد و علم و عمل و زهد و فضلش را می ستود و احمد بن محمد بن عیسی با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابو طالب عبد الله بن صلت قمی روایت می کرد و باقی بود تا آن که محمد بن حسن صفار او را دیدار و از او روایت کرد. پس چون خدای تعالی مرا به این شیخ که از این خاندان رفیع بود، رسانید، او را سپاس گفتم که دیدارش را نصیبم ساخت و به برادریش گرامی ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام او را در مورد قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش او را به شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن حضرت (بیان کرده و اخباری از پیامبر اکرم و ائمه اطهار: در غیبت آن امام، روایت کردم و او بدان اخبار آرامش یافت و شک و تردید و شبهه را از قلب او زایل ساخت و احادیث صحیحی را که از من فرا گرفت به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع کتابی برایش تألیف کنم. من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هر گاه خداوند وسایل مراجعتم را به محل استقرار و وطن- شهری- فراهم کند به گردآوری آنچه خواسته است، اقدام کنم. (کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲-۳).

قلبی؟ فنطق الغلام علیه السلام بلسان عربی فصیح فقال: أنا بقیه الله فی أرضه، و المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين یا أحمد بن إسحاق. فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً، فلما کان من الغد عدت إليه، فقلت له: یا ابن رسول الله! لقد عظم سروری بما مننت [به] علی فما السنه الجاریه فیہ من الخضر و ذی القرنین؟ (۱) فقال: طول الغیبه یا أحمد. قلت: یا ابن رسول الله و إن غیبه لتطول؟ قال: ای و ربی حتی یرجع عن هذا الأمر أكثر القائلین به (۲) و لا- یبقی إلا من أخذ الله عز و جل عهدہ لولایتنا و کتب فی قلبه الإیمان و أیده بروح منه (۳) یا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، و سرّ من سرّ الله، و غیب من

۱- البته بین ذوالقرنین و حضرت خضر فرق است. حضرت خضر اکنون حیات دارند و مونس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند؛ ولی ذوالقرنین وفات کرده است. دو دفعه غیبت کرد که هر دفعه ۵۰۰ سال طول کشید و سپس ظاهر شد. ممکن است وجه شبه دیگری هم بتوان برای آن ذکر کرد و آن سلطه حضرت بر شرق و غرب و همه جهان است، مانند ذوالقرنین که بر همه عالم سلطه پیدا کرد.

۲- به خدا پناه می بریم در دوران غیبت از این که ایمانمان مستودع باشد و مستقر نباشد و یا این که هنگام مرگ به ما گفته شود: لست علی دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم مت یهودیا او نصرانیا!

۳- به قول شاعر: لو فتشوا قلبی رأوا وسطه سطرین قد خطا بلا کاتب / العدل و التوحید فی جانب و حب اهل البیت فی جانبی اگر کسی قلب مرا بشکافد، درون قلب من دو سطر نوشته شده را می بیند که از ازل نقش بسته شده اند، نه این که کسی آن ها را نوشته باشد: یک طرف قلبم نوشته است که من خداشناسم و طرف دیگر آن نوشته شده، حب اهل بیت.

غیب الله، فخذ ما آتیتک و اکتمه و کن من الشاکرین تکن معنا غدا فی علیین؛ (۱)

شیخ صدوق از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری چنین روایت می کند: خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و می خواستم راجع به جانشین آن حضرت از ایشان سؤالاتی بکنم. قبل از این که سؤال خود را مطرح سازم، فرمود: ای احمد! خداوند هرگز زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود. پروردگار به وسیله آن حجت، بلاها را از زمین دفع می کند و برکات خود را بر اهل زمین نازل می کند.

راوی می گوید: عرض کردم: یابن رسول الله! خلیفه و امام بعد از شما کیست؟ امام پس از این سؤال من، از جای خود با سرعت حرکت کرد و داخل اتاقی شد و بار دیگر در حالی که کودکی را بر روی شانه خود گذاشته بود، وارد شد. صورت کودک مانند ماه تمام می درخشید و در حدود سه سال از عمرش می گذشت. سپس فرمود: ای احمد! اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و نزد حجت های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی، هرگز این کودک را به تو نشان نمی دادم. این کودک با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همنام و کنیه است و او زمین را پس از ظلم و جور، از عدل و داد پر می کند.

ای احمد! مثل این کودک در میان این امت، مانند خضر و ذی القرنین است. به پروردگار سوگند، این کودک غیبی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه، بقیه هلاک خواهند شد. احمد می گوید: عرض کردم: ای مولای من! او علامتی دارد که قلبم اطمینان پیدا کند؟ در این هنگام کودک شروع به سخن گفتن کرد و با زبان عربی فصیحی گفت: أنا بقیه الله فی أرضه و المنتقم من أعدائه فلا تطلب أثرا بعد عین یا احمد بن اسحاق؛ یعنی من ذخیره الهی در زمین او هستم و نیز از دشمنانش انتقام می گیرم. پس بعد از این دیگر اثری از آن نخواهی یافت، ای احمد بن اسحاق!

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، ب ۳۸، ح ۱؛ معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۶، ص ۸۹.

احمد می گوید: من پس از این جریان خوشحال از منزل امام علیه السلام بیرون شدم و روز بعد، بار دیگر خدمت امام رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله! من دیروز بسیار مسرور شدم و از منتی که بر من نهادی ممنون هستم. اینک بفرماید سنت های خضر و ذو القرنین در مورد او چیست؟ فرمود: برای این که وی مدت زیادی در غیبت خواهد ماند. عرض کردم: مگر غیبت او بسیار طول می کشد؟

فرمود: آری؛ به خداوند سوگند او به اندازه ای در پشت پرده غیبت بماند تا آن که گروهی از معتقدین امامت از عقیده خود برگردند و جز افرادی که خداوند میثاق ولایت ما را از آنان گرفته و روح ایمان را در آنان تقویت فرموده، ثابت نخواهد ماند. ای احمد! این از اسرار خداوند است. اکنون این سر را نگهدار و به کسی اطلاع نده و سپاسگزار باش تا فردای قیامت با ما باشی.

بیان علامه طباطبایی در مورد حضرت خضر و ذوالقرنین

علامه طباطبایی در جلد ۱۳ تفسیر شریف المیزان ذیل آیه {وَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَاءَ تَلَوَا عَلَيْكُمْ مِّنْهُ ذِكْرًا}؛ (کهف: ۸۳)، بحث مبسوطی راجع به ذوالقرنین دارند؛ ضمن این که می فرمایند: مطالب نقل شده در مورد ذوالقرنین مشتمل بر مطالب شگفت آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده و بلکه عقل سالم آن را محال می داند و عالم وجود هم منکر آن است. (۱) ایشان بیانی نیز در مورد حضرت خضر علیه السلام دارند:

لم یرد ذکره فی القرآن إلا ما فی قصه رحله موسیٰ الی مجمع البحرین، و لا ذکر شیء من جوامع أوصافه إلا ما فی قوله تعالیٰ: {فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا}؛ (کهف: ۶۵) و الذی یتحصل من الروایات النبویه أو الواردة من طرق أئمه أهل البيت فی قصته، ففی روایه محمد بن عماره عن الصادق علیه السلام: أَنَّ الْخَضْرَ

كان نبياً مرسلًا - بعثه الله تبارك و تعالیٰ إلى قومه، فدعاهم إلى توحیده - و الإقرار بأنبيائه و رسله و كتبه، و كان آيته أنه لا يجلس على خشبه يابسه - و لا أرض بيضاء إلا أزهرت خضراء - و إنما سمي خضرا لذلك، و كان اسمه تاليا بن مالك بن عابر بن أرفخشذ بن سام بن نوح الحديث، و يؤيد ما ذكر من وجه تسميته ما في الدر المنثور، عن عده من أرباب الجوامع عن ابن عباس و أبي هريره عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: إنما سمي الخضر خضراً، لأنه صلى على فروه بيضاء - فاهترت خضراء؛ (۱)

قرآن کریم درباره حضرت خضر علیه السلام فقط همین داستان رفتن موسی به مجمع البحرین را ذکر کرده است و از جمیع اوصافش مطلبی ذکر نکرده است، تنها مطلب همین است که می فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». آنچه از روایات نبوی و روایات وارد شده از اهل بیت علیهم السلام در داستان خضر رسیده است، چه می توان فهمید؟ از روایت محمد بن عماره که از امام صادق علیه السلام نقل شده و در بحث روایتی آینده خواهد آمد؛ چنین برمی آید که آن جناب پیغمبری مرسل بوده که خدا او را به سوی قومش مبعوث فرموده بود و او مردم خود را به سوی توحید و اقرار به انبیا و فرستادگان خدا و کتب انبیای پیشین دعوت می کرده و معجزه اش این بوده که روی هیچ چوب خشکی نمی نشست، مگر آن که سبز می شده و بر هیچ زمین بی علفی عبور نمی کرده مگر آن که سبز و خرم می گشته و اگر او را خضر نامیدند به همین جهت بوده است و این کلمه با اختلاف مختصری در اعراب آن در عربی به معنای سبزی است، و در صورتی که اسم اصلی وی تالی بن ملکان بن عابر بن ارفخشذ بن سام بن نوح است... مؤید این حدیث در وجه نامیدن او به

خضر مطلبی است که در الدر المنثور از عده ای از ارباب جوامع حدیث از ابن عباس و ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: خضر را بدین جهت خضر نامیدند که وقتی روی پوستی سفید رنگ نماز گزارد، آن پوست سبز شد و در بعضی از اخبار مانند روایت عیاشی از برید منسوب به امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده که خضر و ذو القرنین دو مرد عالم (دانشمند) بودند نه پیغمبر؛ و لیکن آیات نازل شده در داستان خضر و موسی خالی از این ظهور نیست که وی نبی بوده، و چطور ممکن است بگوییم نبی نبوده، در حالی که در آن آیات آمده که حکم بر او نازل شده است. (۱)

ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام

ادامه بحث علامه طباطبایی در خصوص زندگی و حیات خضر علیه السلام (۱)

از اخبار متفرقه ای که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، برمی آید که خضر تا کنون زنده است و هنوز از دنیا نرفته است. و از قدرت خدای سبحان

۱- «و يظهر من أخبار متفرقه عن أئمة أهل البيت: أنه حي لم يموت بعد و ليس بعزیز علی الله سبحانه أن يعمر بعض عباده عمرا طويلا- إلى أمد بعيد و لا أن هناك برهانا عقليا يدل على استحاله ذلك. و قد ورد في سبب ذلك في بعض الروايات (الدر المنثور عن الدار قطنی و ابن عساکر عن ابن عباس من طرق العامه (احتمال اول) أنه ابن آدم لصلبه و نسیء له في أجله حتى يكذب الدجال و في بعضها (احتمال دوم) أن آدم عليه السلام دعا له بالبقاء إلى يوم القيامة، و في عده روايات من طرق الفريقين (احتمال سوم) أنه شرب من عين الحياه التي هي في الظلمات حين دخلها ذو القرنين في طلبها و كان الخضر في مقدمته فرزقه الخضر و لم يرزقه ذو القرنين، و هذه و أمثالها آحاد غير قطعيه من الأخبار لا سبيل إلى تصحيحها بكتاب أو سنه قطعيه أو عقل. و قد كثرت القصص و الحكايات و كذا الروايات في الخضر بما لا يعول عليها ذو لب كروايه خصيف أربعة من الأنبياء أحياء اثنان في السماء: عيسى و إدريس، و اثنان في الأرض الخضر و إلياس- فأما الخضر فإنه في البحر و أما صاحبه فإنه في البر. و روايه العقيلي عن كعب قال: الخضر على منبر بين البحر الأعلى و البحر الأسفل، و قد أمرت دواب البحر أن تسمع له و تطيع، و تعرض عليه الأرواح غدوه و عشيه. و روايه كعب الأخبار: أن الخضر بن عاميل ركب في نفر من أصحابه- حتى بلغ بحر الهند و هو بحر الصين فقال لأصحابه: يا أصحابي ادلونني فدلوه في البحر أياما و ليالي- ثم صعد فقالوا: يا خضر ما رأيت؟ فلقد أكرمك الله و حفظ لك نفسك في لجه هذا البحر- فقال استقبلني ملك من الملائكة فقال لي: أيها الآدمي الخطاء إلى أين؟ و من أين؟ فقلت: إنني أردت أن أنظر عمق هذا البحر. فقال لي: كيف؟ و قد أهوى رجل من زمان داود عليه السلام لم يبلغ ثلث قعره حتى الساعه و ذلك منذ ثلاث مائه سنه، إلى غير ذلك من الروايات المشتمله على نوادر القصص»؛ (الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۳، ص ۳۵۳).

دور نیست که بعضی از بندگان خود را عمری طولانی دهد و تا زمانی طولانی زنده نگه دارد. برهانی عقلی هم بر محال بودن طول عمر نداریم و به همین جهت نمی توانیم عمر طولانی را انکار کنیم. علاوه بر این که در بعضی روایات (در المنثور از دارقطنی و ابن عساکر از ابن عباس) از طرق عامه (احتمال اول) سبب این طول عمر هم ذکر شده است. در روایتی که در المنثور از دارقطنی و ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده اند چنین آمده که او فرزند بلا فصل آدم است و خدا بدین جهت زنده اش نگه داشته تا دجال را تکذیب کند و در بعضی دیگر (احتمال دوم) که در در المنثور از ابن عساکر از ابن اسحاق روایت شده، نقل شده که آدم برای بقای او تا روز قیامت دعا کرده است. (۱)

در تعدادی از روایات (احتمال سوم) که از طرق شیعه و سنی رسیده، آمده است که خضر از آب حیات که واقع در ظلمات است، نوشیده؛ چون وی در پیشاپیش لشکر ذو القرنین که در طلب آب حیات بود، قرار داشت. خضر به آن رسید و ذو القرنین نرسید. این روایات و امثال آن روایات آحادی است که به صدورش قطع نداریم و از قرآن کریم و سنت قطعی و عقل هم دلیلی بر توجیه و تصحیح این روایات نداریم.

قصه ها و حکایات و همچنین روایات درباره حضرت خضر علیه السلام بسیار است؛ لیکن صحبت هایی است که هیچ خردمندی به آن اعتماد نمی کند؛ (۲) مانند این روایت که در الدر المنثور از ابن شاهین از خصیف

۱- آیا اگر آحاد باشد و سند آن مشکل نداشته باشد لازم است که قطع پیدا کنیم؟

۲- بنده نمی دانم چرا جناب علامه فرموده که هیچ خردمندی به آن اعتماد نمی کند؟ آیا روایت مشکل عقلی دارد؟ اگر مشکل سندی این روایت حل شود، در پذیرفتن روایت چه محذوری داریم؟

نقل شده که چهار نفر از انبیا تاکنون زنده هستند: دو نفر آن‌ها، یعنی عیسی و ادریس در آسمان هستند و دو نفر دیگر، یعنی خضر و الیاس در زمین هستند؛ خضر در دریا و الیاس در خشکی است.

نیز مانند روایت الدرالمنثور از عقیلی از کعب (۱) که گفته است: خضر در میان دریای بالا و دریای پایین بر روی منبری قرار دارد، و جنبندگان دریا مأمورند اطاعتش کنند و همه روزه، صبح و شام ارواح بر او عرضه می‌شوند.

یا مانند روایت الدرالمنثور از ابی‌الشیخ در کتاب العظمه و ابی‌نعیم در حلیه الاولیاء از کعب الاحبار که گفته است: خضر، فرزند عامیل با چند نفر از رفقای خود سوار شدند و به دریای هند رسیدند و دریای هند همان دریای چین است. در آن جا به دوستانش گفت: مرا به دریا آویزان کنید! چند روز و شب آویزان بود، آن گاه صعود کرد. گفتند: ای خضر! چه دیدی؟ خدا عجب اکرامی از تو کرد که در این مدت در اعماق دریا محفوظ ماندی! گفت: یکی از ملائکه به استقبال آمد و گفت: ای آدمی زاده خطاکار! از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم ته این دریا را ببینم. گفت: چگونه می‌توانی به ته آن برسی در حالی که از زمان داوود علیه‌السلام مردی به طرف قعر آن می‌رود و تا به امروز نرسیده است با این که از آن روز تا امروز سیصد سال می‌گذرد و روایاتی دیگر از این قبیل روایات که مشتمل بر نوادر داستان‌ها است. (۲)

۱- عبارت مذکور روایت نیست، بلکه حرف خود کعب است. کعب هم خودش و هم روایاتش (مولفا و مولفا) مشکل دارد، هرچند بعضی از معاصرین به وثاقت او تمایل دارند؛ ولی از نظر ما مردود است.

۲- ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۴۸۹.

خضر زنده است و حیات دارد؛ هر چند در مورد علت حیات او روایات متفاوت است.

ذو القرنین

خصوصیت اول: حضرت خضر علیه السلام جزء نیروهای ذی القرنین بود. علامه طباطبایی در این زمینه در تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۷۹ بحث مفصّلی دارد که شایسته مطالعه است. ایشان می فرماید: (۱)

۱- «لم یعترض لاسمه ولا لتأریخ زمان ولادته و حیاته و لا لنسبه و سائر مشخصاته علی ما هو دأبه فی ذکر قصص الماضین بل اکتفی علی ذکر ثلاث رحلات منه فرحله أولى إلی المغرب حتی إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئه (أو حامیه) و وجد عندها قوما، و رحله ثانیه إلی المشرق حتی إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم یجعل الله لهم من دونها ستر، و رحله ثالثه حتی إذا بلغ بین السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولاً... و الخصوصیات و الجهات الجوهریه التي تستفاد من القصه هی أولاً... و ثانیاً: أنه کان مؤمناً بالله و الیوم الآخر و متدیناً بدين الحق كما یظهر من قوله: «هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعَیْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعَیْدُ رَبِّي حَقًّا» و قوله: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ یَرُدُّ إلی رَبِّهِ فِیَعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا» إلخ و یزید فی کرامته الدینیة أن قوله تعالی: «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسَيْنًا» یدل علی تأییده بوحي أو إلهام أو نبی من أنبیاء الله کان عنده یسده بتبلیغ الوحي. و ثالثاً: أنه کان ممن جمع الله له خیر الدنیا و الآخرة، أما خیر الدنیا فالملك العظیم الذی بلغ به مغرب الشمس و مطلعها فلم یقم له شیء و قد ذلت له الأسباب، و أما خیر الآخرة فبسط العدل و إقامه الحق و الصفح و العفو و الرفق و کرامه النفس و بث الخیر و دفع الشر، و هذا كله مما یدل علیه قوله تعالی: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» مضافاً إلی ما یستفاد من سیاق القصه من سيطرته الجسمانیة و الروحانیة. و رابعاً: أنه صادف قوما ظالمین بالمغرب فعذبهم. و خامساً: أن الردم الذی بناه هو فی غیر مغرب الشمس و مطلعها فإنه بعد ما بلغ مطلع الشمس أتبع سبباً حتی إذا بلغ بین السدین. و من مشخصات ردمه مضافاً إلی كونه واقعا فی غیر المغرب و المشرق أنه واقع بین جبلین كالحائطین، و أنه ساوی بین صدفیهما و أنه استعمل فی بنائه زبر الحديد و القطر، و لا محاله هو فی مضیق هو الرابط بین ناحیتین من نواحي الأرض المسکونه»؛ (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۷۸ - ۳۷۹).

قرآن کریم متعرض اسم و تاریخ زندگی و ولادت و نسب و سایر مشخصاتش نشده است. البته این رسم قرآن کریم در همه موارد است که در هیچ یک از قصص گذشتگان به جزئیات نمی پردازد. در خصوص ذوالقرنین هم به ذکر سفرهای سه گانه او بسنده کرده است: اولین سفرش به مغرب تا آن جا که به محل فرو رفتن خورشید رسیده و دیده است که آفتاب در "عینِ حَمِيَّة" و یا "حامیه" فرو می رود، و در آن محل با قومی مواجه شد. سفر دومش از مغرب به طرف مشرق بوده، تا آن جا که به محل طلوع خورشید رسیده و در آن جا با قومی مواجه شد که خداوند میان آنان و آفتاب ساتر و حاجبی قرار نداده و سفر سومش تا موضع بین السدین بوده و در آن جا با مردمی مواجه شد که به هیچ وجه حرف و کلام نمی فهمیدند... این چیزی است که قرآن کریم از این داستان آورده و از آنچه آورده چند خصوصیت و جهت جوهری داستان استفاده می شود....

خصوصیت دوم: او مردی مؤمن به خدا و روز جزا و متدین به دین حق بوده که بنا بر نقل قرآن کریم گفته است: {هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعَيْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعَيْدُ رَبِّي حَقًّا} و نیز گفته: {أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يَرُدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا}؛ گذشته از این که آیه {قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا} که خداوند اختیار تام به او می دهد؛ خود شاهد بر مزید کرامت و مقام دینی اوست و می فهماند که او به وحی و یا الهام و یا به وسیله پیغمبری از پیغمبران تایید می شده

است، و او را کمک می کرده است.

خصوصیت سوم: او جزء افرادی بوده که خداوند خیر دنیا و آخرت را برای وی جمع کرده بود. خیر دنیا، برای این که سلطنتی به او داده بود که توانست با آن به مغرب و مشرق آفتاب برود، و هیچ چیز جلوگیرش نشود؛ بلکه تمامی اسباب مسخر او باشند و اما آخرت، برای این که او بسط عدالت و اقامه حق در بشر، با صلح و عفو و رفق و کرامت نفس و گستردن خیر و دفع شر در میان بشر سلوک کرد. همه این ها از آیه {إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا} استفاده می شود؛ علاوه بر آنچه از سیاق داستان بر می آید که چگونه خداوند نیروی جسمانی و روحانی به او ارزانی داشته است.

خصوصیت چهارم: با جماعتی ستمکار در مغرب مواجه شد و آنان را عذاب کرد.

خصوصیت پنجم: سدی بنا کرده که در غیر مغرب و مشرق آفتاب بوده است؛ چون بعد از آن که به مشرق آفتاب رسیده از امری پیروی کرده تا به میان دو کوه رسیده است و از مشخصات سد او علاوه بر این که گفتیم در مشرق و مغرب عالم نبوده، این است که میان دو کوه ساخته شده و این دو کوه را که مانند دو دیوار بوده اند، به صورت یک دیوار ممتد در آورده و در سدی که ساخته پاره های آهن و مس گداخته به کار رفته و قطعاً در تنگنایی بوده که آن تنگنا رابط میان دو قسمت مسکونی زمین بوده است.

این گوشه ای از شخصیت خضر و ذی القرنین بود که به مناسبت درگیری خضر و دجال براساس روایت عامه بیان کردیم.

روایت دوم: روایت نواس بن سمعان

روایت دوم: روایت نواس بن سمعان (۱)

نواس روایت مفصلی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد دجال نقل می کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده و عدم نقل علما دلیل بر ندیدن روایت نبوده، بلکه از این گونه روایات اعراض کرده اند. فقط ابن شدقم (م. ۱۰۳۳) در زهره المقول این روایت را از صحیح مسلم نقل می کند. اهل سنت روایت را در عمده صحاح و مسانیدشان نقل کرده اند و این یکی از مفصل ترین روایات عامه است. این روایت تفصیل و جزئیات دجال را بیان می کند.

مصادر روایت

عبد الرزاق: (ج ۱۱، ص ۳۹۲، ح ۲۰۸۲۲)، ابن ابی شیبیه: (ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۱۹۳۱۳)، أحمد: (ج ۶، ص ۴۵۴، عن عبد الرزاق)، مسلم: (ج ۴، ص ۲۲۵۰، ب ۲۰، ح ۲۹۳۷). ابن ماجه: (ج ۲، ص ۱۳۵۶، ب ۳۳، ح ۴۰۷۵ همانند مسلم به تفاوت یسیر، بسند آخر، عن النواس بن سمعان الکلابی)، أبو داود: (ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۱ همانند روایت مسلم الأولى، مختصراً، به سند آخر، عن النواس بن سمعان البزار: علی ما فی کشف الهیثمی)، الترمذی: (ج ۴، ص ۵۱۰، ب ۵۹، ح ۲۲۴۰ همانند روایت مسلم الأولى بتفاوت) و....

بیان روایت

ما روایت را از صحیح مسلم نقل می کنیم: (۲)

عن نواس بن سمعان قال: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال ذات غده فخفض فیه و رفع؛ یک روز صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دجال سخن گفت و جزئیات و

۱- ایشان را جزء صحابه می دانند، شامی است و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اسلام آورد و خواهرش را به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آورد؛ ولی این عقد به ازدواج منجر نشد.

۲- مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشیری النیسابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵، ح ۵۲۲۸.

تفصیلات او را شرح داد.

حتى ظنناه في طائفه النخل فلما رحنا إليه عرف ذلك فينا؛

تا این که گمان کردیم در نزدیکی ما در نخلستان است. پس هنگامی که ما به سوی او رفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کاری دارید؟

قلنا: يا رسول الله ذكرت الدجال غدا، فخفضت فيه و رفعت، حتى ظنناه في طائفه النخل؛

گفتیم: یا رسول الله! صبح از دجال سخن گفتمی و جزئیات او را شرح دادی، طوری که ما گمان کردیم در نزدیکی ما در نخلستان است!

فقال: غير الدجال أخوفني عليكم؛

پیامبر فرمود: از غیر دجال بر شما بیش تر می ترسم.

إن يخرج و أنا فيكم فأنا حجيجه دونكم، و إن يخرج و لست فيكم فامرؤ حجيج نفسه، والله خليفتي على كل مسلم، إنه شاب قطط؛

جوان و موی فروری دارد؛ عینه طافته؛ یک چشمی است.

كأني أشبهه، بعد العزى بن قطن؛ گویا او را شبیه عبد عزی بن قطن می بینم.

فمن أدرکه منكم فليقرأ عليه فواتيح سورة الكهف؛ پس هر که او را درک کرد، اوائل سوره کهف را بخواند.

إنه خارج من خله بين الشام و العراق، فعث يمينا و عث شمالا؛

دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود؛ فسادی که سریع فراگیر می شود، مثل آتشی که در هیزم افتد؛ شرق و غرب را فرا می گیرد.

يا عباد الله! فاثبتوا! ای بندگان! ثابت قدم باشید.

قلنا: يا رسول الله و ما لبثه في الأرض؟ گفتیم: یا رسول الله! مدت توقفش در زمین چقدر است؟

قال: أربعون يوماً، يوم كسنة و يوم كشهرو و يوم كجمعه و سائر أيامه كأيامكم؛ فرمود: ۴۰ روز که یک روز آن برابر یک سال و یک روز آن برابر یک ماه و یک روز آن برابر یک هفته، و مابقی ایامش مثل ایام شما؛ یعنی

همه حکومتش تقریباً دو سال طول می کشد.

اگر علمای ما به این روایت عمل کنند و محور را این روایت قرار دهند (هرچند به این روایت عمل نکرده اند) چطور قائلند که دجال ظهور کرده و آن را بر مادی گری غربی تطبیق می دهند و چگونه قضیه دجال را یک جریان می دانند. این تطبیقات با روایت مذکور قابل جمع نیست!

قلنا: یا رسول الله! فذلک الیوم الذی کسنه أتكفینا فیہ صلاه یوم؟

گفتیم: یا رسول الله! روزی که در زمان دجال به اندازه یک سال است، آیا نماز یک روز ما را کفایت می کند؟

قال: لا، اقدروا له قدره؛ فرمود: نه، اندازه گیری کنید.

این جاست که برخی از اهل سنت، بدعت ها را به جای اجتهادات جایگزین می کنند و این را دلیل بر اجتهاد می دانند. روایت در کتب ما نیامده است. به شرح روایت مراجعه کنید. (۱)

۱- اما طریق خواندن نماز: شما در آن روز صبح تا ظهر را حساب کنید (مثلاً ۷ ساعت) بعد از گذشت این زمان، نماز ظهر بخوانید و سپس گذشت زمان برای نماز عصر و مغرب و عشا را حساب کرده و بعد از طی زمان هر کدام، نماز آن نوبت را به جا آورید. پس در یک روز که وسعت یک سال است، این گونه نماز بخوانید.

چرا در کتاب های عامه از دجال، به مسیح دجال تعبیر می شود؟

معمولا در کتاب های عامه از دجال به مسیح دجال تعبیر می کنند. چرا؟

مُعلِق در بحارالانوار ج ۸۸، ص ۹۲، ذیل دعای مفصلی که مرحوم مجلسی در عید اضحی آورده است، عبارت قابل توجهی در توضیح حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم: «وأعوذ بك من فتنه المسيح الدجال» دارد، ایشان می فرماید:

عندی أنّ المراد بالمسيح الدجال في حديث النبي صلی الله علیه و آله و سلم: وأعوذ بك من فتنه المسيح الدجال هو المسيح الكذاب، يخرج قبيل ظهور المسيح الصادق عليه الصلاة والسلام؛ مراد از مسیح دجال در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همان مسیح کذاب است که زمان کوتاهی قبل از ظهور مسیح صادق، خروج می کند.

پس قید، قید احترازی می شود.

و ذلك لأن المسيح إنما يكون بمعناه المعروف، و الدجال هو الكذاب المدعى؛

دجال مدعی مسیح صادق است و برای این ادعا باید با مسیح صادق شباهت هایی داشته باشد تا بتواند مردم را فریب دهد.

فلا بد و أن يكون رجلا يولد من غير أب؛ لذا باید مثل حضرت مسیح علیه السلام، بدون پدر به دنیا آید. و يفعل بعض أفعال المسيح عيسى بن مريم؛

توانایی بعضی از امور را که مسیح صادق انجام می دهد؛ مثل زنده کردن مردگان و شفا دادن بیماران را دارا باشد.

جریان کشتن حضرت خضر علیه السلام و احیای دوباره او که در احادیث اهل

سنت آمده، در جهت همین تمویه و تردستی اوست.

فیؤمن به اليهود قاطبه؛ همه یهود به او ایمان می آورند؛ و يدعون أنه هو المسيح الموعود فی توراتهم، فإنهم لعنهم الله منتظرون لظهوره بعد. و إنما قال المصنف (علامه مجلسی) رضوان الله عليه - تبعاً لسائر المحدثين - : ذلك أن المراد بالمسيح الدجال هو الدجال الذي إحدى عينيه ممسوحه، لما روى عن النبي في الصحيح؛ أن المسيح الدجال أعور عين اليمنى، كان عينه عنبه طافيه وليس بصحيح. تطبيق مرحوم مجلسی صحيح نیست، لأنّ الدجال إنما هو صفة للمسيح لا- بالعكس، و إنما قيل له المسيح الدجال، لأنه مدع أنه روح الله و كلمته و ابنه الذي تولد من غير أب، فينزل المسيح الصادق عيسى بن مريم عليه السلام و يقتله؛ (۱) مسیح صادق نازل می شود و مسیح دجال را می کشد.

از این مطالب معلوم می شود که مسیح دجال یک شخص است، نه یک جریان و شخص بودن دجال، منافاتی ندارد که جریانی پشت سر او باشد.

محل خروج دجال

مکانی که دجال قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا بعد از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا کمی قبل از ظهور مسیح صادق خروج می کند، چه ناحیه ای است؟

در خصوص محل خروج دجال، چند قول مستند به روایت (که عمدتاً این روایات در کتب عامه است) وجود دارد. بعضی روایات (طبق نقل ابن ابی شیبیه) محل خروج دجال را "خراسان" می دانند. روایتی هم علامه مجلسی در بحار الانوار (ج ۵۲، ص ۱۹۰) به نقل از بصائر الدرجات

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۸، پاورقی ص ۹۲.

از امام باقر علیه السلام دارد که خروج دجال را "بلخ" عنوان کرده است. بعضی روایات خروج دجال را سرزمین "مرو" و از میان قوم یهود آن سرزمین می داند و بعضی روایات (مصنف ابن عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۶ به نقل از کعب الاحبار) خروج دجال را "عراق" می داند؛ هر چند ابن حماد در نظر ما مؤلفا و مؤلفا دارای مشکل است.

برخی روایات، خروج دجال را نقطه ای به نام "خله" بین شام و عراق و بعضی دیگر، خروج را "سجستان (سیستان)" و بعضی، از روستایی یهودی نشین در اصفهان می دانند.

آیا دجال از ناحیه اصفهان است؟

اشاره

خروج دجال از اصفهان

ما روایاتی که دجال را از اصفهان می داند، از نظر متن و نقل و طریق مورد بررسی قرار می دهیم:

اولا: روایات را چه کسی نقل کرده؟ و ثانيا: آیا روایات مذکور در کتب ما و به طرق ما رسیده است یا نه؟ هر چند خواهیم دید که چنین متونی (خروج دجال از اصفهان و یا از قریه یهودیه اصفهان) در روایات ما نیامده و در کتب ما و به طرق اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است و اگر کتاب شریف کمال الدین مرحوم صدوق در روایت مفصلی از امیرالمومنین علیه السلام به این مسئله اشاره کرده، طریق روایت عامه و راوی آن مهمل است.

اما روایات

روایت اول (خروج دجال از اصفهان)

اشاره

یخرج الدجال من یهودیه أصفهان؛ روستایی که از روستاهای اصفهان است،

«معه سبعون ألفاً؛ که این عدد یا کنایه از کثرت است و یا واقعاً همین تعداد است، من اليهود علیهم التیجان. (۱)»

این روایت هیچ منبع شیعی ندارد. روایت را انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند.

ما در صدد بیان جایگاه انس بن مالک در نزد شیعه و عامه نیستیم. از اهل سنت اولین کسی که این روایت را نقل می کند، احمد بن حنبل در مسند خود (ج ۳، ص ۲۲۴) است. ابن حماد هم (ابن حماد، متوفای ۲۲۹ با احمد در یک زندان بودند ۲۴۱) در فتن (ج ۲، ص ۵۳۳، ح ۱۵۰۹) روایت را نقل می کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد نمی دهد. ابن حماد از یحیی بن سعید العطار از سلمان بن عیسی نقل می کند که قال بلغنی أن الدجال یخرج من جزیره إصبهان فی البحر یقال لها ماطوله.

آیا اصفهان دریا دارد که جزیره داشته باشد؟ ما مکرراً گفته ایم که کتاب ابن حماد هم از نظر ما و هم از نظر اهل سنت مشکل دارد؛ علاوه بر این که در نظر ما خود ابن حماد هم دارای مشکل است.

منبع دیگر روایت، مسند ابی یعلی (ج ۶، ص ۳۱۷ - ۳۱۸، ح ۳۶۳۹) است که همان متن احمد را نقل می کند.

طبرانی (۲) در معجم اوسط (ج ۵، ص ۴۸۹، ح ۴۹۲۷) روایت را از اوزاعی از ربیعہ از انس نقل کرده است. اوزاعی کسی است که می گوید: حقوقمان را از بیت المال نگرفتیم، حتی شهدنا علی بن ابیطالب

۱- معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۹۶.

۲- طبرانی ۳ معجم دارد: معجم کبیر که ۲۰ جلد آن موجود و مابقی آن مفقود است؛ معجم اوسط در ۱۰ جلد چاپ شده، و معجم صغیر یک جلد است. طبرانی متولد ۲۶۰ و متوفای ۳۶۰ است که ۶۱ سال از عمرش را در اصفهان گذرانده و آن جا فوت شده است.

بالنفاق! این شخص چقدر اعتبار دارد؟ (۱)

مستدرک حاکم هم (ج ۴، ص ۵۲۸) روایت را نقل می کند. تاریخ مدینه دمشق (ج ۳۸، ص ۱۰) روایت را از ابن عمر نقل می کند. فتن ابن کثیر هم (ج ۱، ص ۱۲۲) روایت را نقل می کند و می گوید: «تفرد به احمد» یعنی روایت را فقط احمد آورده و از متفردات احمد است که خود نشانه ضعف این روایت است.

بعضی دیگر از اهل سنت هم این روایت را در منابع خودشان آورده اند؛ ولی هیچ منبعی از منابع شیعی روایت را ذکر نکرده است.

وصف قریه یهودیه اصفهان در معجم البلدان

حموی در معجم البلدان، دو صفحه در مورد ریشه و سابقه اصفهان بحث کرده و سپس علت به وجود آمدن قریه یهودیه در اصفهان را ذکر می کند:

و هی اصفهان، مدینه عظیمه مشهوره من أعلام المدن و أعيانها، و یسرفون فی وصف عظمها حتی یتجاوزوا حد الإقتصاد إلی غایه الإسراف، و أصبهان: إسم للإقلم بأسره؛ شهرهای متعددی جزء اصفهان است و توابع زیادی دارد. و کانت مدینتها أولاً جیا ثم صارت اليهودیه؛ اول مرکز شهرجی بود و پس از کوچ دادن یهودیان بیت المقدس به منطقه یهودیه، آن جا مرکز شهر شد. و کانت مدینه أصبهان بالموضع المعروف بجی وهو الآن یعرف بشهرستان و بالمدینه، فلما سار بخت النصر وأخذ بیت المقدس؛ هنگامی که بخت النصر بیت المقدس را فتح کرد و سبی أهلها؛ اهل بیت المقدس را اسیر کرد. حمل معه یهودها و أنزلهم أصبهان؛ یهود بیت المقدس را با خود به اصفهان برد. فبنوا لهم فی طرف مدینه جی محله و نزلوها؛ در کنار شهر جی، اردوگاهی برای یهود ساختند. سمیت

اليهوديه که این محل ساخته شده برای يهود بيت المقدس را "يهوديه" نامیدند.

حال بر فرض این که دجال از اصفهان باشد، قضیه اش این است و قریه يهودیه، منطقه ای است که بخت نصر برای يهود بنا کرد. یاقوت حموی (م. متوفای ۶۲۶) این مطالب را ۸۰۰ سال قبل نوشته است؛ ضمن این که حموی مشکل نصب دارد. (ناصبی است).

و مضت علی ذلك الأيام و الأعوام فخرت جی و ما بقى منها إلا القليل و عمرت اليهوديه؛ (۱) مرکز شهر که جی بود، ویران و يهوديه آباد شد.

شاهد در این کلمه است که اطراف اصفهان، محله ای برای آوارگان يهود ساخته شد که نامش «يهوديه» بود. لذا اگر در روایات عامه «يهوديه» اصفهان آمده است، ناظر به این مطلب است؛ ضمن این که روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده است.

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۶.

روایتی است که شیخ صدوق در کتاب خویش آورده است:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ بِالْبَصِيرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُعَاذٍ قَالَ: حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ أَرْقَمٍ عَنْ أَبِي سَيَّارٍ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنِ النَّزَّالِ بْنِ سَبْرَةَ قَالَ: ...يُخْرَجُ مِنْ بَلَدِهِ يُقَالُ لَهَا إِصْفَهَانُ، مِنْ قَرْيَةٍ تَعْرِفُ بِالْيَهُودِيَّةِ. (۱)

سؤال

چگونه مدعی هستید که مضمون چنین روایتی در منابع شیعی نیامده، با این که مرحوم صدوق در کمال الدین روایت مفصل مذکور را از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند که در آن روایت، به خروج دجال از قریه یهودیه اصفهان اشاره شده است؟

جواب

طریق این روایت عامی است؛ به خصوص نزال بن سبره که در کتب رجالی ما از وی نامی برده نشده و مهمل است؛ هرچند در کتاب های عامه از ایشان ستایش شده است.

۱- شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۶-۵۲۷، باب ۴۷، حدیث الدجال و ما يتصل به من أمر القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف، ح ۱.

نزال بن سبره در طرق روایات شیعه و اهل سنت

نزال بن سبره در طریق شیخ طوسی در کتاب امالی شیخ (ج ۲، ص ۲۳۱) آمده است. روایتی را شیخ طوسی از امیرالمومنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که در سند این روایت که در مورد فضیلت طلب علم است، نزال بن سبره وجود دارد. نزال بن سبره در طریق روایت شیخ صدوق در کمال الدین که راجع به دجال است هم وجود دارد. مرحوم صدوق در کتاب توحید (ص ۷۷) مطلبی را از امیرالمومنین علیه السلام در جواب یک یهودی ذکر می کند که راوی آن نزال بن سبره است. بنابراین در کتب رجالی ما نامی از نزال بن سبره برده نشده است و در کتاب های حدیث علمای ما در سه جا در طریق روایت قرار گرفته است. اما کتب عامه (طبق بیان تهذیب الکمال) مثل بخاری، ابو داوود، در کتب شمائل و نسایی و ابن ماجه از روایات نزال بن سبره آورده اند. صحابی بودن او مورد اختلاف است. رجالیون اهل سنت، مثل عجلی ایشان را توثیق کرده (کوفی، تابعی، ثقه من کبار التابعین) و ابن حبان نیز در کتاب الثقات نام ایشان را آورده که ذکر نام ایشان در الثقات دلیل بر ثقه بودن وی است.

بنابراین روایتی که خروج دجال را از یهودیه اصفهان می داند، از نزال بن سبره نقل شده است و ما ایشان را نمی شناسیم و نام ایشان در کتب رجالی ما نیامده است؛ ضمن این که بر اساس نقل حموی گفتیم که سابقه منطقه این بوده که عده ای از یهود مهاجر در آن جا زندگی می کردند.

روایت سوم

خرج المهدی إلى بلاد الروم، و جيشه مائه ألف فيدعوا ملك الروم إلى الإيمان فيأبى فيقتلان شهرين فينصر الله تعالى المهدى... .

صاحب القول المختصر (ابن حجر هیتمی قرن ۱۰) تتمه روایت را ذکر می کند که مورد بحث ماست.

«یفتح رومیه بأربع تكبيرات ويقتل بها ستمائه ألف؛ لشكر حضرت مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف ۶۰۰۰۰۰ نفر را در اروپا می کشد».

این ها برای خشن جلوه دادن چهره حضرت مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف و توجیه کارهای خودشان است. این سنخ روایات در منابع ما نیامده است. «و يستخرج منها حلى بيت المقدس و التابوت الذى فيه السكينة و مائده بنى إسرائيل و رضاضه الألواح و حله آدم و عصى موسى و منبر سليمان و قفيزين من المن الذى أنزل الله عز و جل على بنى إسرائيل أشد بياضا من اللبن، ثم يأتى بالمدينة (كذا) يقال لها القاطع طولها ألف ميل و عرضها خمسمائة ميل و لها ستون و ثلاث مائة باب يخرج من كل باب مائة ألف مقاتل، فيكبرون عليها أربع تكبيرات فيسقط حائطها فيغنمون ما فيها، ثم يقيمون فيها سبع سنين ثم ينتقلون منها إلى بيت المقدس، فيبلغهم أن الدجال قد خرج فى يهود أصبهان.» (۱) به حضرت مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف خبر می دهند که دجال در يهود اصفهان خروج کرده است. طبق این نقل، دجال از علائم ظهور نیست؛ چون بعد از ظهور حضرت مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف خروج می کند.

مصادر روایت

«الهدية النديه: على ما فى العطر الوردى؛ (العطر الوردى: ص ۶۸) عن الهدية النديه، كما فى القول المختصر بتفاوت، إلى قوله ويردونه إلى بيت المقدس وفيه المهدي يفتح روميه».

این روایت در هیچ منبع از منابع شیعی نیامده است.

۱- ابن حجر هیتمی، القول المختصر، ص ۱۴؛ معجم أحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۱۴۱.

روایت چهارم

يخرج الدجال من قبل أصفهان. (۱)

مصادر روایت

طبرانی، الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۵۵، ح ۳۳۸ و ۳۳۹: حدثنا محمد بن حیاة الجوهری الأهوازی، حدثنا محمد بن منصور النحوی الأهوازی، حدثنا أبو همام محمد بن الزبرقان، ثنا یونس بن عیید عن الحسن (حسن بصری) عن عمران بن حصین قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛

طبرانی، الأوسط، علی ما فی مجمع الزوائد. (مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۹ عن الطبرانی فی الأوسط)؛

کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۲۷، ح ۳۸۸۲۳ عن الطبرانی فی الکبیر.

سند این روایت از نظر خود اهل سنت دارای مشکل است. افرادی در سند روایت وجود دارند که مجهول هستند؛ ضمن این که روایت مذکور در کتب ما نیامده است.

روایت پنجم

اشاره

مسند احمد (م. ۲۴۱) روایتی را در موضوع خروج دجال از اصفهان نقل کرده است؛ هر چند متن را ابن ابی شیبہ (م. ۲۳۵) می آورد که در متن وی خروج دجال از اصفهان نیست؛ در حالی که همین متن را احمد نقل می کند و عبارت خروج دجال از اصفهان را ذکر می کند.

روایت طبق نقل ابن ابی شیبہ

حدثنا الحسن بن موسى قال: حدثنا شيبان عن يحيى عن الحضرمي بن لاحق عن أبي صالح عن عائشة قالت: دخل علي النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأنا أبكي فقال: ما يبكيك؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر من وارد شد در حالی که گریان بودم. حضرت سوال کرد: چرا

فقلت: یا رسول الله ذکرت الدجال؛ گفتم: یا رسول الله! از دجال سخن به میان آوردی.

قال: فلا تبکی، فإن ینخرج و أنا حی أكفیکموه؛ فرمود: گریه مکن؛ اگر دجال خروج کند و من زنده باشم شما را کفایت می کنم.

و إن أمت فإن ربکم لیس بأعور؛ و اگر قبل از خروج دجال از دنیا بروم، پروردگارتان یک چشمی نیست.

و إنه ینخرج معه یهود أصبهان؛ همانا با دجال یهود اصفهان خارج می شوند.

(قبلاً گفتیم یهود اصفهان از بیت المقدس به سوی اصفهان مهاجرت کردند).

فیسیر حتی ینزل بضاحیه المدینه...؛ (۱) پس دجال حرکت می کند تا به اطراف مدینه می رسد.

در متن ابن ابی شیبیه خروج دجال از اصفهان ذکر نشده، بلکه خروج طرفداران دجال از اصفهان است؛ هرچند همین متن با سند یکسان در مسند احمد آمده و عبارت خروج دجال از اصفهان را ذکر کرده است.

روایت ششم

روایت طبق نقل مسند احمد

حدثنی أبی ثنا سلیمان بن داود قال: ثنا حرب بن شداد عن یحیی بن أبی کثیر قال: حدثنی الحضرمی بن لاحق ان ذکوان أبا صالح أخبره إن عائشه أخبرته قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و أنا أبکی فقال لی: ما یبکیک، قلت یا رسول الله: ذکرت الدجال فبکیت، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أن ینخرج الدجال و أنا حی کفیتکموه و ان ینخرج الدجال بعدی فإن

۱- ابن ابی شیبیه، ج ۵، ص ۱۳۴، ح ۱۹۳۲۰؛ معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۳، ص ۱۶۴.

ربکم عز وجل لیس بأعور أنه یخرج فی یهودیه أصفهان؛

دجال از یهودیه اصفهان خارج می شود؛ هرچند این عبارت هم ظهور در خروج دجال از اصفهان نیست؛ چون در عبارت یخرج فی یهودیه أصفهان آمده، دجال خروج می کند در حالی که اطرافیان وی اهل یهودیه اصفهان هستند. اگر عبارت: «یخرج من یهودیه أصفهان» بود، ظهور در خروج دجال از اصفهان داشت. «حتی یأتی المدینه فینزل ناحیتها...» (۱)

بررسی سند روایت

این روایت هیچ مدرک شیعی ندارد و عدم نقل علما در کتاب هایشان به دلیل اعراض آنها از این سنخ روایات ضعیف بوده است.

بررسی شخصیت ذکوان ابصالح

در سند روایت، شخصی به نام ذکوان ابصالح وجود دارد. اگر ذکوان مولی بنی امیه باشد، نامی از او در کتب رجالی ما برده نشده است، فقط مرحوم مامقانی اسم او را می آورد؛ هر چند فرزند مرحوم مامقانی در مورد ایشان می گوید: «لم یتضح لی من خلال کلمات المترجمین له حاله فهو غیر متضح الحال بل إلى الضعف أقرب». (۲) حال وی برای من مشخص نیست، بلکه نزدیک به ضعف است.

اگر مراد از ذکوان مولی رسول الله باشد، مرحوم مامقانی می گوید: «عدهما مولی بنی أمیه و مولی رسول الله؛ جمع من الصحابه»؛ (۳) جمعی این دو را از صحابه شمرده اند و بر اساس مبنای خودشان که صحابی را عادل می دانند، این ها مورد قبول هستند؛ ولی فرزند مامقانی می گوید: «لم یدکر

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۵۷.

۲- پاورقی تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۸۰.

۳- تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۸۰.

المعنون له ما يوضح حاله فهو ممن لم يبين حاله». (۱)

مرحوم تستری در قاموس الرجال، سخنی را از ابن عبدالبر ذکر می کند که منظور از ذکوانی که روایت خروج دجال از اصفهان را نقل می کند؛ ذکوان، مولی بنی امیه است. ایشان با توجه به عبارت ابن عبدالبر می فرماید: «ظاهر فی أنه مولی بنی امیه المعروفین بالمنکر فإنهم المتبادرون من إطلاقه». (۲)

تضعیف روایت به واسطه وجود ذکوان

وضعیت ذکوان مشخص نیست و به ضعف نزدیک است. (یا مهمل و یا ضعیف است) هر چند متن روایت نیز برای ما ظهور در خروج دجال از اصفهان ندارد.

تجلیل اهل سنت از ذکوان

اهل سنت از ذکوان بسیار تجلیل می کنند و در وصف وی عباراتی مثل القدوه، الحافظ و من کبار علماء المدینه ذکر می کنند. ایشان تاجر روغن بود. احمد حنبل در مورد وی می گوید: «ثقه، ثقه من أجل الناس و أوثقهم.»

سوال: چرا ذکوان نزد اهل سنت به بزرگی یاد می شود و این قدر از او تجلیل می کنند؟ جواب را می توان از این عبارت ذهبی فهمید؛ ذهبی در مورد وی می گوید:

«كانت لأبي صالح لحيه طويله، فإذا ذكر عثمان بكي فارتجت لحيته و قال: هاه هاه؛ (۳) ذکوان ریش بلندی داشت و هر وقت در جلسه ای از عثمان یاد می شد،

۱- پاورقی تنقیح المقال، ج ۲۶، ص ۳۸۱.

۲- تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۰۸.

۳- ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۵، ص ۳۷.

او بلند بلند گریه می کرد؛ به طوری که محاسنش تکان می خورد».

ذکوان سال ۱۰۱ فوت شده پس حادثه کربلا را درک کرده است، اما نسبت به فاجعه کربلا هیچ احساسی نشان نداده است، ولی برای خلیفه سوم گریه می کند! اگر کسی برای امام حسین علیه السلام گریه کند، کار او را بدعت می دانند؛ ولی برای خلیفه گریه کردن اشکالی ندارد! بنده کسی را از عامه ندیدم که به این مطلب حاشیه ای بزند و گریه بر عثمان را بدعت بداند.

بررسی شخصیت حرب بن شداد

در سند روایت شخص دیگری به نام حرب بن شداد است. ذهبی در مورد او می گوید:

«کان یحیی بن سعید لا یحدث عنه (حرب)». (۱)

یحیی بن سعید قطان؛ پدر علم رجال اهل سنت

یحیی بن سعید قطان، پدر علم رجال اهل سنت است؛ هرچند قبل از او، استادش، شعبه بن حجاج، پدر علم رجال اهل سنت بوده است. یحیی بن سعید در مورد امام صادق علیه السلام گفته است: «فی نفسی منه شیء» بنابراین، ابن تیمیه روش بخاری را مبنی بر نیاوردن روایت از امام صادق علیه السلام توجیه می کند و می گوید: بخاری به خاطر این جمله یحیی بن سعید، جانب احتیاط را رعایت کرده و روایتی از امام صادق علیه السلام نقل نکرده است. اگر قضیه این گونه است که ابن تیمیه می گوید؛ چرا یحیی بن سعید در مورد چندین نفر همین جمله را گفته، در عین حال، بخاری از آن ها نقل کرده است؟! بنابراین، توجیه ابن تیمیه مردود است. ذهبی در مورد یحیی بن سعید می گوید:

«هذا من تعنت يحيى فى الرجال و له إجتهاده فلقد كان حجه فى نقد الرواه»؛ (۱) يحيى در رجال سختگیر است و مجتهد و صاحب نظر در نقد روات است. پس ذهبى يحيى را قبول می کند و با این حال، يحيى از حرب بن شداد روایت نقل نمی کند.

نتیجه

روایتی که خروج دجال را از اصفهان می داند و احمد در مسند خود نقل می کند، از نظر خود اهل سنت دارای اشکال سندى است و از نظر ما هم مشکل دارد.

۱- همان.

احتمال خروج دجال از مناطق دیگر (مرو، بلخ، سجستان و...)

اشاره

بلخ و مرو و سجستان کجاست و بین این شهرها و خروج دجال چه ارتباط و تناسبی وجود دارد؟ حموی در معجم البلدان بحث مفصلی راجع به بلخ دارد. ایشان می گوید:

«و بلخ من أجلّ مدن خراسان»؛ بلخ از مهم ترین شهرهای خراسان است. و أذکرها و أكثرها خیرا و أوسعها غله؛ بلخ از بهترین شهرهای خراسان و از لحاظ غلات بیش ترین غلات را دارا است. تُحمل غلتها إلى جمیع خراسان و إلى خوارزم، و قيل: إن أول من بناها لهراسف الملك لما خرب صاحبه بخت نصر بیت المقدس؛ وقتی بخت النصر بیت المقدس را خراب و یهود را آواره کرد؛ لهراسف، بلخ را برای آن ها بنا کرد. پس می تواند تناسب بلخ با دجال این باشد که لهراسف، یهودیان را پس از ساختن بلخ در آن جا اسکان داده و از طرفی خروج دجال از بلخ باشد، چون پیروان دجال بر اساس روایات از یهودیان هستند. «وقیل: بل الإسکندر بناها، و کانت تسمى الإسکندریه قدیما بینها و بین ترمذ اثنا عشر فرسخا». (۱)

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۹-۴۸۰.

سجستان (سیستان)

حموی (متوفای ۶۲۶ق) در معجم البلدان بعد از این که ضبط سجستان را بیان می کند، می گوید:

و بسجستان کثیراً من الخوارج؛ تعدادی از خوارج به آن جا مهاجرت کرده بودند.

یظهرون مذهبهم؛ به دشمنی با امیرالمومنین علیه السلام تظاهر داشته اند.

ولا يتحاشون منه؛ آنان از اظهار دشمنی خود نیز ابایی نداشتند.

و یفتخرون به عند المعامله... وهم یتزیون بغیر زی الجمهور؛ فرم لباس هایشان هم با دیگران فرق داشته است.

فهم معروفون مشهورون، و بها بلیده (بلیده مصغر بلده که همان شهرک کوچک است)؛ يقال لها کرکویه کلهم خوارج، و فهم الصوم و الصلاة و العباده الزائده. آنان به حسب ظاهر اهل نماز و عبادت بودند؛ ولهم فقهاء و علماء علی حده؛ و برای خودشان عالمان مخصوصی داشتند. (۱)

اگر در روایات آمده که دجال از سجستان است، این خروج دجال با خوارجی که به آن منطقه مهاجرت کرده بودند، بی ارتباط نیست. و الاً وضع اکثر مردم سجستان این گونه نیست؛ چون خود حموی در مورد سجستان می گوید:

ولا- تخرج لهم إمرأه من منزل أبدا و إن أرادت زیاره أهلها فباللیل؛ زن ها اگر می خواستند به دیدار خانواده خود بروند، در شب می رفتند و در روز از منزل خارج نمی شدند.

ارادت مردم سجستان به امیر المؤمنین علیه السلام

ولایت مداری و اعتقادات مردم سیستان به اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام زبانزد بوده و سابقه دیرینه داشته است. صاحب معجم البلدان پس از تعریف و تمجید از مردم سجستان، بیانی را در باب ارادت مردم سیستان به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد (بنده از کلام ایشان با وجود ناصبی بودنش تعجب می کنم) ایشان در معجم خود می گوید:

و أجلّ من هذا كلّه؛ أنه لعن علی بن أبی طالب، رضی الله عنه، علی منابر الشرق و الغرب و لم یلعن علی منبرها إلا مره؛ با این که لعن و سب امیرمؤمنان علیه السلام بر تریبون ها و منبرهای شرق و غرب، با توجه به تبلیغات مسموم بنی امیه، مرسوم شده بود - در منابر سیستان لعن صورت نگرفت، مگر یک بار. و امتنعوا علی بنی امیه حتی زادوا فی عهدهم أن لا یلعن علی منبرهم أحد؛ سیستانی ها با بنی امیه مخالفت کردند تا در زمان حکومت ننگین بنی امیه احدی حق لعن و سب امیرالمؤمنین علیه السلام را بر منبرش در سیستان نداشته باشد؛ و لا یصطادوا فی بلدهم قنفذا و لا سلحفاه؛

و ای شرف أعظم من إمتناعهم من لعن أخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی منبرهم و هو یلعن علی منابر الحرمین مکه و المدینه؟؛ (۱) و کدامین شرافت از امتناع سیستانی ها از لعن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منابرشان والاتر است؟ و این امتناع در زمانی بود که آن حضرت بر همه منابر حتی مکه و مدینه لعن می شد.

پس اگر در روایاتی آمده که دجال از سیستان است، بعید نیست که ارتباط با خوارج مهاجری که وارد سیستان شدند، داشته باشد.

روایت خروج دجال از سجستان

... و أما سجستان فإنه يكون قوم يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من دين الإسلام كما يمرق السهم من الرمية؛ (۱)

گروهی در سجستان هستند که قرآن قرائت می کنند؛ ولی قرآن از ترقوه های دهانشان بالاتر نمی رود، از دین اسلام خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج می شود.

قبلاً گفتیم که بر اساس بیان معجم البلدان: (۲) «و بها بليده يقال لها كركويه كلهم خوارج» شهرکی به نام کرکویه در سیستان است که همه اهالی آن از خوارج هستند. بنابراین، خروج دجال از سیستان با خوارجی که به آن جا مهاجرت کرده اند؛ بی ارتباط نیست.

خروج دجال از سیستان طبق نقل شیخ صدوق

حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضى الله عنه قال: حدثنا أبي قال: حدثنا أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي قال: حدثنا محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم بن أبي أياس قال: حدثنا المبارك بن فضاله عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حديث طويل جاء فيه. وخروج رجل من ولد الحسين بن علي، و

۱- معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الفتوح، ج ۲، ص ۸۷ - ۸۱ - مرسلا عن أمير المؤمنين عليه السلام؛ بيان الشافعي، ص ۴۹۱، ب ۵ - عن الفتوح؛ عقد الدرر، ص ۱۲۲، ب ۵ - كما في بيان الشافعي؛ جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۰۴ - كما في بيان الشافعي، عن أبي غنم الكوفي في كتاب الفتن؛ عرف السيوطي، الحاوي، ج ۲، ص ۸۲ - ۸۳ - كما في بيان الشافعي؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۱، ح ۳۹۶۷ - ۷ - كما في جمع الجوامع...؛ البحار، ج ۵۱، ص ۸۷، ب ۱ - عن كشف الغمه؛ وفي، ج ۶۰، ص ۲۲۹، ب ۳۶، ح ۵۶ عن كشف الغمه؛ منتخب الأثر، ص ۴۸۴، ف ۸، ب ۱، ح ۲ - عن منتخب كنز العمال، وأشار إليه عن بيان الشافعي، وعن غايه المرام.

۲- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۰.

ظهور الدجال يخرج بالمشرق من سجستان، و ظهور السفیانی. (۱)

این روایت را مرحوم صدوق نقل می کند، ولی در طرق روایت شخصی به نام وهب بن منبه وجود دارد که ایشان را اکذب البریه؛ دروغگوترین مردم روی زمین می گویند. ایشان روایت را مرسلاً از ابن عباس نقل می کند و به اصطلاح اهل حدیث رفته می رساند. اصطلاح رفع اگر در کتب ما باشد، روایت مرسله می شود و اگر در طرق اهل سنت باشد، روایت معتبر می شود. ابن عباس از نظر ما مشکلی ندارد، هرچند در این روایت افراد قبل از ابن عباس هم مشکل دارند.

دیدگاه مؤلف کتاب "عقیده المسیح الدجال فی الادیان"

کتاب عقیده المسیح الدجال فی الادیان از سعید ایوب (یکی از علمای معاصر قاهره) در مورد دجال نوشته شده است. البته در این کتاب از هیچ مدرک شیعی نام برده نشده است.

مؤلف کتاب در ص ۲۸۱ راجع به محل خروج دجال حرف جدیدی دارد و اصرار دارد روایت خروج دجال از "خله" بین شام و عراق را تقویت کند؛ ضمن این که خله را بر "اسرائیل" تطبیق می دهد:

«و بهذا تكون الخلة التي أشار إليها النبي صلى الله عليه وآله وسلم تشير إلى إسرائيل آخر الزمان...» (۲)

ایشان، علاوه بر بحث مفصل در این باره، به روایت نواس بن سمعان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استناد می کند.

۱- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۰، ۲۵۱، ب ۲۳، ح ۱؛ معجم أحادیث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۳، ص ۲۶۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۱، ب ۱۱، ح ۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸۹، ب ۱۳، ح ۲۷، عن بصائر الدرجات.

۲- عقیده المسیح الدجال فی الادیان، ص ۲۸۱.

نواس روایت مفصلی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد دجال نقل می کند. این روایت در هیچ منبعی از منابع شیعی نیامده است. این که علما روایت مذکور را در کتاب های خودش نیاورده اند، به دلیل ندیدن این روایت نبوده، بلکه بر اثر بی اعتنایی و اعراضشان نسبت به این گونه روایات ضعیف بوده است. اهل سنت روایت را در عمده صحاح و مسانید خود نقل کرده اند (۱) و این، یکی از مفصل ترین روایات عامه است. این روایت تفصیل و جزئیات دجال را بیان می کند.

این روایت محوریت آخر الزمان را با حضرت عیسی علیه السلام می داند و هیچ صحبتی از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی کند و شاید یکی از جهات عدم توجه علما به این گونه روایات، آشکار بودن آثار عدم صحت در این روایت است؛ چون همه می دانند که حتی نماز جماعت را عیسی علیه السلام به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اقتدا می کند. هر چند ما شک نداریم که عیسی علیه السلام در زمان ظهور چندین منصب خواهد داشت و این را نیز می دانیم که این مناصب را امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به ایشان واگذار می کند. بنابراین، محوریت در زمان ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

...فمن أدركه منكم فليقرأ عليه فواتيح سورة الكهف؛

۱- معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، ص ۱۳۵؛ عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۲، ح ۲۰۸۲۲؛ ابن أبي شيبة، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۱۹۳۱۳؛ أحمد، ج ۶، ص ۴۵۴ عن عبد الرزاق؛ مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۰، ب ۲۰، ح ۲۹۳۷؛ ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶، ب ۳۳، ح ۴۰۷ ۵ كما في مسلم بتفاوت يسير، بسند آخر، عن النواس بن سمعان الكلابي؛ أبو داود، ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۱، كما في رواية مسلم الأولى، مختصراً، بسند آخر، عن النواس بن سمعان البزار: علي ما في كشف الهيتمي؛ الترمذی، ج ۴، ص ۵۱۰، ب ۵۹، ح ۲۲۴۰ كما في رواية مسلم الأولى بتفاوت.

پس هر که زمان دجال را درک کرد، اوائل سوره کهف را بخواند. دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود. (خله بر اساس بیان مجمع البحرین همان زمین های سخت و سنگلاخی است).

فعاث یمینا و عاٹ شمالا؛ پس فسادى که با سرعت فراگیر می شود، مثل آتشی که در هیزم افتد، شرق و غرب را فرا می گیرد.

تحلیل سعید ایوب از روایت

اولا: در روایت آمده که انه خارج خله (۱) بین الشام و العراق و این بدان معناست که دجال از خله خارج نمی شود؛ بلکه از خارج خله می آید و در این جا مستقر می شود.

ثانیا: أطلق اسم الشام فى فتره من الفترات على سوريا ثم تم تقسيمه إدراكا؛ در یک دوره به سوریه، شام می گفتند، ولی بعد به خاطر تقسیمات تغییر کرد.

كما قال ابن الفقيه الهمذاني أحياء الشام أربعة: حمص و دمشق و فلسطين و الأردن.

همان طور که ابن فقیه (صاحب کتاب البلدان، از قدیمی ترین کتاب های جغرافیایی، متوفای قرن سوم هجری) گفته است شام چهار بخش است: حمص، دمشق، فلسطین و اردن. ایشان در ادامه می گوید: بعد از اشغال دمشق توسط فرانسه و معاهدات سایکس بیکو در بلاد شام، آن را به دو قسمت سوریه و لبنان تقسیم کرد و انگلیس نیز جنوب شام را به دو بخش اردن و فلسطین تقسیم کرد.

۱- معانی خله: یک. سرزمین پر از سنگلاخ و سخت، (موضع حزن و هوما غلط من الارض و هو خلاف السهل) مجمع البحرین. دو. ما بین دو شهر را می گویند. سه. راه بین دو شهر را می گویند.

با توجه به روایات، با نظر به دولت های سوریه و لبنان و اردن معلوم می شود که هر يك از این دولت ها در آخرالزمان نقشی دارند. اما فلسطین، بخشی از آن به نام قدس تحت اشراف رهبری اسلامی در زمان خروج مسیح دجال است؛ ولی قسمت دیگر آن اسرائیل است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن می فرماید:

«... یقاتل بقیتکم المسیح الدجال علی نهر الأردن أنتم شرقیه و هم غربیه...». (۱)

مولف تلاش دارد خروج دجال را از این قسمت بداند که همان اسرائیل است.

بیان مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال

مصنف عبدالرزاق (م. ۲۱۱) از قدیمی ترین کتب پذیرفته شده بین اهل سنت است. جلد یازدهم این کتاب، مباحث مفصل و روایات متعددی راجع به دجال و محل خروج وی دارد. ایشان نصی را مبنی بر خروج دجال از عراق و نص دیگری مبنی بر خروج دجال از کوفه می آورد. این دو نص قابل جمع است؛ ولی نصی که خروج دجال را از عراق می داند، از معاویه نقل شده است. آیا احتمال داده نمی شود که این نقل، از جعلیات خود معاویه و به عنوان تعریض از جانب وی باشد؟

بیان نقل مصنف عبدالرزاق

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن محمد بن شبيب عن العريان بن الهيثم قال: وفدت علی معاویه؛ بر معاویه وارد شدم. فبینا أنا عنده إذ دخل رجل

۱- عقیده المسیح الدجال فی الادیان، ص ۲۷۹-۲۸۰.

علیه طمران (۱) فرحّ به معاویه، و أجلسه علی السریر؛ در این هنگام مردی با لباس مخصوص (لباس مندرس) وارد شد. معاویه به او خوشامد گفت و او را بر تخت نشاند. فقلت: من هذا یا أمیر المؤمنین؟ فقال: أما تعرف هذا؟ هذا عبد الله بن عمرو بن العاص...؛ گفتم: این مرد چه کسی است؟ معاویه گفت: او را نمی شناسی؟ او عبدالله، پسر عمرو عاص است. (در مورد ایشان معروف است که هنگام فتح شام کتاب هایی از یهود و نصارا با خودش آورد و وارد احادیث کرد). قال: ثم قال لی: ممن أنت؟ پسر عمرو عاص به من گفت: تو از کجایی؟ قال: قلت: من أهل العراق؛ أو قال: من أهل الكوفة. قال: تعرف کوثا؟ قال: قلت: نعم؛ گفتم: از کوفه یا گفته از عراق. به من گفت کوثا را می شناسی (در جای دیگر کوفه) گفتم: بله. قال: منها یخرج الدجال؛ (۲) گفت: دجال از آن جا خارج می شود».

این متن روایت نیست؛ بلکه حرف های معاویه، یا یزید بن معاویه یا عبدالله عمرو عاص است که معتبر نیست.

بیان دیگری از مصنف عبدالرزاق در مورد خروج دجال

«أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن ابن طاووس عن أبيه عن كعب قال: یخرج الدجال من العراق». (۳)

راوی این متن، کعب الاحبار است که هم خودش و هم کتابش از نظر ما مشکل دارد. در نظر اهل سنت هم، کتاب وی دارای مشکل است.

۱- الصحاح، ج ۲، ص ۲۶۷، والطمر: الثوب الخلق. والجمع الأظمار.....والأمور المطمرات: المهلكات.

۲- المصنف، ج ۱۱، ص ۳۹۵ - ۳۹۶.

۳- همان.

آیا دجال شخص است یا جریان؟

اشاره

بعضی از معاصرین بر این باورند که دجال یک جریان است؛ دجال همان جریان مادیگری و فرهنگ غرب، است. استاد ما آیت الله مکارم در کتاب حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این نظریه را مطرح می کنند. بنده با ایشان در این مورد صحبت کردم. قبلاً ایشان این نظر را به عنوان احتمال مطرح می کردند؛ ولی الان به عنوان قطع، نظرشان بر جریان بودن دجال است. مرحوم صدر هم به عنوان احتمال این نظر را مطرح کرده و خودشان هم از طرفداران این نظریه هستند.

ما فرمایش دو بزرگوار را نقل می کنیم و بعد خواهیم دید که دجال یک شخص است، نه یک جریان. قرائن و مسائلی از قبیل مبدأ ظهور و پایان کار دجال، مدت حیات او، طریق کشته شدن دجال؛ با جریان بودن دجال تناسبی ندارد؛ هرچند شخص بودن دجال تنافی ندارد که جریانی پشت سر او باشد.

دیدگاه اول: دجال جریان است، نه یک شخص

آیت الله العظمی مکارم شیرازی دام ظلّه می فرماید:

هنگامی که سخن از دجال به میان می آید، معمولاً - بر اساس سابقه ذهنی عامیانه - فقط ذهن ها متوجه شخص معین یک چشمی با جثه ای افسانه ای، مرکبی افسانه ای، تر و با برنامه ای مخصوص خود (این ها جزئیاتی است که در روایات عامه نقل شده و ما هم قبول نداریم؛ ولی سخن از دجال در ذهنیت عامیانه نیست) که پیش از انقلاب حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر می شود. زمان خروج دجال هم مورد بحث است که آیا دجال قبل از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظاهر خواهد شد یا بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. روایاتی در این زمینه وجود دارد؛ ولی همان گونه که از ریشه لغت دجال از یک سو و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می شود، دجال به یک فرد منحصر نیست. مکرراً گفته شد

که از طریق اهل بیت و در کتب ما کم تر به تفصیل و جزئیات دجال پرداخته شده و فقط اصل دجال آمده و تفصیلات بیش تر در کتاب های عامه آمده؛ هر چند روایت است و سابقه ذهنی نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حيله گر و پرمکر و فریب کار و حقه باز که برای کشیدن توده های مردم به دنبال خود از هر وسیله ای استفاده می کنند (شکی نیست که دجال پرمکر و تزویر و حيله گر است و این با شخص بودن دجال منافات ندارد) و بر سر انقلاب سازنده ای که در ابعاد مختلف صورت می گیرد، ظاهر می شود. (۱)

مرحوم صدر نیز در دو جلد از کتاب خود (الغیبه الکبری و تاریخ ما بعد الظهور) این بحث را به طور مفصل دنبال می کنند و به این نتیجه می رسند:

«إنَّ الدجال عبارة عن مستوی حضاری ایدئولوجی معین معاد للإسلام؛ دجال عبارت است از ایدئولوژی و فرهنگ خاصی که با اسلام عدوات دارد و ما با برهان ثابت کردیم که دجال شخص نیست».

(گرچه مرحوم صدر تلاش دارد روایات اهل سنت را در مورد تفصیلات دجال بر فرهنگ مادینگری غرب تطبیق دهد)

دیدگاه دوم: دجال شخص است، نه جریان

در مقابل نظریه سابق، افرادی هستند که دجال را فرد می دانند و ما طرفدار این نظریه هستیم. مرحوم آقای دوانی در مهدی موعود (ترجمه بحارالانوار که ظاهراً ترجمه را در جوانی، به اشاره مرحوم بروجردی نوشته است) می فرماید:

آنچه مسلم است موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان، در ادبیات ایران و جهان و عرب آمده است با این تفاوت که بعضی رهبر جبهه

۱- مکارم شیرازی، حکومت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، ص ۱۱۷؛ این بحث در کتاب تا ظهور نگارنده، ص ۳۷۲ نیز آمده است.

مخالف او را حضرت عیسی و برخی دیگر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند. بعضی روایات تعدد دارند که محوریت را با حضرت عیسی علیه السلام دانسته و از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی به میان نیاورند و عیسی علیه السلام را مقابل دجال بدانند؛ در حالی که حضرت عیسی علیه السلام تحت امر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و محوریت با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. (بر اساس روایات) به هر حال تطبیق دجال و ویژگی ها و نشانه های او و مرکبش با بعضی از اختراعات کنونی و آینده جهان یا رییس دولتی مادی گرای صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی قدرتمند و غیره موضوعی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد. (۱)

نتیجه

اگر ما جزییات سخن آقای دوانی را هم نپذیریم، باز نیز نظریه اول (جریان بودن دجال) را نمی پذیریم.

چون روایات متعددی محل خروج دجال (مرو، سیستان، عراق، خله بین شام و عراق، اصفهان) را بیان می کند؛ گرچه می توان در سند این روایات خدشه وارد کرد. روایات در این زمینه متعدد است و تا حد استفاضه می رسد و بر اساس مبنای مرحوم خوبی در روایات مستفیض بررسی سندی نیاز نیست و همچنین از جریان قتل دجال و درگیری دجال با حضرت خضر علیه السلام (درگیری در روایات عامه است) تواتر معنوی (نه تواتر لفظی) به دست می آید که دجال يك شخصی است که شروع و پایان دارد.

۱- دوانی، مهدی موعود، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، ص ۹۶۹؛ تاهور، ج ۲، ص ۳۷۳.

خروج دجال، قبل از ظهور یا بعد از آن؟**اشاره**

دجال چه وقت خروج می کند؛ قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ، یا بعد از آن؟

از روایت مناقب ابن شهر آشوب استفاده می شود که دجال بعد از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند.

این روایت از ابن عباس است. اگر سند قبل از ابن عباس مشکلی نداشته باشد، روایت صحیح است. چون ابن عباس توثیق شده است. بر اساس بیان سید بن طاووس روایاتی که از ابن عباس رسیده، بیش تر از امیرالمومنین علیه السلام است. بنابراین، اگر سند روایت تا ابن عباس صحیح باشد، روایت صحیح است.

دیدگاه سید بن طاووس در مورد روایات ابن عباس

سید بن طاووس در سعد السعود می فرماید:

و اعلم أن عبد الله ابن عباس كان تلميذ مولانا علي بن أبي طالب عليه السلام ولعلّ أكثر الأحاديث التي رواها عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كانت عن مولانا علي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛

بدان که ابن عباس شاگرد مولای ما، علی بن ابی طالب علیه السلام است و چه بسا اکثر روایاتی که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند از امیرالمومنین علیه السلام باشد.

فلم يذكر ابن عباس مولانا عليا عليه السلام لأجل ما رأى من الحسد له و الحيف عليه فخاف أن لا تنقل الأخبار عنه إذا أسندها إليه؛

ابن عباس در نقل روایت، نام امیرالمومنین علیه السلام را نبرده است به جهت حسد و ظلم جامعه وقت بر علی علیه السلام. پس ابن عباس خوف این را داشته که در صورت انتساب روایت به امیرالمومنین علیه السلام، مردم روایت را نقل نکنند. (۱)

و إنما إحتتم الحال مثل هذا التأويل؛ و این احتمال است که بیش تر روایات ابن عباس از امیرالمومنین علیه السلام است.

لأنّ مصنف كتاب الإستيعاب ذكر ما كنا أشرنا إليه أنّ عبد الله ابن عباس قال توفي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أنا ابن عشر سنين، و قد قرأت المحكم يعنى المفصل وهو أعرف بعمره و روى عن غيره أنّه كان له عند وفاه النبي صلى الله عليه و آله و سلم ثلاث عشره سنه؛

چون مؤلف کتاب استیعاب ابن عبدالبر از قول ابن عباس نقل کرده که هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ده ساله بوده است و روایتی دیگر نقل شده که ابن عباس هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳ ساله بوده است.

فهل ترى ابن عشر سنين و ابن ثلاث عشره سنه ممن يدركك كلما أسنده عبد الله ابن

۱- مطلبی را عالم سنی مصری می گوید: ای علی! با شما به انصاف رعایت نکردند؛ چرا کلمات و قضاوت های تو در کتاب های ما کم است (بالاخره او ۵ سال حاکم جامعه اسلامی بود). ایشان می گوید: سیاست بنی امیه برجسارت و گستاخی نسبت به امیرالمومنین بود. علنا علی علیه السلام را سب و لعن می کردند. این حکومت اجازه نمی داد که کلمات و حکایات علی علیه السلام در جامعه و حوزه ها نقل شود و به همین دلیل بود که سال ها قبر علی علیه السلام مخفی بود تا زمان صادق آل محمد، که ایشان هنگام تشرفشان به نجف اشرف مکان شریف قبر را نشان دادند. علت مخفی بودن قبر این بود که چون حکومتی که زبانش را از جسارت به مولا- نگه نمی داشت در صورت معلوم بودن قبر، دستش از جسارت به قبر کوتاه نمی ماند. در دوران امام صادق علیه السلام چون دوران ضعف بنی امیه بود، حضرت قبر را نشان دادند.

عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛ يحفظ ألفاظه و تفاصيله بغير واسطه ممن يجرى قوله مجرى قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛

پس آیا یک پسر ۱۰ یا ۱۳ ساله می تواند بیش از دو روایت را با الفاظ و تفصیلهش بدون واسطه از پیامبر نقل کند؟

أقول: و أما ابن عباس كان تلميذ مولانا أمير المؤمنين علي عليه السلام، فهو من الأمور المشهورة بين الإسلام و قد ذكر محمد بن عمر الرازي في كتاب الأربعين ما هذا لفظه: و منها علم التفسير و ابن عباس رئيس المفسرين، و هو كان تلميذ علي بن أبي طالب. (۱)

روایت خروج دجال بر اساس نقل ابن شهر آشوب

تكون أمور كريحه شده عظيمه ثم يخرج المهدي من ولدى يصلح الله أمره في ليله؛

اراده خداوند عزوجل بر این تعلق می گیرد که یک شبه امر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سامان گیرد و آن حضرت ظهور کند؛ یعنی بدون علامات، امر ظهور آن حضرت اتفاق می افتد.

و يملا الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و يمكث في الأرض ما شاء الله؛ هر مقدار که خدا بخواهد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمین درنگ می کند.

ثم يخرج الدجال؛ (۲) سپس دجال خروج می کند.

از این عبارت استفاده می شود که دجال بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند؛ هر چند روایات دیگری وجود دارد که خروج دجال را قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند؛ مثل روایت منتخب الانوار المضيئه از سید بهاء الدین نجفی (م. ۸۰۳).

۱- سید بن طاوس، سعد السعود، ص ۲۶۶.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۹۲.

روایت خروج دجال طبق نقل منتخب الانوار المضيئه

أما ما ورد عن الله تعالى: فمن ذلك ما جاز لي روايته عن الشيخ محمد بن بابويه (رحمه الله)، يرفعه إلى ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما عرج بي إلى ربي أتاني النداء يا محمد! قلت: لبيك لك العظمه لبيك. فأوحى إلي: يا محمد! فيم اختصم الملائه الأعلى؟ قلت: إلهي لا أعلم! فقال: يا محمد! هل اتخذت من الآدميين وزيرا وأخا ووصيا؟ فقلت: إلهي و من أتخذ؟ تخير أنت لي. فأوحى الله إلي: يا محمد! قد اخترت لك من الآدميين علي بن أبي طالب. فقلت إلهي ابن عمي؟ فأوحى الله إلي: يا محمد! إن عليا وارثك و وارث العلم من بعدك، و صاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة، و صاحب حوضك، يسقى من ورد عليه من مؤمني أمتك ...

و جعلته وزيرك و خليفتك من بعدك على أهلك و أمتك. عزيزه مني، لا- يدخل الجنة من عاداه و أبغضه و أنكر ولايته بعدك، فمن أبغضه أبغضك، و من أبغضك فقد أبغضني، و من عاداه فقد عاداك، و من عاداك فقد عاداني، و من أحبه فقد أحبك، و من أحبك فقد أحبني... و أعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهديا من ذريتك من البكر البتول، و آخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، أنجي به من الهلكه، و أهدي به من الضلاله، و أبرئ به الأعمى و أشفي به المريض. فقلت: إلهي و متى يكون ذلك؟ فأوحى الله عز و جل إلي: يكون ذلك إذا رفع العلم و ظهر الجهل و كثر القراء و قلّ العمل و كثر القتل و قلّ الفقهاء الهادون و كثر فقهاء الضلاله الخونه و كثر الشعراء و اتخذ أمتك قبورهم مساجد و حليت المصاحف و زخرفت المساجد و كثر الجور و الفساد و ظهر المنكر و أقر أمتك به و نهى عن المعروف و قنع الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صارت الأمراء كفره و أولياؤهم فجره و أعوانهم ظلمه و ذوو الرأي فيهم فسقه و عند ثلاث خسوف: خسف بالمشرق، و خسف بالمغرب، و خسف بجزيه العرب، و خراب البصره على يد رجل من ذريتك يتبعه الزوج.

بعد از علائمی که ذکر می کند؛ خروج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق می افتد، شاهد در جمله ذیل

است:

و خروج رجل من ولد الحسين بن علي، و ظهور الدجال يخرج بالمشرق من سجستان، و ظهور السفیانی.

فقلت: إلهی و ما یکون بعدی من الفتن؟ فأوحی الله إلی و أخبرنی ببلاء بنی أمیه، و فتنه ولد عمی، و ما هو کائن إلی یوم
القیامه (۱)

۱- سید بهاء الدین نجفی، منتخب الأنوار المضيئه، ص ۴۵-۵۰. ترجمه روایت: از ابن عباس حدیث کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا نزد پروردگارم بردند، ندا آمد: ای محمد! گفتیم: لیک ای پروردگار با عظمت، لیک! پس خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! برای چه در ملا-اعلا- مخصوص گردیدی؟ عرض کردم: پروردگار! نمی دانم. فرمود: ای محمد! آیا از آدمیان برادر و وزیر و وصی پس از خودت گرفته ای؟ عرض کردم: بار پروردگار! چه کسی را بگیرم؟ خدایا! تو برایم انتخاب فرما! پس خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! من برایت از آدمیان علی بن ابی طالب را برگزیدم. عرض کردم: پروردگار! پسر عمم را می فرمایی؟ خدا به من وحی فرمود: ای محمد! به راستی علی وارث تو و وارث علمت، پس از تو و پرچمدارت، پرچم حمد، در روز قیامت است، و او صاحب حوض تو است که هر مؤمنی از امت که بر آن وارد شود سیرایش کند، سپس به من وحی فرمود: ای محمد من بر خود قسم یاد کرده ام، قسمی درست، که نیشامد از این حوض دشمن تو و دشمن اهل بیت و نژاد پاکیزه ات. به درستی و به حق گویم ای محمد! که هر آینه همه امت را به بهشت برم، جز آن که نخواهد. عرض کردم: پروردگار! آیا کسی هست که نخواهد به بهشت رود؟! خداوند به من وحی فرمود: آری. عرض کردم: چگونه نخواهد؟ خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! تو را از خلق خود انتخاب کردم و برایت وصی پس از تو برگزیدم، و او را به منزله هارون از موسی قرار دادم، جز اینکه پیغمبری پس از تو نیست، و محبت او را در دل تو نهادم، و او را پدر فرزندانم کردم. پس حق او بر امت پس از تو چون حق تو بر ایشان است در زمان زندگانی ات. هر که حقش را انکار کند، حق تو را انکار کرده و هر که از دوستی او سرباز زند از ورود به بهشت سرباز زده است. پس حمد خدای را سجده کنان به شکرانه این نعمت به جای آوردم. در این هنگام، منادی ندا کرد: ای محمد! سر بردار و بخواه از من تا به تو بدهم. عرض کردم: خداوند! همه امت مرا به ولایت علی بن ابی طالب مجتمع نما تا در قیامت همگی نزد حوض بر من وارد شوند. خداوند به من وحی فرمود: ای محمد! من پیش از آن که بندگانم را بیافرینم درباره آن ها حکم کرده ام و قضاوت و حکم من درباره آن ها گذرا است، تا هر که را خواهم بدان هلاک کنم و هر که را خواهم بدان هدایت کنم، و من علم تو را به وی دادم و او را وزیر و جانشین پس از تو بر خاندان و امت قرار دادم، و این امری حتمی است از جانب من، این که داخل بهشت نکنم هر کس که او را مبعوض داشته و دشمن دارد و پس از تو منکر ولایتش گردد. پس هر که او را مبعوض دارد تو را مبعوض داشته، و هر که تو را مبعوض دارد، مرا مبعوض داشته است، هر که او را دوست بدارد، تو را دوست داشته و هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و من این فضیلت را برای او قرار دادم، و به تو عطا کردم که از صلبش یازده مهدی باشند که همه شان از نژاد تو از (دخترت فاطمه) بکر بتول هستند، و آخرین مرد ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز کند، و زمین را از عدل و داد پر کند؛ چنان که از ظلم و جور پر شده باشد، به وسیله او (گمراهان را) از

هلاکت برهانم؛ و از گمراهی هدایت کنم، و به وسیله او (کوران را) از کوری بهبود بخشم، و (مریضان را) از مرض شفا عنایت کنم. عرض کردم: پروردگارا! این در چه زمان است؟ خدای عز و جل به من وحی فرمود: این آن زمان است که دانش و علم برداشته شود؛ و نادانی و جهل ظاهر گردد، خوانندگان (قرآن) بسیار، ولی عمل بدان کم گردد و کشتار بسیار شود، فقیهان راهنما و هادی کم شوند؛ ولی فقیهان گمراهی و خیانتکار بسیار شوند، شعراء زیاد گردند؛ امتت گورستان ها را مسجد گیرند، قرآن ها زینت شود، و مساجد به زیور آراسته گردد، ظلم و فساد زیاد شود، و منکر آشکار گردد و امتت بدان امر کنند و از کار نیک نهی کنند، مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند، امیران (و فرماندهان) کافر گردند، و دوستانشان از نابکاران و یاورانشان از ستمکاران و صاحبان رأی از فاسقان باشند؛ در این هنگام سه خسف (و فرو رفتن) در زمین واقع شود: یکی به مشرق و یکی به مغرب و یکی به جزیره العرب، و بصره به دست یکی از ذریه تو که زنجیان پیروی اش کنند، خراب گردد، و مردی از فرزندان حسین بن علی خروج کند، و دجال از مشرق سجستان خروج کند، و سفیانی ظاهر گردد، عرض کردم: پروردگارا! چه زمانی بعد از من فتنه ها بر پا شود؟ خداوند به من وحی فرموده و مرا از سلطنت بنی امیه و فتنه فرزندان عمویم عباس آگاه فرمود و از آنچه باشد و تا روز قیامت خواهد بود به من خبر داد، و من هم همین که به زمین فرود آمدم به پسر عمویم سفارش کردم، و ادای رسالت کردم، و ستایش برای خداوند سزاوار است؛ چنان که پیغمبران او را ستایش کردند، و چنانچه هر چیزی پیش از من و هر چه او آفریده است تا روز قیامت ستایشش کنند (ترجمه از رسولی محلاتی).

ابهام در زمان خروج دجال، قبل یا بعد از ظهور

اشاره

بنابر این زمان آمدن دجال کاملاً روشن نیست که آیا بعد از ظهور و یا قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند.

نقد توجیحات شهید صدر در مورد روایت صحیح مسلم

مرحوم صدر جهت تثبیت نظریه خویش به روایاتی از اهل سنت استناد کرده (مثل روایت صحیح مسلم به نقل از نواس بن سمعان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) که در این موارد به توجیحات و تاویلات خلاف ظاهر روی آورده است، در حالی که ظواهر حجت است و رفع ید از ظواهر به دلیل نیاز دارد. اگر روایت را قبول ندارید، توجیه نکنید و اگر روایت را قبول دارید و به هر دلیلی، (تواتر معنوی یا استفاضه و یا تسامح در ادله سنن) (۱) روایت را پذیرفته اید؛ این توجیحات خلاف ظاهر است. لذا یا باید دلیل محکم داشته باشید برای رفع ید از ظواهر روایت و یا همین ظاهر روایت را بپذیرید.

سخن در این مورد است که آیا دجال شخص است یا جریان؟ هر دو نظریه طرفدارانی دارد، بعضی از معاصرین مدعی هستند که دجال یک جریان است و به تمدن مادیگرای اروپا اشاره می کنند.

بررسی دیدگاه مرحوم صدر در مورد جریان بودن دجال

از جمله طرفداران این نظریه مرحوم آقای صدر است که در دو جلد از

۱- هر چند تسامح شامل احکام و تشریح است و این موارد شامل احکام نیست، مگر این که به توسعه در تسامح ادله سنن قائل شویم و بگوییم تسامح در ادله سنن قصص، مواعظ، تهدید، ترغیب و این سنخ قضایا و جریانات و حتی مصائب اهل بیت، خصوصاً مصائب کربلا را شامل می شود. (الرعايه، ص ۹۴؛ رسائل فقهیه، ص ۹۴؛ الموسوعه الفقهيہ الميسره، ج ۹، ص ۵۵۲).

موسوعه که راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، بحث را مطرح و ظاهراً به استناد روایتی از روایات مفصل اهل سنت نظریه خویش را تثبیت می کند. برای ما جای سوال است که چرا ایشان می گوید مراد از دجال، فرهنگ و تمدن مادیگرایی اروپایی است که چشمگیر است و مردم تحت تاثیر آن قرار می گیرند. این نکته با روایاتی که می فرماید: خروج دجال از سجستان و مرو و خله بین شام و عراق و... است، چگونه سازگاری و تطبیق برقرار می کند؟

کجای سجستان چنین تمدنی دارد؟ آیا منشأ تمدنی که همه را مبهوت خود می کند، سجستان، یا روستایی از اصفهان و یا مرو، بر اساس نقل خود اهل سنت است؟! چه کسی فرهنگ غرب را به سجستان و یا اصفهان و... ربط داده است. اتفاقاً در روایتی که مورد استناد ایشان است، عنوان شده است که خروج دجال از سجستان و... است.

بیان مرحوم صدر

و أن أهم و أعم ما يواجهنا في هذا الصدد مفهوم الدجال الذي يمثل الحركة أو الحركات المعادية للإسلام في عصر الغيبة عصر الفتن و الانحراف...؛

آنچه برای ما در این زمینه مهم است، مفهوم دجالی است که نماد حرکت یا حرکات دشمنی با اسلام در عصر غیبت است که عصر فتنه ها و انحرافات است.

بادئا بالأسباب الرئيسية و هي الحضارة الأوربية بما فيها من بهارج و هيبة و هيمنة على الراي العام العالمي و مخططات واسعة...؛
دجال همان تمدن اروپایی است که دارای زرق و برق ها و هیبت و هیمنه ای است که مردم را تحت تاثیر خود قرار داده و برنامه های فراگیری دارد.

و منتهيا إلى النتائج و هو خروج عدد من المسلمين عن الإسلام و إعتناهم المذاهب المنحرفه؛ (۱)

که نتیجه این فرهنگ، خروج تعدادی از مسلمین از اسلام و گرایش به مذاهب منحرفه است.

و ما یعم الأفراد و المجتمعات من ظلم و فساد؛ فلیس هناك ما بین خلق آدم إلى یوم القیامه خلق منحرف أكبر من الدجال؛

از زمان خلقت آدم تا روز قیامت مخلوقی منحرف تر از دجال نیست که دجال همان فرهنگ غرب است.

باعتبار هیبه الحضاره الأوریه و عظمتها المادیه و مخترعاتها و أسلحتها الفتاکه و طرفها الکبیر نحو سیطره الإنسان و الإلحاد بالقدرة الإلهیه...؛

چون فرهنگ غرب هیبت و ابهت و بزرگنمایی مادی و اختراعات و اسلحه های مدرنی دارد که بدین طریق بر انسان مسلط می شود و او را به سوی کفر و شرک می کشاند.

۱- هنگامی که می خواستم برای دهه محرم به سوئد بروم، برای خداحافظی خدمت استادمان که یکی از مراجع است، رفتم. ایشان فرمودند: سلام مرا به شیعیان اروپا برسانید و به آن ها بگویید که مثال شما مثال ماه شب چهارده ای است که در ظلمات می درخشد. آن جا ظلمات است و حفظ دیانت در آن مناطق واقعا مشکل است. و آن چه بنده از شیعیان در آن مناطق دیدم، این است که آن ها در امر دینشان کوتاهی نکردند. گاهی برف تا زانو نشسته و راه رفتن مشکل و مسیر بعضی برای رسیدن به جلسه عزاداری طولانی بود؛ با این حال با هر زحمتی خود را به جلسات می رساندند. شخصی به من می گفت برای حضور در جلسه ۴ ساعت مسیر را می پیمایم. گاهی ده مجلس همزمان برپا می شد. در مجلس گاهی ۳۰۰۰ نفر شرکت می کردند و همه این ها به خاطر عشقشان به اهل بیت علیهم السلام است. در آن مناطق همه چیز هست، جز ۲ چیز: ۱. عیب، ۲. حرام (نه چیزی عیب و نه چیزی حرام). با این اوضاع باز مجالس تا پاسی از شب را به عزاداری می گذرانند؛ خصوصا این که اکثر شرکت کننده ها جوانان بودند و شب عاشورا را تا پاسی از شب عزاداری می کردند.

بشكل لم يعهد له مثيل في التاريخ و لن يكون له مثيل في المستقبل أيضا؛

مسیر فرهنگ غرب به سوی کفر و شرک به گونه ای است که نمونه ای برای آن در تاریخ وجود ندارد؛ حتی در آینده نمونه و نظیری نخواهد داشت.

خدا را شاکر هستیم که خداوند به برکت انقلاب اسلامی، هیبت و ابهت غرب را شکست و ان شاء الله به زودی بساط این تمدن مادی برچیده شود! ما هم با مرحوم صدر در انحراف و خطرناک بودن فرهنگ غرب هم عقیده ایم، ولی آن چه مهم و مورد بحث ماست، تطبیق دجال بر این واقعیات است.

لأن المستقبل سيكون في مصلحة نصره الحق و العدل؛

چون آینده به حکومت حق و عدل امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل می شود.

و یوید هذا الفهم قوله في الخبر الآخر: ليس ما بين خلق آدم إلى يوم القيامة أمر أكبر من الدجال و التعبير بالأمر واضح في أن الدجال ليس رجلاً بعينه و إنما هو اتجاه حضاری معاد للإسلام؛

و آنچه تایید می کند برداشت ما را که دجال یک جریان است، خبر دیگری است که می فرماید: مابین خلقت آدم علیه السلام تا روز قیامت، امری از دجال بزرگ تر نیست و از آن جا که در روایت به «امر» تعبیر شده، معلوم می شود دجال یک شخص نیست، بلکه یک جریان و فرهنگی است که با اسلام دشمن است.

و إن من فتنته أن يأمر السماء أن تمطر فتمطر و أن يأمر الأرض أن تنبت فتنبت؛

و از فتنه دجال این است که به آسمان امر برای باریدن می کند؛ پس

باران می بارد و به زمین امر برای رویدن می کند؛ پس زمین می روید. (۱)

و کَلّ هذا و غيره مما هو أهم منه من أنحاء السيطرة على المرافق الطبيعيه مما أنتجته الحضاره الأوربيه؛

و همه این موارد و غیر این ها از انواع سیطره و غلبه بر مراکز طبیعت، از نتایج فرهنگ و تمدن اروپایی است.

و لا یخفی ما فی ذلك من الفتنه، فان أعدادا مهمه من أبناء الإسلام حین یجدون جمال المدنيه الأوربيه، فإنهم سوف یتخیلون صدق عقائدها و افکارها و تکوینها الحضاری بشکل عام؛

و مخفی نیست که آن چه در این تمدن و فرهنگ است، مایه آزمایش و امتحان است. عده ای از فرزندان اسلام، هنگامی که زیبایی فرهنگ اروپایی را می بینند، گمان بر درستی عقاید و افکار اروپایی در آنها رخنه می کند و فکر می کنند دین مانع پیشرفت است و باید دین را کنار گذاشت.

و هذا من أعظم الفتن و الأوهام التي يعيشها الأفراد فی العصور الحاضرہ...؛

و این از بزرگ ترین فتنه ها و اوهامی است که انسان ها در عصر حاضر با آن مواجه هستند. (۲)

و أن من فتنته أن یمر بالحي فيكذبونه فلا تبقى لهم سائمه إلا هلكت؛

۱- الان هم ابر را بارور می کنند و باران می بارد و این مسئله به اروپا اختصاصی ندارد؛ هرچند کم و زیاد دارد. همچنین در مورد زمین، یکی از مسئولین می گوید در یکی از کشور های بزرگ بودم آن ها برای تولید سبزیجات، از لحظه بارور تا لحظه تولید بیش تر از نیم ساعت طول نمی کشد، آیا احتمال نمی دهید که امر همین امور باشد؟ در حالی که موارد مذکور در همه جا هست و به اروپا اختصاص ندارد.

۲- ولی بنده به شما بشارت می دهم که به رغم زرق و برق این فرهنگ و تمدن مادی، اسلام در اروپا در حال پیشرفت و توسعه است، الان کشورهایایی که مسلمانان در آنجا هستند در ماه مبارک رمضان یک ساعت به افطار بازار آن جا تعطیل است و در عید هم تعطیل است.

و از فتنه های دجال این است که به محله ای گذر می کند؛ پس او را تکذیب می کنند. وی با اشاره به گله ای از گوسفند، همه را هلاک می کند. و إن من فتنته أن يمر بالحي فيصدقونه فيأمر السماء أن تمطر فتمطر و يأمر الأرض أن تنبت فتنبت؛

و از فتنه دیگر او این است که بر عده ای وارد می شود؛ پس آن ها دجال را تایید می کنند و دجال به باریدن آسمان امر می کند، پس باران می بارد و به روئیدن زمین امر می کند، پس زمین می رویاند.

حتى تروح مواشيهم من يومهم ذلك اسمن ما كانت و أعظمه، و أمده خواصرا و أدره ضروعا؛

با اشاره ای به بیابان خشک و بی آب و علف، بیابان سرسبز می شود؛ به گونه ای که گله های گوسفند هنگام بازگشت از چراگاه ها، همه چاق و فربه بر می گردند و پستان گوسفندان پر از شیر است.

هذا یعنی علی وجه التعمین: أن المكذب للمد المادی الأورپی و الواقف أمام تياره یمنی بمصاعب و عقبات و یكون المال و القوه الی جانب السائرين فی ركابها المتملقين لها المتعاونين معها؛

این مسائل بدان معناست که تکذیب و نپذیرفتن جریان تمدن مادی گرای اروپایی به معنای روبرو شدن با سختی ها و مشکلات است. ارزش پول و اعتبار اقتصادی در همراه بودن با جریان مادی گرای غربی است؛ و الا بازار اقتصادی و ارزش پول رو به رکود می رود.

مرحوم صدر این گونه مسائل را بر فرهنگ غرب تطبیق می دهد و حرفشان این است که منطق غرب این است که یا با ما باشید و یا حق حیات ندارید؛ مثل آنچه امروز دولت های غربی می گویند که دولت های دیگر یا باید در برنامه های اقتصادی ما شرکت کنند؛ یا تحریم را بپذیرند،

و معنای عدم تحریم و شرکت در برنامه آن ها این است که سایر کشورها، فرهنگ و مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و افکار آن ها را در کشور خود اجرا کنند و عقاید آن ها را بپذیرند. پس دجال یعنی فرهنگ مادی گرای اروپایی و تمدن غربی که بازار اقتصادی دنیا به دست آن هاست.

و التعبير بالحي یعنی النظر إلى المجتمع على العموم و هذا هو الصحيح بالنسبة إلى المجتمع المؤمن في التيار المادي؛

و تعبیر «حی» در روایت، منظور جامعه ای است که آن ها را بپذیرد و فرهنگ و تمدن شان را که مخالف فرهنگ اسلام است، قبول کند که در این صورت، چنین جامعه ای اقتصادش رونق می گیرد و بازارشان سودآور خواهد شد.

إذ لو نظرنا إلى المستوى الفردي فقد يكون في إمكان الفرد المعارض أن ينال تحت ظرف معينه قسطا من القوه و المال؛

ممکن است شخص یا اشخاصی زیر بار آن ها نروند؛ ولی این جریان مادی را باید اقوام و دولت ها بپذیرند. بنابراین، مراد از دجال یک جریان است.

و الدجال أيضا يدعى الربوبية إذ ينادى بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين... يقول: إلى أوليائي، أنا الذي خلق فسوى و قدّر فهدى أنا ربكم الأعلى؛

دجالی که ادعای خدایی می کند، هنگامی که با صدای بلند (به گونه ای که همه می شنوند) می گوید: ای پیروان و بندگان من! به سوی من آیید! من همان کسی هستم که آفرید و درست اندام آفرید و آن که اندازه معین کرد. من پروردگار برتر شما هستم.

و كلّ ذلك واضح جداً من سير الحضاره الأروبيه و أسلوبها؛

همه این مسائل بر فرهنگ و تمدن غربی تطبیق دارد.

فإنها ملات الخافقين بوسائل الإعلام الحديثه بماديتها.

در روایت آمده است که صدای دجال را مابین زمین و آسمان می شنوند.

امروزه نیز صدای فرهنگ مادی گرای غرب، با وسایل جدید مادی مثل رسانه ها، ماهواره ها، شبکه های مجازی و اجتماعی به گوش همه جهانیان می رسد و بلا فاصله به تمدن فرهنگ غنی کشورهای اسلامی نفوذ می کند.

و عزلت البشر عن المصدر الإلهی و العالم العلوی المیتافیزیقی...؛

و در این هنگام، انسان از خداشناسی و توحید فاصله می گیرد.

اما به نظر ما به رغم تبلیغات اینها، موج اسلام خواهی در همه کشورها به راه افتاده و شمارش معکوس فروپاشی تمدن مادیگری غربی شروع شده است.

و لا- یبقی شیء من الأرض إلا وطئه و ظهر علیه (قسمتی از روایت است که در کتب اهل سنت آمده است که) دجال بر هر نقطه ای از زمین پا می گذارد، غالب می شود.

و هو ما حدث فعلاً بالنسبه إلى شمل التفكير الأوربی فی کل البسیطه.

و مصداق روایت، همین فرهنگ و تمدن غربی است که همه جا را فرا گرفته است.

در روایات آمده است که دجال به همه جا، جز مکه و مدینه وارد می شود. پس بر اساس بیان مرحوم صدر، فرهنگ مادی گرای غرب به همه نقاط عالم جز مکه و مدینه نفوذ می کند و موحدین فقط در مکه و مدینه خواهند بود. عجا؛ امروزه وهابیون حرفشان همین است که تنها

خود را موحد می دانند و دیگران را غیر موحد!

فلیس هناك دوله فى العالم اليوم لا تعترف بالاتجاهات العامه للفكر و القانون الأوربي؛ امروز کم تر کشوری پیدا می شود که تحت سیطره فرهنگ غرب نباشد؛ و نرید بأوربا کلى قسمیها الرأسمالی و الشیوعی؛ مراد ما از اروپا هردو بخش سرمایه داری و سوسیالیستی است. فإنّ کلیهما معاد للإسلام و ممثل للدجال بأوضح صوره؛ پس همانا هر دو قسم این ها دشمن اسلام هستند که در نماد دجال بروز کرده اند. و أما إستثناء مکه و المدینه من ذلك، فقد يكون محمولاً على الصراحه؛ و اما این که مکه و مدینه بر اساس روایت از دسترس دجال دور است، چه بسا مراد همان معنای لفظ باشد. و قد يكون محمولاً على الرمز؛ و چه بسا منظور روایت، کنایه و رمز باشد.

أما حملها على الصراحه فيعنى أنّ سكّانها هاتين المدينتين المقدستين سوف لن يعمّها الفكر الأوربي و المد الحضارى المادى بل يبقى سكانها متمسكين بالإسلام بمقدار ما يفهمونه، صامدين تجاه الإغراء الأوربي إلى حين ظهور المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف؛

اما حمل روایت بر صراحت، بدین معناست که در مکه و مدینه، تفکر اروپایی و تمدن مادی گرای غربی نفوذ نمی کند و ساکنین این دو مکان بر اسلام باقی می مانند، به مقداری که می فهمند! و این ها مقابل فرهنگ اروپایی تا ظهور امام مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف ایستادگی می کنند.

بررسی و نقد دیدگاه مرحوم صدر

اگر منظور مرحوم صدر شیعیان مدینه باشند، کلام ایشان قابل قبول است؛ ولی این یکصد هزار شیعه مدینه که حق بنای یک مسجد را هم ندارند، حق استفاده از بلندگو را ندارند (و اگر شیعیان مکه باشند که حق هیچ گونه اظهار وجود ندارند) ولی اگر مراد غیر شیعیان باشند؛ آیا در آن ها تفکر مادی گرای اروپایی نفوذ نکرده است؟! گمان نمی کنم در مکه

و مدینه، خانه ای باشد که ماهواره در آن نباشد. نمی خواهم نسبت به این دو سرزمین مقدس حرف های ناراحت کننده بزنم؛ زیرا این دو سرزمین مخصوص آل سعود نیست «سواء العاکف فیه و الباد» (۱) ولی گرفتاری ها و مفسد و قضایایی که در آن جا است، اگر بیش تر از سایر نقاط جهان نباشد، کم تر نیست. پس اگر مرحوم صدر می خواهد دجال را بر فرهنگ غرب تطبیق دهد و مکه و مدینه را از نفوذ چنین فرهنگی بر حذر دارد، این گونه نیست؛ بلکه آن ها در تاجر تمدن مادی گرای غربی نسبت به دیگران پیشقدم هستند. آن ها به مسلمانی تظاهر می کنند؛ ولی چه مسلمانی! وهابیت به راحتی زنان زائر را مورد آزار و اذیت و شکنجه و زندان قرار می دهند. دیروز شخصی از مدینه آمده بود و بیان می کرد که امام جمعه آنجا در نماز جمعه به صراحت به شیعه جسارت و اهانت می کرد و از شیعیان به فساق تعبیر می کرد.

و أمّا حملها علی الرمزیه: فهو یعنی أنّ الفکره الإلهیه المتمثله بمکه، و الفکره الإسلامیه المتمثله بالمدینه المنوره لا تنحرف بتاثير المد الأوربی بل تبقى صامده، محفوظه فی أذهان أهلها و إيمانهم؛ (۲)

و اما در صورت حمل روایت بر کنایه و رمز: این که مکه، نماد تفکر الهی و مدینه نماد تفکر و مذهب اسلامی است که متاثر از تمدن غربی نمی شود، بلکه در اذهان و افکار اهل ایمان سالم باقی می ماند.

امروزه وهابیت در از بین بردن نمادهای اسلامی پیشقدم است. هر سال که شما وارد مدینه می شوید، از بین بردن آثاری از اهل بیت و اسلام را

- ۱- «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيُصَدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»؛ (سوره حج، آیه ۲۵).
- ۲- صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص ۵۳۲ - ۵۳۴.

متوجه می شوید؛ هرچند آثار یهودیت را حفظ می کنند. الان در مدینه کاخ کعب بن اشرف که به دستور پیامبر کشته شد، وجود دارد؛ ولی آثار اسلامی را از بین می برند.

به هر حال مرحوم صدر، دجال را به استناد روایت اهل سنت، بر فرهنگ و تمدن مادی گرای غربی تطبیق می دهد و با این که در کتاب تاریخ الغیبه الکبری تصریح دارد که روایات مربوط به دجال معمولاً از طرق عامه است و در کتب ما کم تر آمده است؛ با استناد به چنین روایاتی، دجال را یک جریان دانسته و تاکید بر مبنای خویش دارد.

ایشان می فرماید:

و لکنه لیس رجلاً معیناً متصفاً بهذه الصفات التي يدلُّ عليها ظاهر هذه الأخبار... و إنما هو عبارة عن ظواهر إجتماعيه عالميه كافره؛ (۱) دجال شخص معینی نیست که به صفاتی که در روایات آمده است، متصف باشد؛ بلکه دجال فرهنگ و جریان اجتماعی دنیوی کفر آمیز است.

ادامه بیان مرحوم صدر

و قد إختصت به المصادر العامه تقريباً و ليس في المصادر الإماميه إلا النزر القليل؛ بحث دجال تقریباً به منابع عامه اختصاص دارد و در مصادر شیعه به طور محدود از دجال بحث شده است. و أمّا في مصادر العامه فالأخبار عنه و عن صفاته أكثر من أن تحصى و قد نسبت إليه كثيراً من الضرائب؛ در مصادر عامه، اخبار و روایات دجال و صفات و خصوصیات او فوق العاده فراوان است.

ما اگر بخواهیم روایات دجال را در کتب عامه جمع آوری کنیم، یک کتاب قطور می شود.

لا بد من تمحيصها بغض النظر عن حملها على الرمز لئلا يترتب منها ما لا يتم؛

دجال فرهنگ و جریان است و به عنوان رمز بیان شده است؛ ولی ما باید این روایات را ارزیابی کنیم که کدام روایت از نظر سندی تمام و کدام ناتمام است.

مقتضی القواعد العامه التي عرفناها لزوم الإيعتراف بخروج الدجال إجمالاً لأنّ الأخبار الداله على وجوده بالغه حد التواتر القطعي بل شك؛

مقتضای قواعد عامه ای که شناختیم، لزوم اقرار به اصل خروج دجال است، زیرا روایاتی که به اصل دجال دلالت دارد، از حد تواتر قطعی نیز گذشته است.

لكن صفاته و تفاصيل خصائصه لا تثبت، لأنها واردة - في الأغلب - في أخبار آحاد لا يمكن بالتشدد السندی الأخذ بها. و معه يكون هناك مجال كبير في حمله و حمل عدد من صفاته على الرمز؛ (۱)

ولی صفات و جزئیات دجال ثابت نیست؛ چون اغلب روایات وارد شده در صفات و جزئیات دجال، با رعایت دقت سندی، باید آن ها را کنار بگذاریم. با این حال، ما این اوصاف و ویژگی ها را حمل بر کنایه و رمز می کنیم.

اشکالاتی چند بر نظریه جریان بودن دجال

اشاره

مرحوم صدر به اعتبار روایاتی که اهل سنت نقل می کنند، دجال را رمز - نماد - می داند؛ از جمله روایات مربوط به طول عمر دجال یا قتل دجال، و این که قتل او به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یا به دست عیسی علیه السلام است؛ در کناسه کوفه حلق آویز می شود، یا در شام با ضربت

سلاح عیسی علیه السلام از بین می رود؛ این روایات، چگونه با جریان بودن دجال قابل جمع است؟ فرهنگ و تمدن مادی گرای غرب که همه را (طبق بیان مرحوم صدر) مات و مبهوت خود می کند، با شام و یا کناسه کوفه چه تناسبی دارد؟ و یا عباراتی از روایات در مورد دجال، مثل «مکتوب بین عینیه کافر، یقروه کلّ مؤمن کاتب و غیر کاتب؛ این که در پیشانی وی نوشته شده که کافر است و همگان چه با سواد و چه بی سواد آن را می خوانند. أنه یدعی الربوبیه، یقول: أنا ربکم و یا ینادی بأعلى صوته... و یا «انه اعور» را چگونه توجیه می کنند؟ آیا این ها را هم حمل بر کنایه و رمز می کنند؟!

فیتعین أن یکون المراد الحقیقی معانی إجتماعیه؛ عبّر عنها النبی بمثل هذه التعابیر، طبقاً للقانون «حدّث الناس علی قدر عقولهم.

(۱)

مرحوم صدر: پس مراد حقیقی از [دجال] یک شخصیت و مفهوم اجتماعی است نه شخصی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبق فهم و درک مردم سخن می گفت؛ ایشان تمام موارد را توجیه می کند. به همین جهت این گونه فرموده اند. بنابراین، ما توجیه می کنیم.

و معه یدور الأمر بین شیئین لا ثالث لهما، فإما أن نرفض هذه الأخبار تماماً و إما أن نحملها علی معنی رمزی مخالف لظاهرها، و من الواضح رجحان الحمل علی المعنی الرمزی علی الرفض التام؛ (۲)

پس امر بین دو امر دور می زند که سومی ندارد؛ یا تمام این اخبار را رها کنیم و یا بر معنای کنایه ای که مخالف ظاهر روایات است، حمل می کنیم و روشن است که حمل روایات بر معنای رمزی رجحان دارد.

۱- صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ص ۵۱۷.

۲- همان.

و أما دليل رجحان: و بخاصه و أن مجموع هذه الأخبار متواتر عن النبي؛ (۱) چون مجموع روایات وارد شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این زمینه متواتر است.

مرحوم صدر در ابتدا می فرماید: روایات، ضعف سندی دارند و سپس روایات را متواتر می داند. اگر واقعا متواتر است، به بیان سند نیاز نیست. روایات متواتر قطع آور هستند؛ اگرچه سندشان ضعیف باشد؛ حال آن که می فرمایند: چون متواتر است، باید این روایات را توجیه و از ظاهر رفع ید کرد.

از طرفی چه چیز متواتر است؟ صفات دجال یا اصل دجال؟ خود ایشان می فرماید: اصل دجال متواتر است، نه صفات دجال. حال اگر صفات دجال متواتر نیست، چه اشکالی دارد که روایات صفات دجال را کنار بگذاریم و یا در حجیت تفکیک کنیم. ایشان همه روایات مربوط به صفات دجال را توجیه مادی می کنند و روایت مفصل کتاب صحیح مسلم را مؤید حرف خویش قرار می دهند؛ در صورتی که روایت بر خلاف مدعای ایشان است.

بیان مرحوم صدر در جلد سوم (تاریخ مابعد الظهور)

و قد أعطينا في التاريخ السابق أطروحتان لفهم الدجال: إحداهما تقليدية، تقول: إن الدجال شخص معين طويل العمر، سيظهر في آخر الزمان من أجل إضلال الناس و فتنهم عن دينهم و يدلّ عليه قليل من الأخبار.

ما در جلد دوم، دو نظریه راجع به دجال بیان کردیم:

نظریه اول: تقلیدی؛ به قول استاد ما، (آیت الله مکارم) برداشت عوامانه، که دجال شخص معین و با عمر طولانی است و در آخر الزمان برای

گمراهی مردم و إعراضشان از دین ظاهر می شود و تعداد کمی از روایات بر این برداشت و نظریه دلالت دارند.

اشکال بر شهید صدر

جای بسی تعجب دارد که ایشان چنین برداشتی را وراثتی و تقلیدی می داند؛ در حالی که برای تأیید حرف خویش به روایت اهل سنت استناد می کند. روایت تمیم داری که می گوید: پس از شکستن کشتی و رفتن به جزیره، جساسه را و... دیدم؛ چگونه استنادشان به این گونه روایات است؛ ولی این نظریه را تقلیدی می داند.

والأخرى: أن الدجال عبارة عن مستوى حضاری ایدیولوجی معین معاد للإسلام و الإخلاص الإیمانی ککل؛

نظریه دوم: دجال فرهنگ و جریانی مادی گراست که دشمنی با اسلام دارد.

و قد سبق هناک أن ناقشنا الأطروحة الأولى و رفضناها بالبرهان و لابد من طرح ما دلّ علیها من قلیل الأخبار؛

ما در جلد دوم نظریه اول را بررسی و با دلیل، نظریه اول را رد کردیم (بنده چنین برهانی از ایشان نیافتم) بنابراین، تعداد کمی از روایات را که بر نظریه اول دلالت دارند، کنار می گذاریم.

و دعمنا الأطروحة الثانية و هی التي ستکون منطلق کلامنا الان...؛ (و نظریه دوم را با قدرت دفاع، و مطرح کردیم) ایشان از نظریه دوم دفاع کرد؛ ولی برای آن دلیلی ارائه نکرد!

يجىء الدجال ممثل هذه الحضارة حتى ينزل فى ناحیه المدینه ای مدینه، لیس له فیها إلا مرکز واحد غیر ملتفت للنظر، قد یکون هو سفارة و قد یکون مرکز تبشیر و قد یکون مدرسه أو مستشفی؛

با این که طبق روایات، دجال وارد مدینه نمی شود، ولی به روایتی استناد می کنند که دجال وارد مدینه می شود. ورود دجال به مدینه از طریق نفوذ فرهنگ و تمدن نیست، بلکه مراد از ورود دجال به مدینه، داشتن مرکزی است که این مرکز می تواند سفارت، مرکز تبشیر، مدرسه و یا بیمارستانی باشد.

بنابراین آمدن دجال به مدینه، به معنای ورود فرهنگ مادی گرای اروپا به مدینه نیست، بلکه یک مرکز پوششی است که کارهایشان را در آن انجام می دهند.

و لكن بمضى الأيام والليالي (ترجف المدینه ثلاث رجفات) خلالها و هو كناية أو رمز عن المصائب و المحن التي تمر بها المجتمعات و هي محن لتمحيص دائما «فيخرج إليه كل كافر و منافق» فاشل في التمحيص. و قد ذكرنا في التاريخ السابق معنى إ دعاء الدجال للربوبية... فلا نعيد؛

بعد از مدتی مدینه، سه دفعه می لرزد و بعد از این لرزش هیچ منافق و کافری در مدینه باقی نمی ماند (طبق روایت اهل سنت) مرحوم صدر این روایت را این گونه توجیه می کند که منظور، سختی ها و مصایبی است که برای جوامع بشری اتفاق می افتد و آن امتحانی برای غربال کردن است که منافق و کافر در آن شکست می خورند.

أكثر أتباعه أهل الطيالس الخضر و هم - حسب يبدو- أهل الأموال و السمع و السيطره الإجتماعيه في المجتمع المسلم المنحرف؛

بیش تر پیروان دجال لباس های خاص سبزرنگ (طیلسان) دارند. توجیه ایشان این است که منظور مرفهین بی درد و دنیاپرستان و کسانی هستند که دنبال مقام و شهرت هستند و تلاششان این است که بر مردم مسلط شوند.

و أولاد الزنا يمكن أن يراد بذلك أحد معينين؛

و اما این که در روایت آمده که پیروان دجال اهل زنا هستند؛ چگونه با مبنای مرحوم صدر که دجال را جریان می داند، سازگاری دارد؟!

ایشان دو توجیه می کند:

المعنى الأول: أولئك الذين إنقطعوا عن آبائهم عقائدياً و مفاهيمياً... و أصبحوا أولاد للناس الآخرين الذين آمنوا بربوبيتهم و و لايتهم و مبادئهم؛

اول: منظور کسانی هستند که از نظر عقیدتی و فکری با اسلام قطع رابطه کردند و مسلمان نیستند و یا کسانی هستند که مسلمان و فرزند اسلام بوده، ولی مسیر را عوض کرده و اعتقادات غیر اسلامی دارند و سرسفره دیگران نشسته و فرزندان دیگران شده و ولی نعمتشان، دجال است و آنان ریزه خوار او گشته اند.

المعنى الثانى: إنَّ الإيمان بالإنجاء المادى الحديث، ينتج إنكار عقد الزواج و تكوين الأسرة بدونه كما عليه عدد من الناس فى البلاد الإسلاميه الان، فينتجون ذريه تكون لقمه سائغه فى شوق السع المادى الهائل؛

دوم: کسانی که به فرهنگ غرب اعتقاد دارند و از فرهنگ اسلام رویگردان هستند. نتیجه فرهنگ غرب این است که ازدواج را انکار می کنند و عقد را منکر می شوند.

إنما يحلل الكلام و إنما يحرم الكلام؛ عقد را نمی پذیرند و معتقدند همین که دو نفر به زندگی با هم راضی هستند به عقد نیاز نیست! همان طور که فعلاً در غرب تشکیل خانواده ها این گونه است؛ سال ها با هم زندگی می کنند و بعد اگر به ثبت چنین زندگی ای مایل بودند، ثبت می کنند. پس اکثر پیروان دجال اولاد زنا هستند؛ یعنی نسلشان از این طریق است که پدرانشان به این مسائل اعتقادی نداشتند.

و ليس هذا موقف الحضاره الماديه المعاصره فقط، بل موقف كل حضاره ماديه على

مدی التاريخ و خاصه فيما إذا استمرت في المستقبل عدداً مهماً من الأجيال، و مفهوم «الدجال» شامل لمجموع الحضاره الماديه على مدى التاريخ لا خصوص حضارتنا المعاصره المحترمه؛

و این مسائل فقط به فرهنگ مادی امروز منحصر نمی شود؛ بلکه در طول تاریخ چنین فرهنگ های غلطی بوده است و استمرار پیدا می کند و مفهوم دجال شامل همه فرهنگ های مادی در طول تاریخ است و مخصوص فرهنگ معاصرین ما نیست.

و إذا كان للدجال أن يعاصر ظهور المهدي و نزول المسيح أو أن يوجد قبل ذلك بقليل ليكون من علاماته القريبه... فمعنى ذلك استمرار الحضاره الماديه إلى ذلك الزمان، مهما كان بعيداً...؛

حال که می گویند دجال همان فرهنگ های مادی گذشته است که تا آینده استمرار دارد، پس معنای درگیری دجال با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟ ایشان می فرماید: هنگامی که دجال همزمان با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نزول عیسی علیه السلام و یا مدت کمی قبل از ظهور خروج می کند، فرهنگ مادی تا زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه پیدا می کند و هرچه زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طول بکشد، چنین فرهنگ و تمدنی ادامه پیدا می کند.

و الدجال يقتله المسيح و المهدي عليه السلام كما سنسمع، لأنّ نظامهما سيقضى تماماً على الحضاره الماديه و ما ملأت به الأرض من الظلم و الجور و الإنحراف و يتبدل إلى القسط و العدل و الإنصاف و الرفاه؛ (۱)

اما بر اساس نظریه مرحوم صدر که دجال، فرهنگ و جریان مادی گرا است، کشته شدن دجال توسط حضرت مسیح و مهدی چگونه توجیه

می شود؟ ایشان می فرماید: حضرت مسیح علیه السلام و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با این تفکر مادی گرا برخورد کرده و آن را ریشه کن می نمایند و آن فرهنگ مادی گرا را به عدل و انصاف و رفاه تبدیل می کنند و این همان معنای اعدام و قتل دجال است.

روایات مورد استناد مرحوم صدر

مرحوم صدر عمدتاً به چند روایت عامی تمسک می کند که یکی از این روایات، روایت صحیح مسلم است که ابوداؤد و ابن ماجه هم این روایت را نقل می کنند. این روایت همان نقل نواس بن سماعان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که ما آن را در بحث روایات دجال در کتب عامه (روایت دوم) بیان کردیم. (۱)

در این روایت که مورد استناد مرحوم صدر است: إنه شاب قطط؛ دجال جوان است و موی فروری دارد. عینه طافئه؛ یک چشمی است. کأنی أشبهه بعبد العزی بن قطن؛ او را شبیه عبد عزی بن قطن می بینم و ...

جوان بودن و مو فروری داشتن و شبیه عبد عزی بودن را چگونه توجیه می کنید؟ آیا می توان گفت فرهنگ مادی گرا به این شخص شبیه است؟ این روایت، نشانی محل خروج دجال را می دهد: إنه خارج خله بین

۱- عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۹۲، ح ۲۰۸۲۲؛ ابن ابی شیبیه، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۱۹۳۱۳؛ أحمد، ج ۶، ص ۴۵۴، عن عبد الرزاق؛ مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۰، ب ۲۰، ح ۲۹۳۷؛ ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۶، ب ۳۳، ح ۴۰۷، ۵، كما فی مسلم بتفاوت یسیر، بسند آخر، عن النواس بن سماعان الکلابی، أبو داؤد، ج ۴، ص ۱۱۷، ح ۴۳۲۱، كما فی روایه مسلم الأولى، مختصراً، بسند آخر، عن النواس بن سماعان البزار: علی ما فی کشف الهیثمی؛ الترمذی، ج ۴، ص ۵۱۰، ب ۵۹، ح ۲۲۴۰، كما فی روایه مسلم الأولى بتفاوت و...؛ عن نواس بن سماعان، قال: ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال ذات غده فخفض فيه ورفع حتی ظنناه فی طائفه النخل فلما رحنا إليه عرف ذلك فینا....

الشام و العراق. این که دجال از مرز بین شام و عراق خارج می شود را چگونه توجیه کنیم؟

عبارت یا عباد الله فاثبتوا! ای بندگان ثابت قدم باشید. قلنا: یا رسول الله و ما لبثه فی الأرض؟! گفتیم: یا رسول الله! مدت توقفش در زمین چقدر است؟ قال: أربعون یوما، یوم کسسه و یوم کشهر، و یوم کجمعه، و سائر آیامه کأیامکم؛ فرمود: ۴۰ روز، یک روز مثل یک سال، و یک روز آن مثل یک ماه، و یک روز آن مثل یک هفته، و مابقی ایامش مثل ایام شما که مجموع عمرش برابر ۴۳۹ روز می شود.

اشکالی دیگر بر نظریه شهید صدر

این که شما می گوئید دجال همان فرهنگ مادی گرا است؛ از گذشته شروع شده است و تا زمان ظهور استمرار دارد؛ چگونه این فرهنگ را بر مدت عمر دجال که ۴۳۹ روز است، تطبیق می دهید؟

اگر بنا باشد به طور کلی از ظواهر روایات دست بکشیم و باب توجیه را باز کنیم، دیگر سنگی روی سنگ قرار نمی گیرد. پس رفع ید از ظواهر باید مستند به دلیل محکمی باشد؛ و الا باید ظواهر را ملاک بگیریم.

نتیجه نهایی

خلاصه بحث اینک:

الف) آنچه را که روایات ما از دجال ترسیم می کند با آنچه روایات اهل سنت ترسیم می کند از جهت های متعددی فرق می کند:

۱. در روایات ما، جریان دجال یک جریان ضدیت و مخالفت با قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و طرفداران او معمولاً یهود و منافقین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند.

۲. در روایات ما، قاتل دجال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و نه حضرت عیسی علیه السلام؛ هرچند این روایات قابل جمع است، چون اقدامات حضرت عیسی علیه السلام زیر نظر و به امر حضرت مهدی علیه السلام است.

۳. شکل و شمایل و قیافه ظاهری دجال در روایات عامه به گونه ای ترسیم شده است که روایات آن به اسرائیلیات و کتابهای یهود و نصاری شباهت دارد و عمده آن را عبدالله بن عمرو بن عاص - طبق تصریح ابن کثیر- از شام با یک شتر بار زد و وارد فرهنگ اسلامی کرد. و البته این گونه روایات در کتابهای ما نیست و اگر هم باشد به نقل از عامه است و مورد تایید ما نیست. (۱) هرچند بحث دجال در بعضی از کتابهای تفسیری و حدیثی و کلامی ما آمده است.

ب) علامه طبرسی به نقل از ابوالعالیه ذیل آیه {إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ} (۲) می گوید: این آیه در شأن یهود نازل شد چون آنها می گفتند: به زودی مسیح دجال خروج می کند و ما هم به او می پیوندیم و در نبرد

۱- نک: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۲- سوره غافر، آیه ۴۰.

با محمد و یاران او دجال را کمک می کنیم و از پیامبر راحت می شویم و حکومت را دجال به ما بر می گرداند. (۱) همچنین در بعضی از کتابهای لغت او را فردی یهودی معرفی کرده اند؛ همانند فراهیدی و ابن منظور. (۲)

ج) در کلمات بعضی از بزرگان ما سخن از این است که دجال یکی از علائم ظهور بلکه یکی از علائم حتمی است. به عنوان نمونه شیخ مفید می فرماید: «ان الاخبار قد جئت عن ائمه الهدی ... قبل سنته منها خروج السفیانی و ظهور الدجال». (۳) یعنی روایاتی از ائمه طاهرین راجع به علاماتی که یک سال قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق می افتد، وارد شده است، از جمله این علامات خروج سفیانی و ظهور دجال است. همچنین مرحوم مجلسی اول خروج دجال را ده روز قبل از قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می داند. (۴)

مرحوم حرعاملی در اثبات الهداه، (۵) علامه مجلسی، (۶) مرحوم آیت الله میلانی، (۷) مرحوم ملا اسماعیل اسفراینی متوفای ۱۲۸۸ هـ. ق، مرحوم بحرانی، (۸) حر عاملی در الايقاظ (۹) و از معاصران آیت الله مکارم (۱۰) و آیت الله

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۲۲. نیز نک: تفسیر ابو حاتم، ج ۱۰، ص ۳۲۶۸.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۵۳.

۳- الفصول العشره فی الغیبه، ص ۱۲۱.

۴- لوامع صاحب قرانی.

۵- اثبات الهدی، ج ۵، ص ۳۴۵.

۶- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۸۱.

۷- قادتنا کیف نعرفهم، ج ۴، ص ۴۹۵.

۸- انوار الفرقان، ص ۲۱۷.

۹- منار الهدی، ص ۶۴۴.

۱۰- ترجمه الايقاظ من العصمه، ص ۳۳۹.

سبحانی (۱) دجال را از علائم ظهور شمرده اند. بلکه بعضی از معاصرین فراتر رفته و آن را از علائم حتمیه قرار داده اند، همانند مرحوم محدث قمی. (۲) ولی به نظر می رسد که عمده نظر آنان به روایات عامه است و احیاناً قطع و یا اعتبار را از تعدد و استفاضه روایات استفاده کرده اند؛ چنانچه مرحوم شبر تصریح دارد که «رَوَى العامه». (۳)

لذا به نظر ما با توجه به اینکه در روایات اهل بیت، کمتر به آن پرداخته شده، حتمیت بلکه علامیت دجال برای ما چندان روشن نیست. هرچند اصل دجال و نقش تخریبی او را انکار نمی کنیم. و الله العالم.

۱- الالهيات على هدى الكتاب و السنه، ج ۴، ص ۱۵۱؛ بحوث في الملل و النحل، ج ۶، ص ۶۳۵؛ الاضواء على عقائد الشيعة، ص ۲۳۴.

۲- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۱۱۸.

۳- حق اليقين، ج ۲، ص ۴۰۴.

١. ابن البطريق، يحيى بن الحسن الاسدى الحلبي، عمده ابن بطريق، كتابخانه مرعشى نجفى، قم، ١٣٩٢ش.
٢. ابن المنادى، ابوالحسن احمد بن جعفر بن عبيدالله البغدادي، ملاحم، جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية، قم.
٣. ابن شهر آشوب، ابوجعفر رشيد الدين محمد بن على، مناقب آل ابى طالب، متوفى ٥٨٨هـ، منشورات العلامة، قم، ١٣٧٩ق.
٤. ابن شهر آشوب، محمد بن على، معالم العلماء، چاپخانه حيدريه، نجف اشرف، ١٣٨٠ش.
٥. ابو حسين مسلم بن حجاج قشيري، صحيح مسلم، دارالحديث، قاهره، ١٤١٢ق.
٦. احمد بن على التميمي، مسند ابو يعلى، دارالمأمون للتراث، بيروت، ١٤١٠ق.
٧. احمد بن محمد بن حنبل، مسند امام احمد بن حنبل، دارالفكر، بيروت، ١٤١٦ق.
٨. اربلى، على بن عيسى، كشف الغمه، شريف رضى، ١٣٧٩ش.
٩. الاسدى الحلبي، شيخ جمال الدين ابو العباس احمد بن فهد، شرح المختصر النافع، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤٠١٧ق.
١٠. برقى، ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد، محاسن، دارالكتب الاسلاميه، قم، بى تا.
١١. تسترى، محمد تقى، قاموس الرجال، جامعه مدرسين، قم، ١٣٧٨ش..
١٢. الثعلبي، احمد بن ابراهيم، الكشف و البيان فى تفسير القرآن، داراحياء التراث، بيروت، ١٤٢٢ق.
١٣. خويى، سيد ابولقاسم، معجم رجال الحديث، دارالزهراء، بيروت، ١٤١٢ش.
١٤. دوانى، شيخ على، مهدي موعود، چاپخانه اسلاميه، تهران، ١٣٧٥ش.
١٥. ذهبى، شمس الدين، تاريخ الاسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤١٠ق.
١٦. -----، سير اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٤ق.
١٧. راوندى، قطب الدين، جلوه هاى اعجاز معصومين، ترجمه: غلامحسين محرى، جامعه مدرسين، قم، ١٣٧٨ش..
١٨. سبحاني، شيخ جعفر، كليات فى علم الرجال، نشر جامعه مدرسين، قم، ١٤١٩ق.

١٩. سجستاني، سليمان بن اشعث، سنن ابن داوود، موسسه غراس، كويت، ٢٠٠٢م.

٢٠. السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، حاوي للفتاوى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٩٧٥م.

٢١. شيخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي، كمال الدين و تمام النعمه، جمكران، قم، ١٣٨٢ش.

٢٢. -----، من لا يحضره الفقيه، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٨٥ش.

٢٣. شيخ مفيد، فصول المختاره، من العيون و المحاسن، كنگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ق.
٢٤. صنعاني، عبدالرزاق بن همام، مصنف عبدالرزاق، داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ق.
٢٥. طباطبائي، سيد محمد حسين، تفسير الميزان، مؤسسهُ الاعلمى، بيروت، ١٤٠٢ق.
٢٦. طبراني، سليمان بن احمد بن ايوب، معجم الاوسط، مكتبة المعارف، رياض، ١٣٠٥ش.
٢٧. طبراني، سليمان بن احمد، معجم الكبير، ابن تيميه، قاهره، ١٤١٥ق.
٢٨. طبسى و جمعى از محققين، معجم احاديث الامام المهدي، مؤسسهُ المعارف الاسلاميه، قم، ١٤٢٨ق.
٢٩. طبسى، نجم الدين، الأيام المكيه، دار الولاء، بيروت، ٢٠٠٢م.
٣٠. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، ت ١٠٨٥هـ - المكتبة المرتضويه، تهران، ١٣٧٥ش.
٣١. طوسى، محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام، فراهانى، تهران، ١٣٦٥ش.
٣٢. عاملى، محمد بن الحسن، تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشرعيه، موسسه ال البيت، قم، ١٤١٦ق.
٣٣. عسكرى، سيد مرتضى، معالم المدرستين، مؤسسهُ البغته، تهران، ١٤٢٨ق.
٣٤. قزوينى، ابن ماجه، سنن ابن ماجه، دار الجيل، بيروت، ١٤١٨ق.
٣٥. كلينى، محمد بن يعقوب، كافي، دارالكتاب الاسلاميه، تهران، ١٤٠٧ق.
٣٦. مالكي، حسن بن فرهان، دراسه فى كتب العقائد.
٣٧. متقى هندی، علاء الدين بن حسام، كنز العمال، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٩ق.
٣٨. مجلسى، محمد باقر، مرآه العقول فى شرح اخبار آل الرسول، دارالكتب الاسلاميه، طهران، ١٤٠٤ق.
٣٩. مجلسى، محمد تقى، لوامع صاحب قرانى، اسماعيليان، قم، ١٤١٤ق.
٤٠. محمد بن عيسى بن مسوره، ابو عيسى، سنن ترمذى، دار الحديث، قاهره، ١٤١٩ق.
٤١. مصنف ابن ابى شيبه، ابوبكر، مصنف، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٩ق.

٤٢. مقدسى، يوسف بن يحيى، عقد الدرر فى اخبار المنتظر، جمكران، قم، ١٣٨٢ ش.

٤٣. مكرم بن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن الافريقى المصرى، لسان العرب، كشف اداب الجوزه، قم، ١٤٠٥ ق.

٤٤. نجاشى كوفى، احمد بن على بن العباس، رجال نجاشى (فهرست اسماء و مصنفى الشيعة)، جامعه مدرسين، قم، ١٣٦٥ ش.

٤٥. نمازى، شيخ على، مستدركات علم الرجال الحديث، جامعه مدرسين، قم، ١٤٢٥ ق.

٤٦. نورى، ميرزا حسين، مستدرك الوسائل، مؤسسه آل البيت، قم.

٤٧. النبلى النجفى، السيد بهاء الدين على بن عبدالكريم بن عبد الحميد، الانوار المضيئه فى ذكر القائم الحجّه، مؤسسه الامام الهادى، قم، ١٤٢٠ ق.

٤٨. ورام بن ابى فراس، ابوالحسين، مجموعه ورام، آستان قدس رضوى، مشهد، ١٣٦٩ ش.

٤٩. ياقوت حموى، ابو عبدالله، معجم البلدان، سازمان ميراث فرهنگى، تهران، ١٣٨٠ ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

